



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۸ جلسه به ضمیمه دو مقاله، از تاریخ ۱۳۷۳/۰۵/۰۵ الی ۱۳۷۳/۰۷/۰۲ به بحث پیرامون «تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۱۷.....	جلسه ۲
۳۱.....	جلسه ۳
۳۷.....	جلسه ۴
۴۵.....	جلسه ۵
۵۵.....	جلسه ۶
۶۷.....	جلسه ۷
۸۱.....	جلسه ۸

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۱

عنوان جلسه: اهمیت اصل «توسعه اسلام» در امور مسلمین

۱۳۷۳/۰۵/۰۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- دور نمایی از مطلوبیت‌ها در حکومت اسلامی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از مطالبی که قابلیت تأمل دارد این است که، آیا حکومت اسلامی می‌تواند شرایط تکامل را برای یک جامعه فراهم کرده تا توفیق دستیابی به خیرات برای آحاد مردم سهل و آسان، و از طرف دیگر زمینه میل به معاصی (به صورت علنی و اجتماعی) محدود گردد؟ توجه به این مسأله بسیار مهم است!

البته شرایط توفیق و دست یافتن به خیرات در سطوح مختلفی قابل ملاحظه می‌باشد. بالاترین سطح، آن است که رکن اساسی در حساسیت‌ها و اخلاق مردم دلبستگی نسبت به نشر معارف حقه و عمل به آنها باشد. بدین معنا که جریان بندگی خدا و تولی به ولایت الله موضوعیت یابد و این امر در جامعه رشد کند. به عنوان مثال وقتی مردم صبح از خواب بیدار می‌شوند همتشان در این جهت باشد که اکنون اسلام در دنیا مواجه با چه مشکلاتی است و در برابر این معضلات چه می‌توانیم بکنیم؟ البته (در پاورقی) باید به این نکته توجه داشته باشیم که هر خیری زیر چتر «اسلام» نصیب ما می‌شود. یعنی اسلام بستر رسیدن رحمت خدای متعال به ما می‌باشد ولی ما هم باید همت اولیه خودمان را «توسعه اسلام» قرار دهیم. به عبارت دیگر باطل کردن نیرنگ‌های کفار در اینکه نتوانند دل مردم را متوجه به دنیا بکنند و همچنین مفتضح ساختن کفر و نشان دادن مظلالم آن و اینکه یک طرف سکه تولی به ولایت کفر، «شهوات» است ولی طرف دیگر آن «ظلم، قتل، کشتار، محرومیت، و... می‌باشد. و البته باید این مسأله به گونه‌ای بیان شود که لازمه عقلی ولاینفک آن

آشکار گردد. جلوه ظاهری این مار خوش خط و خال شهوات است ولی درون آن زهر مهلک است. باید این امر بگونه‌ای تبیین شود که دیگر احدی تمایل به حکومت باطل نداشته باشد. کما اینکه اگر فردی گزندگی مار را شناخت محال است از دیدن مار خوشحال شود، خوشش بیاید و به طرف او برود! بلکه یا در فکر فرار می‌افتد و یا در فکر از بین بردن آن بر می‌آید.

باید چنین امری در مورد نظام کفر برای بشر روشن شود و همت هر مسلمانی نیز این باشد که وقتی از خواب بیدار می‌شود بگوید من در باره این مطلب چه کارهایی می‌توانم انجام دهم؟ به عبارت دیگر معنای «لیستنقذ العباد من الجهالة و حيرة الاضالة» را درک کند و سهمیم بودن در آن را همت خود قرار دهد.

این مسأله در یک سطح است اما تا سطح نازل هم جریان دارد. مثلاً ببیند حالا با همسایه‌اش یا با بچه‌اش یا حتی نسبت به خودش و کسب و کارش چه کار باید بکند. خلاصه دسترسی به خیرات برای همه سهل و آسان باشد. چه از نظر حساسیت روحی که در مورد آن حساس باشند و هم قدرت تمییز، شناخت و شناسایی را بخوبی داشته باشند و اصولاً گرفتاریهای زندگی براین اساس تعریف بشوند. در نتیجه دیگر مسائلی چون «مسکن»، «خوراک» و یا امور دیگر مانند اینها مسئله اصلی اذهان قرار نمی‌گیرد.

حالا سؤال مهم اینجاست که چه امری لازم است انجام بگیرد تا جامعه چنین شود؟ آیا اصولاً امکان آن هست که جامعه اینگونه بشود؟ یعنی همه منتظر باشند تا ولی فقیه برای مقابله با کفر ایجاد حادثه کند و بدنبال آن هم آحاد مردم احساس تشنگی داشته و واقعا هم همراه باشند. یعنی ما مرتباً برای کفر مسأله‌ساز باشیم، آن هم نه فقط درگیری ساده و فیزیکی، بلکه باید نظام کفر احساس کند که با بیان ما (در عالم) جایی برای تبلیغات او نخواهد بود و همچنین با حضور نمونه عملی زندگی ما دیگر جایی برای طرحهای اجرایی آنها نباشد و درک کنند که مردم دنیا با دیدن حکومت اسلامی از آنها رو برمی‌گردانند و وجدانهای عالم به طرف اسلام و با سرپرستی مسلمین رشد کند.

این دورنمایی را که در این جلسه (اول) به عنوان مقدمه عرض می‌کنم در واقع یک ترسیم مطلوبی از حکومت اسلامی، در قالب کاربردی و آن هم به زبان ساده است.

به هر حال ما چکار می‌توانیم بکنیم تا مردم دنیا در دانشگاه‌های کشورهای خودشان روش علوم و برنامه تحقیقاتی را از ما بگیرند و در نهایت تحقیق کنند و پاسخهایشان را برای ما بفرستند؟ به عبارتی خط اساسی را از ما بگیرند و آنها فقط کار کمی را انجام داده و پاسخگوی ما باشند. البته این کار را هم از روی عشق و علاقه انجام دهند. یعنی با بصیرت همراه باشد نه به واسطه اجبار مثل وضعیتی که الان دستگاه استکبار جهانی ایجاد کرده است. الان دانشجوهایی ما و حتی در سرتاسر جهان تز می‌نویسند و عملاً کارهای آنها را انجام می‌دهند و بصیرتی هم ندارند که با این کار بند دیگری به پای مسلمین می‌بندند.

الان واقعاً چنین نیست که وقتی به دانشجویی بگوئیم چکار می‌کنید؟ در جواب بگوید: «مگر نمی‌بینید جمهوری اسلامی بزرگترین حادثه‌ساز برای دستگاه استکبار است و دستگاه استکبار هم در پی اسیر کردن بشر است تا مطامعش را برآورده و شهواتش را ارضاء کند. الان تنها جایی که استکبار را مفتضح می‌کند ایران اسلامی است و لذا من هم با این رساله‌ای که مشغول به آن هستم می‌خواهم کمک کنم تا قسمتی از معادلات را حل کنیم تا در نهایت یک بند دیگر از حیل‌های کفار (بر مردم) باز شود و جبهه مسلمین تقویت گردد.» خلاصه الان این نحوه تفکر وجود ندارد تا تمامی عقول همه با یکدیگر در یک تفاهم بزرگ جهانی در خدمت توسعه اسلام قرار گیرند و مرکزشان هم ایران باشد. به عبارت دیگر در یک انقلاب فرهنگی جهانی با ما شریک شوند. و اگر ما هم کمک می‌کنیم، ولی نه چنان کمکی که مثلاً بخواهیم امور ساده‌ای (از نظر فرهنگی) برای آنها بفرستیم، بلکه یک امور عمومی را برای رشد و توسعه در اختیار آنها قرار دهیم و به عبارتی در مقابل خدمات کمی‌شان، یک خط سیرهایی را ارائه دهیم.

به هر حال اگر در دنیا مشاهده شود که ما برای همه امور مورد نیاز بشر تعاریفی داریم دیگر هیچ ظلم و جوری پیدا نمی‌شود. و بر پایه عشق، ایثار و علاقه به خدا و ائمه طاهرین (علیهم السلام و صلوات الله علیهم اجمعین) مشکلات از پیش پا برداشته می‌شود نه اینکه جلوی پای یکدیگر مشکلات درست کنند.

در نتیجه باید مظلوم و راه حل مقابله با آنها هم آشکار شود.

۲- بررسی امکان تحقق مطلوبیت‌ها و راه‌های آن

حالا مقداری در این باره بحث کنیم که آیا چنین هدفی عملی است یا اینکه امری خیالی است؟! و راه تحقق آن چگونه است؟

الف - ضرورت توجه و جهت دادن به علاقه‌های مذهبی مردم

سؤال مهم این است که آیا بشر علاقه‌های مذهبی هم دارد تا برای آنها کار کند؟ یعنی آیا علت، انگیزه و نیت کار بشر، نیت مادی است؟! آیا فقط کار کردن برای این دنیا است؟!

مسئله انسان یک کارهایی را انجام می‌دهد که به قصد سود و نفع مادی محض نیست. حالا آیا می‌توان اینها را دسته‌بندی و طبقه‌بندی کرد و برای آن نظام ساخت یا واقعا نمی‌شود؟ اگر ممکن باشد، آیا می‌توان برای آن نظامی تحویل داد که اصلا «حکومت» طبق آن اداره بشود؟! مثلا شما در سال یک ساعتی را به روضه‌خوانی حضرت سید الشهداء(ع) می‌روید و در آنجا نهارى هم می‌دهند، اما شما که به قصد نهار به روضه‌خوانی نمی‌روید تا بگوئید:

«هر کسی کو کشت گندم کارش

کشت گندم کاه هم می‌آردش»!

بلکه شما علت رفتن خود را عشق به حضرت سید الشهداء(ع) قرار می‌دهید و گاهی حتی دو کیلومتر راه هم در آفتاب با حالت سینه‌زدن در یک هیئتی حضور پیدا می‌کنید. حالا اگر بخواهیم نمونه‌گیری کنیم شاید بیشترین جمعیتی که در سال حرکت اجتماعی دارند و تحمل هزینه می‌کنند یا اسباب و لوازم آن را تهیه می‌کنند مربوط به روز عاشورا و تاسوعا است. یعنی شاید قریب به ده میلیون نفر در ایران سینه می‌زنند از تماشا کننده گرفته تا آن فردی که می‌آید زحمت می‌کشد و آنکه سفره می‌اندازد یا غذا درست می‌کند. در کدامیک از قضایای اجتماعی و فرهنگی و مذهبی این مقدار مردم حضور دارند؟

حالا آیا می‌توانیم این امر را دسته‌بندی خاصی بکنیم؟ یعنی می‌توان علاقه‌های مذهبی را درجه و توسعه داد؟

ب - هیئات مذهبی نمونه‌ای از تشکل انگیزه‌های الهی در جامعه

بنابراین «هیئت» به عنوان یک مجموعه‌ای مطرح است که به نام معصومین یا وابستگان معصومین تأسیس می‌شود و اصل جمع شدن اعضایش بر این اساس قرار دارد. مثلاً در هیئتی بنام «شاه زاده علی اصغر» آن فردی که قرض دارد آمده و آنکه مریض هم دارد آمده و آنکه می‌خواهد برود یک کار تولیدی هم بکند آمده است یعنی همه اینها خودشان را محتاج کمک شاه زاده علی اصغر می‌دانند.

حالا این جمعیتی که از اقشار مختلف گرد آمده‌اند و نمونه‌های مختلفی هم در میانشان هست (از بچه ده ساله تا پیر مرد شصت ساله، تحصیل کرده، بیسواد و غیره)، کوچکترین واحد و مجموعه‌ای است که همه اقشار براساس انگیزه‌های مذهبی در آن شرکت دارند و تشکلی پیدا کرده‌اند بنام «هیئت».

ج - ضرورت توجه مردم و حکومت به هیئات

باید این هیئت‌ها درجه‌بندی شوند. یعنی در هر هیئتی افراد مختلف با درجه‌بندی سنی گوناگون تفکیک شوند و بعد متناسب با گروههای مختلف سنی، اطلاعات گوناگونی از اصول اعتقادات، حقوق اسلامی، اخلاق اسلامی و غیره و همچنین فعالیتهای اجتماعی که متناسب با این مراحل اطلاعات هست در اختیار آنها گذاشته شود تا هم اطلاعات را بالا ببرد و هم کارائیشان و زمینه کار هم برایشان فراهم شود. حالا مگر «هیئت» اداره کار است؟! می‌گوییم اگر ما علاقه به حضرت «شاهزاده علی‌اصغر» (صلوات الله علیه) را محور قرار دهیم و معتقد باشیم این امر حقیقی و واقعی است. یعنی روح مطهر ایشان فعال در رساندن رحمت الهی به عباد است و این علاقه هم یک طرفه و خود ساخته نیست، در نتیجه مردم هم می‌توانند کارهایشان را ردیف کند و توفیقاتشان را نیز بالا برند. یعنی ایشان می‌تواند به اذن الله فرماندهی روانی و پرورشی مردم را بدست بگیرد و شما هم زیر سایه او به تنظیم امور بپردازید. در این صورت مثلاً دولت هم در «تعاریف» (مثلاً در رابطه با ابزار و اسباب مالکیت) دسته‌بندیهای هیئات را اصل قرار بدهد و وقتی هم می‌خواهد «تنظیم» بکند بجای آنکه بگوید من تنظیماتم را براساس گروههای مادی قرار می‌دهم، بگوید تنظیم را نیز براساس اینها (هیئات) انجام می‌دهم و در «تخصیص» هم وقتی می‌خواهد (فرضا) معدن یا انفال و یا سرمایه منابع طبیعی را واگذار کند، بگوید اولویتهای متعلق به آنهاست. در این صورت آیا بقیه کشور هیچ می‌شود؟! خیر. اگر

بنا شد که ما یک تقسیمی داشته باشیم مانند «۴، ۲، ۱» که جمع آن «۷» شود می‌گوئیم بیشترین سهم را به آنهایی بدهید که براساس «دین» کار می‌کنند و فرضاً «۲» سهم دیگر را به متدینینی که در هیئت‌ها نیستند و یک سهم را هم برای فساق و یا اقلیتها و امثال اینها اختصاص دهید. ما نمی‌گوئیم آنها را ندیده بگیرید بالاخره آنها هم در کشور ما هستند ولی می‌گوئیم اگر می‌خواهید سرگرمی درست کنید چرا فوتبال درست می‌کنید تا یک غلبه باطلی ایجاد شود؟! یعنی آیا ورزش را حذف بکنیم؟! خیر ورزش باید باشد ولی حجمش را از «۷» به «۱» تبدیل کنید. یعنی اگر واحد ما ۱۰۰ باشد یک را تقسیم به هفت قسمت بکنیم که می‌شود ۷۱ از ۷۱ (۴۹۱).

د - طرح مناظره‌های علمی در مسیر توجه به «سرنوشت مسلمین»

بنابراین سوال این است که شما می‌خواهید چه چیزهایی را برای مردم اصل قرار بدهید؟ در این طرح ما مناظره‌ها و سرگرمی‌ها را در قالب هیئات و در سطوح مختلفی قرار می‌دهیم. مثلاً در یک سطح (مثل تیم فوتبال) مناظره درست می‌کنیم و برای آن یک «هیئت مدیره» و یک «هیئت مناظره» و یک «هیئت علمی» قرار می‌دهیم. مثلاً در آغاز دو نفره با یکدیگر مناظره می‌کنند ولی بعد نمی‌گذاریم ذهنها بوسیله تروریستهای سیاسی و روحی منحرف شوند بلکه می‌گوئیم همین موضوعی که دو نفره بحث شده حالا بصورت گروهی با یکدیگر مناظره کنند تا بتوانند ضعف‌ها و نقصهایشان را جبران بکنند و در نهایت مطلب واضح‌تر شود. خلاصه بیننده یا شنونده بتواند دقیق‌تر وارد در موضوع بشود. و در مرحله بعد هم می‌گوئیم در مورد همین موضوع باید مناظره سازمانی بشود و هیئت مدیره بصورت فعال حرف را قطع بکند. (قطعا برنامه سؤالات و جوابها در دست هیئت مدیره است) البته هیئت علمی هم مسائل را تحلیل می‌کنند و مطلب حق را غالب می‌کند.

خلاصه کلاس درسی درست شود که به بهترین روش، شرایط تحریک انگیزه را در فهمیدن حقایق ایجاد می‌کند. مانند شرایط یک مباحثه که تک تک افراد تماشاگر داخل بحث واقع بشوند. یعنی آنقدر مناظره برای آنها زیبا باشد که وقتی می‌خواهند بیرون بروند لااقل یک چیزی بدست آورده باشند. به عنوان مثال معلوم شود کارهایی که آمریکا در این هفته انجام داده چه بوده و مهمترین آن هم کدام بوده است و اینگونه هم

دست و پای سیاسی فکری و اقتصادی مردم دنیا را بسته است و یا مثلاً در مناظره دیگری که در سطح پائین‌تر قرار دارد باید لوازم آن را تشریح کنند مثل این که در این صورت چه نفع‌ها و چه شهواتهایی را توانسته برای خودش فراهم کند و چه مظالمی را هم توانسته‌اند پشت سر آنها ببار بیاورند.

خلاصه این مناظره عظیم در تک تک مساجد و هیئات مانند توپ بازی که در کوچه‌ها انجام می‌شود، راه بیفتد تا در مجموعه‌های شهرستانی و استانی و کشوری اجرا گردد. یعنی مباحثه در مورد «سرنوشت مسلمین عمومی» انجام بشود. مثل روزهای انقلاب که مردم حرف ذهنشان این بود که دیروز شاه چکار کرد و مردم چکار کردند. باید این صفت آرایشی مشخص بشود. بعد در سطح دیگری می‌توان بحث از این کرد که مثلاً تولید چگونه است؟ و غیره.

ه' - قرار دادن «تعریف، تنظیم و تخصیص‌ها» در جهت توسعه هیئات

حجة الاسلام امامی: آن سه امری که فرمودید چه بود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آن سه امری که اصلی هستند، «تعریفها، تنظیمها و تخصیصها» می‌باشند. تعریفها مانند اسباب مالکیت و تنظیمها مثل دسته‌بندیهایی که مجوز می‌خواهد. اسباب مالکیت مجوز نمی‌خواهد و مثل حقوق عمومی است ولی اسبابهای تنظیم مانند مجوز داشتن ساختمان‌های تجاری یا مجوز اینکه فلان موافقت اصولی برای آن فرد شخصی داشته باشید. یعنی مجوزهایی که نیاز به اجازه خاص دارد و می‌توان گفت امور حقوق گروهی است. تخصیصها، علاوه بر حقوق عمومی و حقوق گروهی، مخصوص به یک دسته خاص است.

حالا بحث این است که اینها بر پایه چه امری باید تفسیر شوند؟ می‌گوئیم باید بر پایه تعریفهای هیئات تحلیل گردند. اما چرا هیئات؟! به حساب محور آن هیئت که علاقه به یکی از معصومین(ع) است یعنی در واقع اینها منشأ آبرومندی شوند. (البته ما نمی‌خواهیم بگوئیم که منشأ آبرومند شدن در هر سطح از هیئت‌ها و در هر سطح از اطلاع و یا در هر سطح از حساسیتی یکسان می‌باشند).

پس در پائین قاعده «هیئت» قرار می‌گیرد و یک قدم بالاتر مبلغ و مدیر هیئت خواهد بود. بنابراین اداره سطح پائین‌تر، بدست سطح بالاتر سپرده می‌شود و از آن سطح هم یک مقداری بالاتر می‌آئیم و می‌گوئیم بالاتر از مبلغ، ائمه جماعت و جمعه یک شهر هستند و هکذا.

حالا این امور را چگونه دسته‌بندی کنیم؟ و چگونه موضوعات کارشان و همچنین وسایل نظم دادن بین آنها را برای حضور در جامعه معین کنیم تا بتوانند مشکلات جامعه را برطرف بکنند؟ آیا روحانیت مثل روحانیت صد سال قبل است که حکومتی نداشت یا روحانیتی است که باید خودش در کنار مردم و علیه دستگاه نق بزند یا خیر واقعا می‌تواند عهده‌دار امور شده و مسائل را حل کند؟

و - نحوه ایجاد تمرکز در «نظام و برنامه» ساختار اداره کشور

در این صورت ساختار اداره کشور کم کم از شکل اینکه می‌گفتیم، «تعریف، تنظیم و تخصیص» بیرون می‌آوریم و بجای آن می‌گوئیم «نظام و برنامه» اما در مورد «نظام» از کوچکترین حد آن بحث می‌کنیم مثل «نظام در محله».

در اینجا یک موضوع مهمی وجود دارد که به جهت توضیح بیشتر بیان می‌کنیم.

سابقا در ایران خانهای داشتیم که محلات را اداره می‌کردند و یک نحوه درآمد و تخصیص و تنظیمی هم داشتند ولی الان یک خانی برای برق داریم که اسمش وزیر برق است! و یک خان هم برای آب و یکی هم برای گاز و غیره. یعنی در واقع خان موضوعی داریم. ولی اینها، نظامشان خیلی فرق دارد. تصمیم‌گیری آن‌ها در یک مناطقی مؤثر بوده است ولیکن اینها بر یک موضوعاتی مؤثر هستند. ابزار تأمین و تصمیم آن‌ها به گونه دیگری بوده است و ابزار اینها کارشناسی خاصی است و آن هم به شکل دیگری.

حالا (بعد از این توضیح) سؤال این است که آیا باید به همین‌گونه تمرکز ایجاد کرد؟! یا اینکه امور را سطح به سطح کرده و بگوئیم یک سطح آن عمومی و متعلق به کشور است و یک سطوحی هم پائین‌تر قرار دارد که مربوط به استانها است و یک سطح هم مربوط به شهرستانها تا برسد به منطقه و محله. در این صورت چه کارهایی را می‌توانیم طبقه‌بندی کنیم و مدیریت چه اموری را (فرضا) می‌توان به این آقای امام جماعت

سپرد؟! (ولی نه امام جماعتی که مثل الان هیچ چیزی دست او نیست چون عملاً هیچ کاری نمی‌تواند بکند. الان اطلاعات، ابزار نحوه مدیریت و بستر آن، سازمان و امکانات تعریف و تنظیم آن، هیچ یک (فعلاً) کارایی ندارد). اما حالا چرا می‌خواهیم کارها را به اینها بسپاریم؟ به قول بعضی این عده جزء دانشمندان باشند و کاری هم به اداره نداشته باشند! جواب می‌دهیم که مگر این دانش، دانش همین دین نیست که می‌خواهد اداره امور را بدست بگیرد؟ مگر نداریم که «مجاری الامور بيد العلماء»؟ حالا اگر این آقا اطلاعات لازمی که ربط بین تصمیم‌گیری و دین را برای او بشناساند نداشته باشد چگونه می‌تواند عمل کند؟! یعنی این آقا باید بداند که چه کاری باید بکند تا «اسلامی» باشد؟ در این صورت اگر چنین فردی دارای این علم بود آیا این فرد اولی است یا دیگری که اطلاعاتش کمتر است؟! بنابراین کار کارشناسی‌های جزئی هم دیگر به عهده خود او نخواهد بود بلکه این فرد فقط آنها را کنترل می‌کند. (مانند رئیس هیئت)، و حتی لزومی هم ندارد که خود این فرد رئیس هیئت باشد. ما معتقدیم که می‌تواند دارای یک ابزاری باشد تا دیگران را کنترل کند. مطلبی که تا اینجا عرض شد در سطح بسیار خرد بود و انشاءالله تعالی در جلسات دیگر ادامه بحث را بررسی می‌کنیم.

۳- توضیحی در مورد سیر مباحث

حجة الاسلام امامی: خوب بود شما فهرست کار را تا آخر به ما می‌دادید تا اینکه بدانیم چه اهدافی را در پیش داریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک سطح بررسی شروع از مسائل خرد است تا به امور کلان و توسعه و حکومت اسلامی برسیم. قدم دوم این است که به سراغ ابزارها و تعاریف آنها بیائیم.

(س): مثلاً همین تکامل چیست که ما می‌خواهیم جامعه متکامل شود؟!

(ج): قبل از اینکه بخواهیم بحث فلسفی بکنیم اول به صورت کاربردی و به شکل ساده‌ترین آن بیان می‌کنیم تا بعد که یک مقداری جلوتر رفتیم و به بحث ابزارها رسیدیم، باید حتماً تعریف تکامل را هم مطرح کنیم.

* * * والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته * *

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۲

عنوان جلسه: کیفیت حضور «دین» در جامعه

۱۳۷۳/۰۵/۱۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- تقسیم بندی امور به خصوصی، گروهی و عمومی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی :: .. کل حرکت‌های ما باید بگونه‌ای باشد که حتی معاش ما نیز حول محور توسل به ائمه شکل بگیرد. یعنی برای حضرت علی اصغر، حضرت ابوالفضل العباس و... تولید کنیم و تحت پوشش آنها باشیم.

مثلا وقتی پدری می‌خواهد پسر خود را به کاری بگمارد چند صورت می‌توان تصور کرد. مثل این که بگوید: «وقتی مهندس یا دکتر شدی زندگیت خوب می‌شود.» در این صورت از «خوبی» تعریف می‌دهد ولی در متنوع خوردن، تفاخر دنیایی کردن و خلاصه مسابقه با دیگران در تجمل و تفاخر دنیایی! اما می‌توان برای جامعه یک بستری هم فرض کرد که بگوئیم «هیأت» اعضای خودش را دسته‌بندی کرده و خودش جامع تمام آنهاست. مثل اینکه افراد را از نظر سن، اطلاعات، اعتقادات یا کارائی و... دسته‌بندی می‌کند و در هر بخش هم برای آنها برنامه‌های فرهنگی و تولیدی دارد. اگر نذوراتی هم می‌آورند، آنها را فقط برای بُعد مصرفی آن قرار نمی‌دهند، بلکه نذورات تولیدی یا توزیعی هم دارند که بعدا عنداللزوم به اینها می‌پردازیم.

فعلا از این قسمت می‌گذریم و وارد بخشی می‌شویم که ببینیم تقسیم‌بندی امور را چگونه انجام بدهیم؟ تا بعد به طبقات هیأت برسیم از مداحها، رئیس هیأت، مبلغها، تا ائمه جماعات و جمعه و مدرسین و حوزه و آنجائی که تولید اطلاعات مذهبی و معرفت دینی (در باب اخلاق و احکام و توصیف) می‌شود و تا آنجا که بگوئیم حالا نظام اداره جامعه چگونه انجام می‌گیرد.

اکنون در قسمت دوم ببینیم اینها چگونه باید تقسیم‌بندی کنند تا بتوانند دین را (در جامعه) محور تمام اعمال قرار بدهند و در نهایت حساسیت مردم (مقابل دولتهای کفر) براساس دین شکل بگیرد و نه براساس دنیا. یعنی اگر می‌خواهند دعوایی هم بکنند دعوای بر سر مذهب باشد و یا اگر جنگ و صلحی دارند محور جنگ و صلح آنها، «توسعه مذهب و توسعه اعتقادات» باشد. در واقع محور ایجاد حادثه توسعه اعتقاد و محبت الهی باشد.

در اولین تقسیم‌بندی امور را به سه دسته تقسیم می‌کنیم؛ امور خصوصی، گروهی و عمومی.

الف - امور خصوصی

در امور خصوصی باید مرتباً زمینه عمل به احکام فقه توسعه پیدا کند. یعنی باید برای مردم در امور خصوصی آنها، شرایط عمل کردن به فقه را تأمین کنیم. اگر می‌خواهید در بخش خصوصی تهذیب کنید، ما فقط زمینه‌ساز هستیم ولی خود فرد تصمیم گیرنده است. ما فقط زمینه فراگیری اخلاق حسنه و آسانتر و راحتتر شدن آن را آماده می‌کنیم تا مثلاً تبلیغات به نفع آن باشد و در مقابل شرایط برای اخلاق ذمیمه ضیق شود و محبوبیت و آبرومندی اجتماعی نداشته باشد. در واقع ما در جامعه شرایطی را ایجاد می‌کنیم تا اگر فردی یک کار منکری را انجام داد نه تنها نتواند به آن افتخار کند بلکه مرتباً مجبور به مخفی کردن آن باشد چرا که بداند با این عمل، اعتبار او از بین میرود. و از طرف دیگر یک امر مستحب، به صرف استحبابش در جامعه مرغوب شود. در نتیجه اگر یک فردی هم هست که مثلاً از مستحبات یا از پاره‌ای از آنها ناراحت است احساس کند که نمی‌تواند این حرف را بروز دهد و اگر هم بخواهد ابراز کند باید به واسطه صد تا فیلتر بگوید! مثل اینکه بگوید اگر به سفر خارج رفتیم و در آنجا فردی به ما یک چنین اشکالی کرد و ما در برابر این امر قرار گرفتیم، آن وقت چه کنیم؟! یعنی خود آن فرد نتواند با آبرومندی حتی یک مستحب را انکار کند. همین‌طور نسبت به مکروهاتی که از شرع رسیده، نتواند با آبرومندی ذکر کند.

ب - امور گروهی

یک سری امور هم «گروهی» است. در امور گروهی مشارکت «دولت» مطرح است و دیگر بحث از ضمیر درونی انسانی نیست. یک طرف آن «دولت» و در طرف دیگر، «مردم» هستند. مثل همین هیئاتی که عنوان شد و این در واقع ورود به «مسائل اجتماعی» است و با ورود به مسائل اجتماعی، دولت نیز شریک می‌شود. البته باید به مقداری شریک باشد یعنی باید راه را به طرف خیرات توسعه بدهد و برای آنها خرج کند. حالا آیا دولت در امور خصوصی نیز خرج دارد؟ بله، در امور خصوصی نیز یک مصارف خاصی هم نسبت به افرادی که مثلاً فقیر و عاجزند وجود دارد و واجب است که به آنها زکاتی پرداخته شود تا تأمین گردند و لکن یک کارهای گروهی هم هست که دولت باید به همراه مردم حضور داشته باشد. لذا در این قسمت همان «هیأت» را (در شکل گروهی) بیان می‌کنیم تا ببینیم دولت چه وظایفی دارد.

قبلاً می‌گفتیم دولت کمکی را اختصاص به هیئات‌ها بدهد. مثلاً قسمتی از انفال و امثال آن را بدهد تا اینها بتوانند کار کنند. ولی حالا می‌گوئیم که حتماً توسعه‌هیأت برعهده دولت است.

به عنوان مثال باید بین این هیئات‌ها ارتباط و رفت و آمد باشد و حتی به مناسبت‌های مذهبی هیئات‌هایی از شهرستانی به شهرهای دیگر بروند. مسلماً اینها ایاب و ذهاب و اسکان و... دارند که متکفل اینها «دولت» است مثلاً سالی یک بار هیئات به مشهد بروند. در واقع از شهرستان‌ها تجمع‌هائی شبیه تجمع حج بوجود آمد. بله الان هم تک تک به مشهد می‌آیند ولی بدون یک برنامه منسجم و خاصی که مثلاً نحوه انتقال آنها مشخص باشد و در هر موقعی برنامه خودش را داشته باشند و یا اینکه معین شده باشد که باید چه شورهای سیاسی و دینی را در آنها ایجاد کرد و غیره.

مثلاً باید یک مقصد مهم مد نظر باشد و آن اظهار ارادت شدید به شخص «رهبر» است یا اینکه کلیه ائمه جمعه‌هایی که همراه آنها هستند سعی و تلاش در ابراز علاقه به ساحت مقدس ائمه طاهرین (علیهم السلام) و بالا بردن معرفت اینها داشته باشند. همچنین توأم با نشان دادن دشمن به اینکه الان چه کسانی مقابل اسلام قرار دارند و حیل‌هایی که از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر علیه ما وجود دارد کدام‌اند؟ و ما نیز متقابلاً چه تجهیزاتی را باید پیدا کنیم؟ علاوه بر این سعی در انجام مناسک خاص زیارات و رعایت آنها داشته

باشند مثل انجام غسل و یا با پای پیاده رفتن و غیره تا آن حضور و ادب و توجه نسبت به امام معصوم(ع) رعایت شده باشد. خلاصه باید برای جوانان فضائی را ایجاد کرد که با ورود آنها به یک میدان فوتبال یا یک تجمع عادی، تفاوت وجود داشته باشد. شبیه این مسأله در «انقلاب» هم وجود داشت (که مثلاً جمعیت‌هایی به «میدان آزادی» می‌آمدند).

خلاصه نباید یادمان برود که اگر شما با مناسک مذهبی و با انگیزه‌های مذهبی این افراد را به راه انداختید، قطعاً می‌توانید «فرهنگ مذهب» در آنها توسعه بدهید. در واقع هر چه شما جلال و آبرومندی مذهب را توسعه دهید، مدار افاضه رحمت الهی هم جریان پیدا می‌کند.

ج - امور عمومی

مطلب دیگر در مورد «امور عمومی» است. اصولاً تمام خرج کارهای عمومی بر عهده «دولت» است (نه مردم) برای کارهای عمومی یک مثالی می‌زنم تا مسأله خوب روشن شود.

یک فرض این است که گفته شود مردم می‌خواهند زندگی کنند و در هر محله هم باید انتخابات داشته باشند تا یک فرد امینی را معین کنند و بعد هم یک انجمن شهری تشکیل شود. و اگر این انجمن‌ها برخلاف مذاق مردم کار کنند، مردم به آنها رأی نمی‌دهند بنابراین خواست مردم قانون می‌شود. مثل اینکه اگر مردم شهربازی را می‌پسندند، عده‌ای را مأمور انجام دادن آن کرده و خرج آن را نیز خودشان می‌پردازند. در این صورت معنای این حرف آن است که «جمهوری اسلامی» نیز تبدیل به «جمهوری دموکراتیک» شود! در حالی که در نظام اسلامی راس قاعده و هرم «ولّی فقیه» قرار دارد. بله، از اختیارات پائین هرم این است که مجلس شورا را بوجود آورند ولی در آنجا هم «شورای نگهبان» قرار دارد و در کنار آنها نیز «شورای مصلحت». خلاصه باید «اسلام» حق حضور در جامعه داشته باشد و معنا ندارد برنامه‌ای که تنظیم می‌کنید ابزار اجرایی هوای نفس خودتان باشد! که این امر برخلاف سیر نظام اسلامی است.

پس دولت متکفل کارهای «عمومی» است و حتی یک ریال آن را هم نباید مردم بدهند. دولت از منابع مالی کارهای عمومی را تأمین می‌کند و متکفل آنها است. بله، اگر هم صلاح نبود که انفال را به دست مردم بدهد،

به ایشان نمی‌دهد ولی براساس مصلحت اسلام عمل خواهد کرد و لذا باید کارهای عمومی مبتنی بر «توسعه دین» انجام بگیرد.

برای مثال یکی از کارهای عمومی جاده‌سازی است. حالا در همین مساله گاهی محور جاده‌ها را «بازار» قرار می‌دهند که اگر مردم از این طریق می‌خواهند بروند، چون رفت و آمد زیادی دارند پس یک پل را به دو پل تبدیل کنیم و گاهی هم می‌توان گفت که «مسجد جامع» هر شهر محور آن شهر است و لذا باید از مساجد راهی مستقیم به مسجد جامع وجود داشته باشد. بنابراین بازار قطب توسعه در نظام ما نیست. به عبارت دیگر «بازار» مصلحت جنگ و صلح را معین نکند، بلکه «دین» مصلحت جنگ و صلح را معین کند. لذا باید «مساجد» اساس باشد و حسینیه‌ها هم وابسته به آن باشند. بعد از این مرحله کارهای تحصیلی و تدریسی را در ردیف دوم و بعد کارهای اقتصادی را در ردیف سوم می‌دانیم. و البته در این دید گفته می‌شود که تمام خدمات عمومی و خرج آنها برعهده دولت (مثل وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها و...) است و دولت در بخش عمومی باید به رایگان خدمات دهد ولی بر اساسی که «مذهب» را قطب قرار دهد.

به عبارت دیگر باید علاقه‌های مذهبی (که بعداً هم خواهیم گفت کنه علاقه سیاسی ما، همان علاقه مذهبی است) محور باشد و حول آن، فعالیتهای فرهنگی و براساس فعالیتهای فرهنگی، فعالیتهای اقتصادی شکل بگیرند.

۲- محور بودن اسلام و انگیزه‌های مذهبی در امور (عمومی)

حالا که بحث به اینجا رسید مجبوریم یک تقسیم دیگری را هم بیان کنیم.

انگیزه یا علاقه، علت حرکت و تولید می‌شود و اگر انسان نسبت به مقصدی علاقه پیدا کند چه در تولید یا مصرف و یا توزیع، حاضر به فعالیت خواهد شد. به عنوان مثال گاهی شما فوتبال را بزرگ می‌کنید ولی یک وقت هم هست که علاقه مذهبی را بزرگ می‌کنید یعنی در واقع انگیزه‌ها را براساس محور مذهب بزرگ خواهید کرد. لذا به آن «تولید سیاسی» می‌گوئیم چرا که «مذهب» در آن اصل قرار گرفته است. اگر گفته شود نتیجه اقتصادی آن چیست؟ می‌گوئیم تجمل و آرایش دادن به مال نزد مردم کم می‌شود و منشأ آبرو،

تنوع در خدمت خواهد بود و این تنوع در خدمت، علت حرکت اجتماعی می‌شود. نازلترین تنوع در خدمت که بدترین آن هم هست «ریاء للناس» انجام می‌گیرد. مثل اینکه اگر به دیدن بیمار می‌رود یا در کاری گره گشایی می‌کند، برای این است که به او بگویند آدم خوبی است! (البته این امر در آنجایی است که خدمت کردن موجه باشد). باید توجه داشت که این تنوع، هزینه دارد و می‌تواند انگیزه هم داشته باشد و کما و کیفاً توسعه پیدا می‌کند. بنابراین نهایت اصل قرار گرفتن «ایثار» در انگیزه همکاری‌های اجتماعی باید این باشد که انسان کار را خالصاً لوجه الله انجام بدهد و در ارتباط خود با خدای متعال نیز با تمام حالات عبادت کند. مثلاً وقتی دعای جوشن را می‌خوانید، در این دعا اسماء مختلفی وجود دارد و قطعاً این مسأله غیر از آن است که مثلاً ده هزار بار اسم «یارب» یا اسم مبارک «یا الله» را بگوئید. شاید حجم (کمی) هر دو به یک مقدار شود، ولی وقتی شما با اسماء مختلفی توجه به خدای متعال می‌کنید، حالات مختلفی هم در ذهنتان تداعی می‌شود. البته در یک قسمت‌هایی هم باید مکرراً گفته شود «سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب» که در اینجا ممکن است به «نار» و «اله بودن» و «تبسیح خدای متعال» التفات داشته باشید و بعد مثلاً «صل علی محمد و آله» یا «ذوالجلال و الاکرم» را نیز به آن اضافه کنید. به هر حال مقصود این است که انسان می‌تواند تنوع را حول یک محور قرار دهد ولی تمام صحبت این است که این تنوع می‌تواند (برای شما) انگیزه‌ها را توسعه دهد. این چنین نیست که «توسعه» تنها در درست کردن ترکیبات جدید (از مزه‌ها و دیدنیها و پوشیدنیها و...) و فقط با ابتهاجات مادی سازگار باشد، بلکه با ابتهاج به خدمت تا ابتهاج به نیابت از مشیت الهی در خدمت به خلق نیز سازگار است.

بنابراین خرج امور عمومی کلاً بر عهده دولت است و در این امور عمومی باید بستر توسعه و تکامل اجتماعی درست شود. به عبارت دیگر اوصاف آبرومندی جامعه (در کلیه اقشار) حول علاقه مذهبی شکل می‌گیرد. اگر در جلسه قبل می‌گفتیم که به هر حال در جامعه یک عده‌ای هم بی‌دین یا فاسق هستند و باید یک نسبتی را به آنها اختصاص داد (مثلاً از سهم‌های ۴ و ۲ و ۱، سهم ۴ را به مذهبی‌ها و ۲ را به فاسق و ۱ را به کسانی که

اصلا کاری به دین ندارند)، در این بخش از سخن اضافه می‌کنیم که اصولا باید وزن دین و محور قرار گرفتن آن، قابل قیاس با امور دیگر نباشد.

پس اساس کارهای عمومی باید بر حول محور اسلام سازماندهی شود و وقتی این کارهای عمومی طبقه‌بندی شد، بعد وضعیت ادارات و ارگانها مشخص می‌شود. لذا محور توسعه، هرگز به مطلوبیتهای اقتصادی باز نمی‌گردد. مطلوبیتهای سیاسی نیز حول محور انگیزه‌های مذهبی شکل می‌گیرد. توسعه اقتصادی همراه با توسعه کرامت انسانی مطلوب نظر است حتی قدرت رزمی یا قدرت ارتباطی بالا لازم داریم ولی نه بر محور انگیزه‌های مادی. به عبارتی شما صنایع پیشرفته خواهید داشت و حتما دارای فرمولهایی می‌شوید که بتواند توسعه قدرت بیاورد و عالم ماده را به دست شما تسخیر کند، ولی نه برای ارضای نفس و توسعه امیال در همه ابعاد. یعنی حتما در درگیری‌ها و ارتباط با کفر (در ابعاد فرهنگ، اقتصاد یا سیاست) احتیاج به ابزار لازم خواهید داشت و مثلا همانگونه که احتیاجات سیاسی در کشور آلمان، علت رشد صنعتی آن شد، شما نیز احتیاجات خاصی پیدا می‌کنید و همین امر سبب اکتشافات جدیدی می‌شود. یعنی شما نیز عشقهای متراکم شده را برای پیدا کردن حل مشکلات خود، به سوی آزمایشگاهها می‌فرستید و می‌توانید مردم خود را بر این اساس هماهنگ کنید. قطعا مردم به گونه‌ای هستند که اگر در امور عمومی (چه در راه خیر و چه در راه باطل) هدایت شوند، دارای نیروی بسیار عظیمی خواهند بود و کار را انجام داده و جلو می‌برند.

۳- کیفیت هماهنگ سازی امور و نیاز به مدل جدید

اما در مورد اینکه ما چگونه می‌توانیم مردم را در این امور، هماهنگ کنیم یک مثالی می‌زنم. مثلا اگر ما همین چهار عمل اصلی محاسبه را نداشتیم و می‌خواستیم در سطح فعلی (در امور مالی) ارتباط اجتماعی درست کنیم با مشکل مواجه می‌شدیم. اگر مردم می‌خواستند در بانک پول گذاشته و بعد بردارند (با فرض این که قاعده جمع، تفریق، ضرب و تقسیم را هم نداشتند) می‌بایست هر بسته پولی را با رنگهای مختلف نشان می‌کردند! و بعد در نهایت برای اخذ وجه خود حتما با مسئول بانک برخورد پیش می‌آمد چون فرض این است که مسئول بانک هم دستگاه شمارش نداشت و اگر این مساله را در ارتباطات دیگر هم جریان

دهیم با مشکل مواجه می‌شویم. لذا می‌گویند شمارشها، عددها و علائم می‌توانند نظم بدهند و بالاتر از نظم، می‌توانند وسیله تفاهم شوند. یعنی عامل اینکه با یکدیگر مخاصمه و دعوا نکنند و به عبارتی انتظارات آنها در مقابل هم به یک هم زبانی برسد و حتی در سطح بالاتر از تفاهم، وسیله هماهنگ کردن جامعه باشد.

حالا در این بحث هم عرض می‌کنیم که ما نیازمند به یک جدولی هستیم که آن جدول، قاعده هماهنگ سازی امور خصوصی، گروهی و عمومی را در جامعه به دست ما بدهد و بتواند بگوید که مثلا کارهایی که باید در سطح هیأت و سطوح بالاتر از آن انجام بگیرد، چگونه است؟ و برای اینها چه نصابی تعیین کنیم؟ و بعد خود این نصابها، چه ارتباطی با دین می‌توانند داشته باشند؟! آیا در خود تنظیمات نیز، «دین» اصل است یا تنها وسیله‌ای عقلانی است که ابداء کاری به دین ندارد؟! البته اینکه ما این کار را چگونه انجام بدهیم، سطح دوم بحث می‌شود که ابزار این نظم‌ها می‌باشد.

پس تا اینجا ظاهر و صورت حکومتی که درگیریه‌ای آن با کفر براساس توسعه اسلام است (مشروحتر از جلسه اول) بیان شد. در واقع یک سیمای کلی از اصل بودن «دین» در زندگی مردم تبیین شد.

۴- پرسش و پاسخ

الف - تبیین سیر بحث و سطوح بررسی

حجة الاسلام امامی: البته در ضمن بحثها سؤال پیش می‌آید ولی اگر یک فهرست وجود داشته باشد آن وقت می‌توان هر سؤال را در جای خودش مطرح کرد. لذا حضرت عالی فهرست بحث را از اول تا آخر بیان کنید تا معلوم شود به کجا می‌رویم و اگر سؤالی پیش آمد در وسط بحث جواب نخواهیم!

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: فهرست کلی بحث این است که در سه سطح به بررسی موضوع می‌پردازیم. یک سطح، امور مصداقی است که تا بحال بیان شد. سطح دوم مربوط به آن ابزارهایی است که می‌تواند این امور را منظم کند و یک سطح هم بحث از آن فلسفه‌ای است که می‌تواند آن ابزارها را تحویل دهد. بنابراین در یک سطح به مدل اداره می‌پردازیم و در سطح بالاتر نیز امور فلسفی مطرح است.

ب - اصول مباحث فلسفی

اما اینکه اصول مباحث فلسفی مورد نظر ما چه هستند؟! می‌گوئیم سه بحث اصلی داریم، مفهوم «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «علم و قانون» این سه مفهوم برای ما کافی است و براساس آنها می‌توان به تنظیم «مدل» پرداخت. البته در خود همین مفاهیم نیز می‌توانیم زیربخش‌ها را معین کنیم. مثل اینکه بگوئیم: اگر وحدت و کثرت یا زمان و مکان یا علم و قانون به این صورت معنا شود لازمه عملی آن چه خواهد شد؟ در مباحث خاص خودش می‌گوئیم این مفاهیم دارای یک معانی مطلق هم نیستند. به عبارت دیگر یک معانی عرفی عادی داریم که آنها را، «معانی تبعی» می‌گوئیم و یک معانی دیگری در سطح بالاتر داریم که به آنها «معانی تصرفی» می‌گوئیم و بعد «معانی محوری» قرار دارند. پس با این تقسیم بندی می‌توانیم مسائل اصلی خود را در این سه دسته بیان کنیم و چارچوب کلی فهرست بحث‌مان نیز در این مسیر است. بنابراین سه سطح «محوری، تصرفی و تبعی» داریم و در نتیجه در بخش فلسفی، «نه» موضوع داریم. (این فهرست بخش فلسفی بود). لذا امهات مطالب ما در سطح فلسفی چنین است و بعد می‌توان براین اساس، اموری را نیز تنظیم کرد. ولی در هر حال امهات مطلب در مباحث فلسفی مورد نظر ما بحثهای وحدت و کثرت، زمان و مکان و علم و قانون می‌باشد. و هرگاه این مسائل را در سه سطح محوری، تصرفی و تبعی مطرح کنیم و تعریف دهیم، مجموعاً «نه» بحث اصلی می‌شوند که ما در فلسفه داریم. بعد بحثی هم در بخش «مدل» داریم که باید اوصاف، مفاهیم و مصادیق به صورت کمی و کیفی درآیند و در این بخش نیز باید دارای تقسیمات محوری، تصرفی و تبعی باشد و لذا اگر بتوانیم این کار را انجام دهیم، مدل را هم می‌توانیم بسازیم. یعنی در واقع آن جدول ضرب مورد نظر را می‌توانیم درست کنیم.

خلاصه پشتوانه اصلی بحث اینهاست ولی اگر بخواهیم آن را خرد کرده و اجزای درونی‌اش را هم بشکافیم، طبیعتاً مطالب دیگری مطرح خواهد شد.

(س): الان در کدام قسمت بحث می‌کنیم؟!

(ج): ما اصلاً وارد به این مقولات نشده‌ایم! بحثی را که تا به حال انجام داده‌ایم برای سطوح مدیریت است یعنی در سطح عمومی، گروهی و خصوصی مدیریت بحث کردیم. در مورد اینکه با تمایلات مردم چه باید

کرد؟ یا تفکر و عمل عینی مردم را چه کنیم؟ به نظر می‌آید که در بحث «هیأت» به این تقسیم‌بندی‌های «نه گانه» اشاره شد! البته آنچنان ملایم از کنار آنها عبور کردیم که با افکار حضرت‌عالی برخورد جدی پیدا نکرد!

(س): معلوم هم نیست!

(ج): مثلاً عنوان شد که باید مردم تمام احتیاجات خود را از در خانه ائمه (علیهم السلام) بخواهند و به تعبیری تمام اعمال آنها ورد واحد شود. کیست که بگوید این مسأله بد است؟! مثلاً اگر تفریح مردم زیارت امام رضا (ع) شود، بد است؟! یا اگر ابتهاجات و خوشیهای آنها در مسیر دستگیری از مردم قرار بگیرد بد است؟! لذا به این صورت که مطرح کنیم، بعید است که برخوردی با آن شود.

ج - ضرورت تقسیم‌بندی برای قاعده‌مند شدن اصول تفاهم اجتماعی

به هر حال غرض ما از این تقسیم‌بندی‌ها این است که در نهایت دارای حجیت شود و دنبال قاعده‌مند شدن برای تفاهم اجتماعی هستیم. بنابر تعریفی که ما از «حجیت» داریم، وحدت و کثرت خاصی است که در مفهوم پیدا میشود. یعنی تقوم و به عبارت دیگر هماهنگ بودن. به بیانی تشبیه در قول، شکسته شدن، تلون، تردید و یا شک از اموری است که اختصاص به «کفر» دارد. یعنی آنها در هیچ رتبه‌ای، قدرت ایجاد انسجام و اتقان را ندارند بلکه تماماً «تجزم» و عناد ورزی است. یک طرف آن شهوت و تمایلات است ولی طرف دیگر آن، طغیان و سرکشی است.

(س): اما در عمل می‌بینیم که آنها (کفار) اداره کرده و پیشروی هم می‌کنند.

(ج): اما از طرف دیگر هر روز هم باید دستگاه خود را عوض کنند!

(س): آنها در طول تاریخ نیز پیشرفت کرده‌اند. یعنی تقریباً همیشه انبیاء (در ظاهر) موفق نبوده‌اند.

(ج): اگر انبیاء موفق نبوده‌اند، آیا کفر در قالب یکی از مسلکها و مکتبهای آن توانسته ۱۴۰۰ سال بقاء و

توسعه داشته باشد؟!

(س): به هر حال مادیگری از اول تا بحال همچنان پیش آمده است.

(ج): بله ولی با تلون در مبانی و با فرار کردن از این شاخه به شاخه دیگر همراه بوده است. «کلمه خبیثه کشجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار».

د - نیاز جامعه اسلامی به مدل تنظیم امور

(س): در هر صورت از این مسائل که بگذریم در مورد هیئت‌ها که فرمودید چندین بار اقدام به راه‌اندازی آنها شده ولی به جایی نرسیده‌اند.

(ج): چون ابزار آن را نداشته‌اند. حتی بالاتر از این در مورد جبهه‌ها وقتی که بنا شد جمعیت‌های بزرگ در آن شرکت داشته باشند، چون جدول ضرب تفاهم و سازماندهی بسیجی خاص آن نبود، لذا مجبور به توسل به زور و شدت شدند، حال آنکه این امر غلط است. چرا که وقتی با زور همراه شد چند نقص پیدا می‌کند اول اینکه یک فرد به هر اندازه هم قوی باشد و بتواند افراد نیرومندی را تربیت کند ولی به هر حال چنین مجموعه‌ای، با قدرت تمیز و زور فردی قوام پیدا کرده و در نتیجه از این افراد کار سازمانی بر نخواهد آمد. اتفاقاً در مورد حوزه هم نظر ما همین است یعنی نیروهای عظیم روحی در دست اینهاست مثلاً گاهی حدود ۱۰ میلیون نفر پشت سر یک مرجع تقلید قرار دارند و اگر ابزار سازماندهی چنین نیروهایی وجود داشته باشد کارهای بسیاری از آنها برمی‌آید. الان بسیاری از کشورها را در دنیا می‌بینیم که شاید ۱۰ میلیون نفر هم جمعیت ندارند ولی کارهای زیادی می‌کنند. خلاصه همدلی، همفکری و همکاری بدون زبان متناسب خودش در جامعه واقع نمیشود.

(س): به عنوان مثال در مورد مرحوم والد شما، شک نداریم که ایشان در انسجام و نظم دادن موفق بودند.

(ج): انسجام دادن غیر از این است که بتوان آن را به صورت یک قاعده در آورد.

(س): البته دشمن ایشان هم ضعیف‌تر از دشمنان فعلی بودند ولی در عین حال، کارها پیش نرفت. یعنی کار هیأتی می‌کردند، سینه می‌زدند، دعا هم می‌خواندند، ولی کاری انجام نشد با وجود اینکه مخالفینشان نسبت به حالا خیلی ضعیف‌تر بودند.

(ج): ما باید برای انگیزه‌های مادی، قاعده درست کنیم. یعنی ابزار تعریف، تنظیم و تخصیص و خلاصه باید برای آن انگیزه (در تمام قسمتهای آن) ماشین متناسب خودش را درست کرد.

(س): یعنی شما معتقدید که در این هیأت‌ها اصولاً نظمى وجود نداشته است؟!

(ج): من معتقدم اصلاً ماشین نظم آن (چه در استنباط و یا تنظیم) وجود نداشته است. من از خود شما سؤال می‌کنم که اگر فردی خدمت شما بیاید و بگوید، نصاب توزیع قدرت را به من ارائه دهید، چه جوابی به او می‌دهید؟! قطعاً از بزرگان تا دیگران تماماً می‌گویند، چنین مسأله‌ای در «مذهب» نیست! بله، نصاب خمس یا زکات هست ولی چنین نصابی نیست.

(س): به هر حال مشکل امثال این هیأت‌ها و گروه‌ها چه بود؟!

(ج): مشکل دقیقاً همین بود که عرض کردم و این مسأله اختصاص به فرد خاصی هم ندارد. به نظر ما اصولاً بدلیل خاصی مسلمین نسبت به این مسأله (یعنی ملاحظه امور و نظام دادن به آنها) التفات نداشته‌اند. به عنوان مثال ما در مباحث اصولی (بخش الفاظ) بحث‌های خوب و قوی‌ای برای استنباط و دقت در مفاهیم داریم، اما بحث از نسبت بین مفاهیم با یکدیگر وجود ندارد! و خلاصه این مسأله و این مشکل اصلاً در سابق قابلیت طرح نداشته است. اگر بگوئید چرا قابلیت طرح نداشته؟ دلایل مختلفی می‌توانم برای آن بیاورم که از جمله مهمترین آنها، مسئله «تکامل اجتماعی» است. یعنی نیازمندی ارتباط انسانها به یکدیگر! احیاناً می‌توان گفت اکنون تمایلات الهی از شدت بیشتری نسبت به سابق برخوردار است. (این بحث را باید در جای خود مطرح کرد).

ه' - شکل‌گیری حساسیت‌های جامعه براساس «دین»

(س): من یک سؤال دیگر می‌کنم شاید به نکته اصلی برسیم! بالاخره آن تصویری که برای انسان پیش می‌آید این است که وقتی ما مردم را به سوی انگیزه‌های الهی و ایثار و امثال آن سوق دهیم، نتیجه‌اش این خواهد شد که مردم برای دنیا تلاشی نکنند و عملاً امور اقتصادی رها شود. یعنی هر فردی مشغول نماز و دعای خود

شود و بعد منابع ما هم بدست آمریکاییها بماند تا مثلاً همان‌ها استخراج کنند و اصلاً ما نیز مانند عربستان

سعودی بگوئیم بگذارید این نفت‌های سیاه را آنها ببرند! چون ما پول و تجملات نمی‌خواهیم!

(ج): بنا شد نظام حساسیت‌ها به جای اینکه بر محور «مد» قرار بگیرد، براساس برتری اسلام باشد. یعنی ملت

آلمان برای تجمل و رفاه نمی‌جنگیدند بلکه برای برتری نژادی می‌جنگیدند و عملاً در آنجا صنعت رشد پیدا

کرد ولی شما که برای برتری اعتقادی می‌جنگید، قطعاً به رشدی می‌رسید که قابل قیاس با آنها نیست.

(س): اگر برای امر سیاسی تلاش کنیم، صنعت رشد می‌کند اما دین رشد نمی‌کند!

(ج): برای «سیاست الهی» تلاش می‌کنیم. یعنی تلاش در جهت تحریک غیرت مسلمین که اسلام در

تصمیم‌گیریه‌ای جهانی عقب نیافتد.

*** والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته ***

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۳

عنوان جلسه: اخلاق در تشکیلات

۱- بررسی حکمی مسأله جمعیت.

حجه الاسلام و المسلمینی حسینی: اولین بحثی که در این سری جلسات داریم موضوع «جمعیت» است. مسأله «جمعیت» یک بحث شرعی دارد و یک بحث موضوعی. بنظر ما در این باره از دو موضوع می توان سخن گفت. موضوع اول به صورت مستقیم بحث از ازدواج، کثیر نسل، احیاناً بحث جلوگیری فردی، حلیتها و حرمتها، و امثالهم می باشد. اما در بحث دوم سخن از شرایط حاکم بر این موضوع می باشد که بررسی کنیم در چه شرایطی این مسأله صحبت می شود.

اگر بخواهیم خیلی عام در مورد آن صحبت کنیم باید دید که آیا این موضوع در شرایط تراحم قرار دارد؟! نکته ای که باید به آن توجه کنیم این است که گاهی وجود یک فعل و احتمال به آن ، اشتداد پیدا می کند. یعنی یک مصداق (مخصوصاً جایی که مصداق اتیان یک امر باشد) دو یا سه یا پنج و یا ده امر، ناظر به یک موضوع (از جهات متعدد) می شود و لذا شدت وجوب اتیان (خاصه در موضوع «اقامه») خیلی بالا می رود مثل این که گفته شود اگر در شرایط فعلی «ازدواج» به تأخیر بیافتد، موجب مفسده به اصل اسلام می شود. در این صورت تنها فساد فرد و افراد مطرح نیست، بلکه در یکجا نظام اسلامی متزلزل خواهد شد. خوب این یک حرمت فردی نیست. بنابراین می توان کل موضوعات را طبقه بندی کرد و مشخص کنیم که عوامل ناظر بر اینها متوجه به چه امری است. لذا همانگونه که بحث «تراحم» داریم، یک بحث، «تأکید» پیدا می شود. یعنی وجوب آن موضوع متأكد می شود. یعنی وجوبش از وجوب یک امر خارج شده و تأکید و تشدید و اهتمام بر آن امر، آنقدر بالا می رود که دیگر براحتی نمی تواند (به صرف اینکه یکی از این عوامل را از روی آن برداشتید یا مزاحم با یکی از عوامل دیگر بود) قیدش زد.

الف: اهمیت و ارزش «انسان در توسعه و کیفیت تحلیل آن»

حالا اگر به مسئله «وجود نفر» به عنوان این که تکنولوژی دفاعی نداریم بکله به عنوان بزرگترین منبعی که مولد کلیه قدرتهای دفاعی در شرایط تهاجم نسبت به اسلام خواهد بود نگاه کنیم، مسأله به گونه دیگری خواهد شد. سؤال می کنم که اگر بخواهید تکنولوژی درست کنید آیا جز با فعالیت ذهنی و اراده نیروی انسانی ممکن است؟! اگر بخواهید تدبیری اتخاذ کنید آیا رکن اصلی آن همین نیروی انسانی نیست؟!

اگر بخواهیم ارزش انسان را در توسعه (اعم از کمی و کیفی) ملاحظه کنیم مسأله به گونه دیگری طرح می شود. یعنی انگیزه ها را به تحریک مادی بر نگردانیم و نگوییم به هر مقداری که شرایط تحریک کند، انگیزه ما نیز شدت پیدا می کند، بلکه بگوییم به هر مقداری که امر پرستش در ما تقویت شود به همان مقدار تکامل اراده (اعم از حیوانی یا ملکوتی) تمحض در فکر بدست می آید یعنی تکامل اراده انسان را به یک تدبیر و تمحزی می رساند که قدرت ملاحظه توسعه جوانب را تحویل می دهد.

الان ما در یک شرایطی هستیم که حوائج مسلمین به دست کفار افتاده و دست مسلمین زیر سنگ رفته است و لذا نیاز به «قدرت» داریم و قدرت نیز در توسعه و تکامل اداده هاست. باید فکر کنیم تا شرایط اجتماعی را چگونه تغییر دهیم تا هم تعداد ما زیادتیر شود و همچنین زیادی تعداد جمعیت به زیادی مصرف نیانجامد. البته این بحث یک موضوع دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت.

ب: کثرت نفس و بالا رفتن مسلمین

خلاصه یک نحوه نگرش به مسأله این است که بگوئیم کثرت جمعیت، قدرت دفاع ولی فقه را (اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) بالا برده و پرچم توحید را از حالت ضعف به یک نحوه قدرت، شدت و اعتلاء می رساند و هکذا سایر بخشهایی که وجود دارد. وقتی از موضوع احکام مختلف به مسأله نگاه کنیم می توان گفت امروز کثرت نفس، موجب بالا رفتن قدرت مسلمین می شود.

در مقابل ممکن است گفته شود خیلی از جاها در دنیا جمعیت زیادی دارند و بخاطر همین مسأله مردم آنها فقیرند و از لحاظ اقتصادی عقب افتاده اند. در جواب می گوئیم این امر حاکی از این است که روابط اجتماعی

است یا مسأله افزایش نیروی انسانی؟ خوب قطعاً اگر نیروی انسانی را در روابط اجتماعی صحیحی بکار ببرند، همین امر، قدرت محوری شما در تولید قرار می گیرد چون بالاترین امر تولیدی، نیروی انسانی است. هیچ اتوموسیونی نمی تواند کاری را که انسان انجام می دهد، انجام بدهد. لذا گرسنگی ها و مظالم نیز به علت نظامهای ظالمانه استکباری است و نه کثرت جمعیت.

ج: ضرورت تعیین طبقه بندی موضوعی

حال اگر ما مسأله را اینگونه تحلیل کردیم، آن وقت موضوعاتی که مشاهده می شود مأمور، به و یا منهی عنه شارع است، در یک مورد و در یک زمان «جامع» پیدا می کند و این جامع جهات متعدد در الزام، الزام متأكد خواهد شد. در این صورت می توانیم یک طبقه بندی موضوعی داشته باشیم که اولاً شناسائی شرایط بر اساس آن باشد و ثانیاً بتوانیم بگوئیم چگونه این موضوعات بطور جداگانه و تک تک با احکام الهی سازگار است و منزلت آنها در نظام کجاست. همچنین بتوان گفت که مثلاً در مقابل این پانصد موضوعی که پیدا کردیم، اتیانهای مختلفی است و در نتیجه وضعیت تکثیر نسل در چه درجه ای واقع خواهد شد. یعنی امور درجه اول است یا درجه دوم یا غیره، آنگاه در یک ستون عوامل را می نویسیم و در یک ستون هم نسبت موضوعات (به این عوامل) را می نویسیم بعد بر اساس آن ترسیم به هر خانه ای که دست بگذاریم، اهمیت آن موضوع مشخص می شود. مثل اینکه بر روی هر نقطه ای از این درجه میخی کوبیده شود و از آن نقطه نخی به کلیه موضوعاتی که در طرف مقابل هستند ببندند. در نتیجه می توان گفت این موضوع به این نسبت (از آن امر) مورد تأکید است. بر این اساس می توان گفت که حکومت باید به فکر جهات تسهیل کننده باشد و موانع را بردارد تا آن امر واقع شود.

سابقاً در یک دوره از تاریخ یونان که جنگ مفصلی هم برقرار شد (در یک دوره سیصد ساله جنگ) اینها به قلت نفس برخورد کردند. بعد که ظاهراً دوره «اگوست کنت» (از حکماء آن زمان) است راه چاره ای که معرفی کرده اند این بود که کلیه قوانین مربوط به فرزند مشروع را از میان بردارند. همچنین نظام خانواده را از تک همسری تبدیل کردند و بعد به چند همسری هم اکتفا نکردند و گفتند، هر زنی از هر مردی و به هر

نحوی فرزند داشته باشد به او جایزه می دهیم! چرا؟! بخاطر اینکه کثرت نسل ایجاد بشود. البته چون این امر بدون ضابطه بود وجود زنا و فحشا زیاد شد و همین هم علت انقراض یونان قدیم گردید.

حال برای اینکه جامعه ما به یک چنین بیماری اجتماعی خطرناکی مبتلاء نشود می توان از قبل تکیه بر این مسأله کرد ما کلاً یک نظام مکتبی هستیم و جهت گیری ما نیز در تکامل با نظام های مادی فرق دارد.

بر این اساس نظام ما خواه ناخواه درگیری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با نظامهای کفر خواهد داشت. یعنی چه بخواهیم و نخواهیم تکامل ما مزاحمت با تکامل آنها داد. این تزاخم عینی که بین تکامل ما و تکامل آنها (در مدیریت) وجود دارد، درگیری ما با آنها را قطعی می سازد یعنی ما با نظام جهانی نمی توانیم بر اساس لیبرالیزم کنار بیائیم و با سازشکاری در همه وجوه حیات ادامه بدهیم. و به این دلیل باید در مورد توسعه قدرت خودمان به پیش بینی های اساسی بپردازیم.

پس این مقدمه ای که عرض کردم این شد که وقتی در مورد موضوعی (مثل ازدواج) بدنبال نظر شرع هستیم می توان لوازم متعددی را نسبت به این موضوع مورد نظر قرار داد و در این صورت بجای مسأله «تزاخم»، مسأله «تأکد» و «اشتداد» پیدا می شود یعنی بجای اینکه ما مبتلا به این امر شویم که بخواهیم بگوئیم قلت جمعیت چنین و چنان می شود و یا اینکه الان ضعف فکری و ضعف سیاسی مسلمین چنین است می توان گفت که اصولاً «جمعیت» اساسی ترین موضوع ما است.

۲- بررسی مسأله «جمعیت» از دیدگاه احکام توصیفی

پس تا اینجا در صورتی بود که بخواهیم در «حکم» نظر بکنیم. ولی از حکم هم می توان یک قدم بالاتر گذاشت و آن وقتی است که مسأله «شرع» مطرح می شود! یعنی بگوئیم «شرع» جدای از احکام دستوری، احکام توصیفی و معرفتی نیز دارد. و در احکام معرفتی هم بدنبال این سوال برویم که اصلاً پایگاه انسان در برابر اشیاء تحت تسخیر اوست (حتی آن اشیائی که بنظرش هم نمی آید که تحت اختیارش است)؟!!

به عبارتی بنظر ما نمی آید که «خورشید» برای ما حرکت بکند! وقتی که خورشید را در منظومه شمسی یک جرم مادی بدانیم و کره زمین را نیز یکی از سیاراتی که به مناسبت خاصی دارای یک خصوصیات حیاتی

شده و یک موجوداتی (مثل گیاه، حیوان و انسان) در روی آن بوجود آمدند در اینجا دیگر معنا ندارد که «انسان» بگوید منظومه شمسی بخاطر من درست شده است. واضح است که در این دید باید اجرام طبیعی اصل دانسته شود تا بعداً گفته شود حالا ما در برابر این خواص طبیعی چه جایگاهی داریم؟ و بعضی ها هم به ذهنشان می آید که این سیاره ها در چند هزار سال دیگر منهدم می شوند و ما هم از بین می رویم و همه چیز تمام می شود!

مقام خلافت الهی مبنای دیدگاه معرفتی

اما در دیدگاهی دیگر گفته می شود، عالم «خدا» دارد. اصل ایجاد دنیا برای «انی جاعل فی الارض خلیفه» است، مقام خلافت الهی، نیابت خدای متعال در زمین، تصرفات الهی کردن و مصنوعات الهی ساختن است که موضوعیت دارد. در این صورت اینها یک منزلتی اند که در نظام توصیفی نمی توان با آب و نان مقایسه شان کرد. اصولاً نمی توان گفت که «جمعیت» باشد ولیکن آب و نان را قطع بکنید!

پس وقتی از منزلت توصیفی و از نظر معرفتی به مسأله نگاه کنیم موضوع کنترل جمعیت (اقامه کنترل یا اقامه توسعه) بر می گردد به فردی که محور تاریخ است. اگر محور تاریخ نبی اکرم(ص) است و ولایت تاریخی به آنها تعلق دارد باید دید که آیا آنها برای توسعه جمعیت شرطی قرار داده اند؟! جواب می دهیم بله، شرایط حلیت رابطه را قرار داده اند. یعنی هر گونه ایجاد انسانی را قبول نمی کنند، بلکه آدمی که در بیت و هجر اسلام و در بیت مسلمین تولید شوند، آن را قبول دارند و خلاصه هر گونه آدمی را به عنوان «خلیفه الله» نمی دانند بلکه در مورد بعضی می گویند «اولئک کالانعام بل هم اضل» و البته مقام بعضی را نیز بسیار بالا می برند تا شایستگی «ان کنتم تحبون الله فتحبون» پیدا می کنند. بنابراین انسان مشروط هر چه بیشتر باشد، بهتر است. ولی شرطی که دارد، شرط توسعه است. حالا آیا فقط توسعه اقتصادی شرط است؟! خیر، اصل توسعه اقتصادی نیز در دیدگاه الهی به نحو تبعی لحاظ می شود. یعنی جایگاه انسانی که بر اساس رابطه مشروع تولید شود و شرایط پرورشی اش هم اسلامی باشد، بهتر و بالاتر است.

بنابراین اینکه می گوید «من مباحات نسبت به مسلمین می کنم» یک حکم عمومی تاریخی است و آن حکمی هم که گفته می شود اجازه پیش گیری داده شده، یک حکم خاص است. یعنی در هر موردی که افراد ضعیفی دچار مشکل شدند یک اجازه هایی هم داده شده است. فرضاً اگر الان در مورد حذف «ربا» اقدام جدی شود آبروی ما می رود و مثلاً بانکها ور شکسته می شوند و غیره. بهر حال چکار باید کرد؟ گفته اند یک راه های فرار از ربا هم وجود دارد که می توانید از آنها استفاده کنید. اما این بدان معنا نیست که فرار از ربا را تبدیل به نظام اقامه ربا بکنیم تا برای ربا یک نظام درست شود! پس احکام نظام اقامه موضوعاً با احکام فردی فرق دارد. برای فرد در اضطرارهای فردی یک راههایی قرار داده شده و در موارد استثناء یک رفع عسر و حرجی معین شده است، لیکن این امور با خود قانون فرق دارند. اصولاً اقامه و توسعه و تکامل اقامه، امری است که نحوه نظر به آن و همچنین احکامش فرق دارد. در امر اقامه حتی شهیدان متعددی می دهیم در حالیکه در امور فردی وقتی مسأله بازگشت پیدا بکند به اینکه جان یک فرد یک طرف و آن امر هم در طرف دیگر باشد، مسلماً حفظ نفس مقدم می شود. فرضاً اگر در شرایطی قرار گرفته ایم که ما را گرفته اند و گفتند منکر خدای متعال بشوید و گر نه کشته خواهد شد، باید به ظاهر منکر شد و عیبی هم ندارد. ولی در مورد امر «نظام» اینگونه نیست. یعنی وقتی نظامی اقامه پیدا می کند نمی توانید بگوئید که ما امروز اعلام می کنیم که دیگر اسلام نباشد! بنابراین «اقامه» موضوعاً، موضوع دیگری است.

البته مسأله «اقامه» باید ریشه در تکامل تاریخ داشته باشد و باید به توصیف و معرفتی که از تکامل تاریخ ارائه می شود و همچنین منزلتی که موضوعات پیدا می کنند توجه داشت. قطعاً منزلت انسان در موضوعاتی که در تکامل تاریخ است، منزلت اصلی است و نه تبعی و خلقت برای انسانی که تابع خدا و رسول باشد، خلقت ایجاد شده است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۴

عنوان جلسه: جمعیت در منظر اقامه نظام

۱۳۷۳/۰۶/۲۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

اولی ۱ - بررسی حکمی مسأله جمعیت.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : اولین بحثی که در این سری جلسات داریم موضوع «جمعیت» است. مسأله «جمعیت» یک بحث شرعی دارد و یک بحث موضوعی. بنظر ما در این باره از دو موضوع می‌توان سخن گفت. موضوع اول به صورت مستقیم بحث از ازدواج، تکثیر نسل، احیانا بحث جلوگیری فردی، حلیتها و حرمتها، و امثالهم می‌باشد. اما در بحث دوم سخن از شرایط حاکم بر این موضوع می‌باشد که بررسی کنیم در چه شرایطی از این مسأله صحبت می‌شود.

اگر بخواهیم خیلی عام در مورد آن صحبت کنیم باید دید که آیا این موضوع در شرایط تراحم قرار دارد؟! نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم این است که گاهی وجود یک فعل و احتمال به آن، اشتداد پیدا می‌کند. یعنی یک مصداق (مخصوصا جایی که مصداق اتیان یک امر باشد) دو یا سه یا پنج و یا ده امر، ناظر به یک موضوع (از جهات متعدد) می‌شود و لذا شدت وجوب اتیان (خاصه در موضوع «اقامه») خیلی بالا می‌رود مثل این که گفته شود اگر در شرایط فعلی «ازدواج» به تأخیر بیافتد، موجب مفسده به اصل اسلام می‌شود. در این صورت تنها فساد فرد و افراد مطرح نیست، بلکه در یکجا نظام اسلامی متزلزل خواهد شد. خوب این یک حرمت فردی نیست. بنابراین می‌توان کل موضوعات را طبقه‌بندی کرد و مشخص کنیم که عوامل ناظر بر اینها متوجه به چه امری است. لذا همانگونه که بحث «تراحم» داریم، یک بحث «تأکدی» پیدا می‌شود. یعنی وجوب آن موضوع متأكد می‌شود. یعنی وجوبش از وجوب یک امر خارج شده و تأکید و تشدید و اهتمام بر

آن امر، آنقدر بالا می‌رود که دیگر براحتی نمی‌توان (به صرف اینکه یکی از این عوامل را از روی آن برداشتید یا مزاحم با یکی از عوامل دیگر بود) قیدش زد.

الف : اهمیت و ارزش «انسان» در توسعه و کیفیت تحلیل آن

حالا اگر به مسئله «وجود نفر» نه به عنوان این که تکنولوژی دفاعی نداریم بلکه به عنوان بزرگترین منبعی که مولد کلیه قدرتهای دفاعی در شرایط تهاجم نسبت به اسلام خواهد بود نگاه کنیم، مسأله به گونه دیگری خواهد شد. سؤال می‌کنم که اگر بخواهید تکنولوژی درست کنید آیا جز با فعالیت ذهنی و اراده نیروی انسان ممکن است؟! اگر بخواهید تدبیری اتخاذ کنید آیا رکن اصلی آن همین نیروی انسانی نیست؟!

اگر بخواهیم ارزش انسان را در توسعه (اعم از کمی و کیفی) ملاحظه کنیم مسأله به گونه دیگری طرح می‌شود. یعنی مبنای ما در تعریف حرکت، «توسعه اراده» باشد و نه تأثیر ماده. یعنی انگیزه‌ها را به تحریک مادی برنگردانیم و نگوئیم به هر مقداری که شرایط تحریک کند، انگیزه ما نیز شدت پیدا می‌کند، بلکه بگوئیم به هر مقداری که امر پرستش در ما تقویت شود به همان مقدار تکامل اراده (در مسیر دنیاپرستی یا خداپرستی) پیدا خواهیم کرد. براین اساس به میزان تکامل اراده (اعم از حیوانی یا ملکوتی) تمحض در فکر بدست می‌آید. یعنی تکامل اراده انسان را به یک تدبیر و تمحّضی می‌رساند که قدرت ملاحظه توسعه جوانب را تحویل می‌دهد.

الان ما در یک شرایطی هستیم که حوائج مسلمین به دست کفار افتاده و دست مسلمین زیر سنگ رفته است و لذا نیاز به «قدرت» داریم و قدرت نیز در توسعه و تکامل اراده‌هاست. باید فکر کنیم تا شرایط اجتماعی را چگونه تغییر دهیم تا هم تعداد ما زیاده‌تر شود و همچنین زیادی تعداد جمعیت به زیادی مصرف نیانجامد. البته این بحث یک موضوع دیگری است که در جای خود باید به آن پرداخت.

ب : کثرت نفس و بالا رفتن قدرت مسلمین

خلاصه یک نحوه نگرش به مسأله این است که بگوئیم کثرت جمعیت، قدرت دفاع ولی فقیه را (اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) بالا برده و پرچم توحید را از حالت ضعف به یک نحوه قدرت، شدت و اعتلاء

می‌رساند و هکذا سایر بخشهایی که وجود دارد. وقتی از موضع احکام مختلف به مسأله نگاه کنیم می‌توان گفت امروز کثرت نفس، موجب بالا رفتن قدرت مسلمین می‌شود.

در مقابل ممکن است گفته شود خیلی از جاها در دنیا جمعیت زیادی دارند و بخاطر همین مسأله مردم آنها فقیرند و از لحاظ اقتصادی عقب افتاده‌اند. در جواب می‌گوئیم این امر حاکی از این است که روابط اجتماعی آنها نامناسب است. به عبارت دیگر آیا علت اصلی ضعفها، روابط اجتماعی است یا مسأله افزایش نیروی انسانی؟ خوب قطعاً اگر نیروی انسانی را در روابط اجتماعی صحیحی بکار ببرند، همین امر، قدرت محوری شما در تولید قرار می‌گیرد چون بالاترین امر تولیدی، نیروی انسانی است. هیچ اتوموسیونی نمی‌تواند کاری را که انسان انجام می‌دهد، انجام بدهد. لذا گرسنگی‌ها و مظالم نیز به علت نظامهای ظالمانه استکباری است و نه کثرت جمعیت.

ج : ضرورت تعیین طبقه بندی موضوعی

حال اگر ما مسأله را اینگونه تحلیل کردیم، آن وقت موضوعاتی که مشاهده می‌شود مأمور، به و یا منهی‌عنه شارع است، در یک مورد و در یک زمان «جامع» پیدا می‌کند و این جامع جهات متعدد در الزام، الزام متأكد خواهد شد. در این صورت می‌توانیم یک طبقه‌بندی موضوعی داشته باشیم که اولاً شناسائی شرایط براساس آن باشد و ثانیاً بتوانیم بگوئیم چگونه این موضوعات بطور جداگانه و تک تک با احکام الهی سازگار است و منزلت آنها در نظام کجاست. همچنین بتوان گفت که مثلاً در مقابل این پانصد موضوعی که پیدا کردیم، اتیانهای مختلفی است و در نتیجه وضعیت تکثیر نسل در چه درجه‌ای واقع خواهد شد. یعنی امور درجه اول است یا درجه دوم یا غیره، آنگاه در یک ستون عوامل را می‌نویسیم و در یک ستون هم نسبت موضوعات (به این عوامل) را می‌نویسیم بعد براساس آن ترسیم به هر خانه‌ای که دست بگذاریم، اهمیت آن موضوع مشخص می‌شود. مثل اینکه بر روی هر نقطه‌ای از این درجه میخی کوبیده شود و از آن نقطه نخ به کلیه موضوعاتی که در طرف مقابل هستند ببندند. در نتیجه می‌توان گفت این موضوع به این نسبت (از آن امر) مورد تأکید

است. بر این اساس می‌توان گفت که حکومت باید به فکر جهات تسهیل کننده باشد و موانع را بردارد تا آن امر واقع شود.

سابقاً در یک دوره از تاریخ یونان که جنگ مفصلی هم برقرار شد (در یک دوره سیصد ساله جنگی) اینها به قلت نفس برخورد کردند. بعد که ظاهرادوره «اگوست کنت» (از حکماء آن زمان) است راه چاره‌ای که معرفی کرده‌اند این بود که کلیه قوانین مربوط به فرزند مشروع را از میان بردارند. همچنین نظام خانواده را از تک همسری به چند همسری تبدیل کردند و بعد به چند همسری هم اکتفا نکردند و گفتند، هر زنی از هر مردی و به هر نحوی فرزند داشته باشد به او جایزه می‌دهیم! چرا؟! بخاطر اینکه کثرت نسل ایجاد بشود. البته چون این امر بدون ضابطه بود وجود زنا و فحشا زیاد شد و همین هم علت انقراض یونان قدیم گردید.

حال برای اینکه جامعه ما به یک چنین بیماری اجتماعی خطرناکی مبتلا نشود می‌توان از قبل تکیه بر این مسأله کرد ما کلاً یک نظام مکتبی هستیم و جهت‌گیری ما نیز در تکامل با نظام‌های مادی فرق دارد. بر این اساس نظام ما خواه‌ناخواه درگیری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با نظام‌های کفر خواهد داشت. یعنی چه بخواهیم و نخواهیم تکامل ما مزاحمت با تکامل آنها دارد. این تزاخم عینی که بین تکامل ما و تکامل آنها (در مدیریت) وجود دارد، درگیری ما با آنها را قطعی می‌سازد. یعنی ما با نظام جهانی نمی‌توانیم براساس لیبرالیزم کنار بیائیم و با سازشکاری در همه وجوه حیات ادامه بدهیم. و به این دلیل باید در مورد توسعه قدرت خودمان به پیش‌بینی‌های اساسی بپردازیم.

پس این مقدمه‌ای که عرض کردم این شد که وقتی در مورد موضوعی (مثل ازدواج) بدنبال نظر شرع هستیم می‌توان لوازم عوامل متعددی را نسبت به این موضوع مورد نظر قرار داد و در این صورت بجای مسأله «تزاخم»، مسأله «تأکد» و «اشتداد» پیدا می‌شود یعنی بجای اینکه ما مبتلا به این امر شویم که بخواهیم بگوئیم قلت جمعیت چنین و چنان می‌شود و یا اینکه الان ضعف فکری و ضعف سیاسی مسلمین چنین و چنان است می‌توان گفت که اصولاً «جمعیت» اساسی‌ترین موضوع ما است.

پس تا اینجا در صورتی بود که بخواهیم در «حکم» نظر بکنیم. ولی از حکم هم می‌توان یک قدم بالاتر گذاشت و آن وقتی است که مسأله «شرع» مطرح می‌شود! یعنی بگوئیم «شرع» جدای از احکام دستوری، احکام توصیفی و معرفتی نیز دارد. و در احکام معرفتی هم بدنبال این سؤال برویم که اصلاً پایگاه انسان در برابر اشیاء چگونه هست؟ آیا انسان عدل با اشیاء است یا اینکه اشیاء تحت تسخیر اوست (حتی آن اشیائی که بنظرش هم نمی‌آید که تحت اختیارش است)؟!

به عبارتی بنظر ما نمی‌آید که «خورشید» برای ما حرکت بکند! وقتی که خورشید را در منظومه شمسی یک جرم مادی بدانیم و کره زمین را نیز یکی از سیاراتی که به مناسبت خاصی دارای یک خصوصیات حیاتی شده و یک موجوداتی (مثل گیاه، حیوان و انسان) در روی آن بوجود آمدند در اینجا دیگر معنا ندارد که «انسان» بگوید منظومه شمسی بخاطر من درست شده است. واضح است که در این دید باید اجرام طبیعی اصل دانسته شود تا بعداً گفته شود حالا ما در برابر این خواص طبیعی چه جایگاهی داریم؟ و بعضی‌ها هم به ذهنشان می‌آید که این سیاره‌ها در چند هزار سال دیگر منهدم می‌شوند و ما هم از بین می‌رویم و همه چیز تمام می‌شود!

- مقام خلافت الهی مبنای دیدگاه معرفتی

اما در دیدگاهی دیگر گفته می‌شود، عالم «خدا» دارد. اصل ایجاد دنیا برای «انی جاعل فی الارض خلیفه» است، مقام خلافت الهی، نیابت خدای متعال در زمین، تصرفات الهی کردن و مصنوعات الهی ساختن است که موضوعیت دارد. در این صورت اینها یک منزلتی‌اند که در نظام توصیفی نمی‌توان با آب و نان مقایسه‌شان کرد. اصولاً نمی‌توان گفت که «جمعیت» باشد ولیکن آب و نان را قطع بکنید!

پس وقتی از منزلت توصیفی و از نظر معرفتی به مسأله نگاه کنیم موضوع کنترل جمعیت (اقامه کنترل یا اقامه توسعه) برمی‌گردد به فردی که محور تاریخ است. اگر محور تاریخ نبی اکرم (ص) است و ولایت تاریخی به آنها تعلق دارد باید دید که آیا آنها برای توسعه جمعیت شرطی قرار داده‌اند؟! جواب می‌دهیم بله، شرایط حلیت رابطه را قرار داده‌اند. یعنی هر گونه ایجاد انسانی را قبول نمی‌کنند، بلکه آدمی که در بیت و هجر

اسلام و در بیت مسلمین تولید شوند، آن را قبول دارند و خلاصه هرگونه آدمی را به عنوان «خلیفه الله» نمی‌دانند بلکه در مورد بعضی می‌گویند «اولئک کالانعام بل هم اضل» و البته مقام بعضی را نیز بسیار بالا می‌برند تا شایستگی «ان کنتم تحبون الله فتحبون» پیدا می‌کنند. بنابراین انسان مشروط هر چه بیشتر باشد، بهتر است. ولی شرطی که دارد، شرط توسعه است. حالا آیا فقط توسعه اقتصادی شرط است؟! خیر، اصل توسعه اقتصادی نیز در دیدگاه الهی به نحو تبعی لحاظ می‌شود. یعنی جایگاه انسانی که براساس رابطه مشروع تولید شود و شرایط پرورشی‌اش هم اسلامی باشد، بهتر و بالاتر است.

بنابراین اینکه می‌گوید «من مباحات نسبت به مسلمین می‌کنم» یک حکم عمومی تاریخی است و آن حکمی هم که گفته می‌شود اجازه پیش‌گیری داده شده، یک حکم خاص است. یعنی در هر موردی که افراد ضعیفی دچار مشکل شدند یک اجازه‌هایی هم داده شده است. فرضا اگر الان در مورد حذف «ربا» اقدام جدی شود آبروی ما می‌رود و مثلا بانکها ورشکسته می‌شوند و غیره. بهر حال چکار باید کرد؟ گفته‌اند یک راههای فرار از ربا هم وجود دارد که می‌توانید از آنها استفاده کنید. اما این بدان معنا نیست که فرار از ربا را تبدیل به نظام اقامه ربا بکنیم تا برای ربا یک نظام درست شود! پس احکام نظام اقامه موضوعا با احکام فردی فرق دارد. برای فرد در اضطرارهای فردی یک راههایی قرار داده شده و در موارد استثناء یک رفع عسر و حرجی معین شده است، لیکن این امور با خود قانون فرق دارند. اصولا اقامه و توسعه و تکامل اقامه، امری است که نحوه نظر به آن و همچنین احکامش فرق دارد. در امر اقامه حتی شهیدان متعددی می‌دهیم در حالیکه در امور فردی وقتی مسأله بازگشت پیدا بکند به اینکه جان یک فرد یک طرف و آن امر هم در طرف دیگر باشد، مسلما حفظ نفس مقدم می‌شود. فرضا اگر در شرایطی قرار گرفته‌ایم که ما را گرفته‌اند و گفتند منکر خدای متعال بشوید وگرنه کشته خواهید شد، باید به ظاهر منکر شد و عیبی هم ندارد. ولی در مورد امر «نظام» اینگونه نیست. یعنی وقتی نظامی اقامه پیدا می‌کند نمی‌توانید بگوئید که ما امروز اعلام می‌کنیم که دیگر اسلام نباشد! بنابراین «اقامه» موضوعا، موضوع دیگری است.

البته مسأله «اقامه» باید ریشه در تکامل تاریخ داشته باشد و باید به توصیف و معرفتی که از تکامل تاریخ ارائه می‌شود و همچنین منزلتی که موضوعات پیدا می‌کنند توجه داشت. قطعاً منزلت انسان در موضوعاتی که در تکامل تاریخ است، منزلت اصلی است و نه تبعی و خلقت برای انسانی که تابع خدا و رسول باشد، خلقت ایجاد شده است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۵

عنوان جلسه: «دو دیدگاه در تحلیل موضوعات اجتماعی»

۱۳۷۳/۰۶/۳۰

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : در این جلسه مقدمه‌ای را عرض می‌کنیم که شامل بر مباحث دیگر خواهد بود. در واقع به بررسی دیدگاهی می‌پردازیم که باید از آن زاویه به موضوعات اجتماعی نظر داشت.

۱- دیدگاه اول

یک احتمال این است که بگوئیم باید احکام را از «شرع» گرفت (آن هم فقط ناظر به موضوعات کلی) و تطبیق به مصداق را به «عرف» واگذار کرد به جز در موضوعات مستنبطه که تعیین مصادیق در این موضوعات هم نهایتاً به عرف برمی‌گردد. اگر چه ابتدائاً موضوع حکم (مثل نماز) موضوعی است که از مخترعات شرع بوده و حقیقت شرعیه داشته باشد ولیکن تعیین مصادیق آن به ادراک عرفی برمی‌گردد. در مثل «لاصلوة الا بطهور»، طهارت، ازاله نجاست و امثال آن به تشخیص عرفی.

۲- دیدگاه دوم

یک احتمال هم این است که بگوئیم «موضوع» در خارج نمی‌تواند بدون جهات مصداقی‌اش واقع شود. به عنوان مثال این مداد تراش در عالم واقع تنها با جهت مداد تراش بودنش حضور ندارد! بلکه مصداق خارجی، تعیین دارد و در تعیین و تشخیص خارجی هم امور مختلفی هست. مثلاً همین مداد تراش امکان دارد انواع و اقسامی داشته باشد. پلاستیکی، فلزی، ۵۰ تومانی، ۱۸۰۰ تومانی و غیره. هر کدام از اینها هم مصارف مختلفی در بازار دارد و جایگاهش نسبت به تخصیص نیروی کار و سرمایه و یا امکانات متفاوت است.

الف : بررسی موضوعات در سه سطح خرد، کلان و توسعه

بنابراین مداد تراش یک لحاظی دارد به صورت جزئی و خرد و یک لحاظ هم در تزامنش نسبت به امور دیگر که تعیین جایگاه آن در کل جامع و به عبارتی تأثیرش در جامعه است و یک لحاظ هم به نسبت تأثیر در تکامل یا انحطاط جامعه. پس این سه نظر باید جمع شود تا (مثلا) مداد تراش شناسائی شود. برای چه عده‌ای؟! آیا برای افراد عادی؟ خیر، بلکه برای «حکومت». چرا که افراد عادی قدرت تصمیم در تغییر تخصیصات این امور را ندارند. بله، مردم می‌توانند به عده‌ای رأی بدهند یا از عده دیگری تقاضا بکنند و یا به حکومتی رأی دهند، ولی به شخصه و بدون مجری و نظام نمی‌توانند به تخصیصها دست بزنند. به هر حال افراد فقط در حیطه مبتلابه‌شان می‌توانند موضع بگیرند و تصمیم داشته باشند. افراد یک جامعه تنها برای تطبیق موضوعات احکام بر مصادیق و در حد احراز شخصی می‌توانند اقدام بکنند که این هم به صورت جزئی است. ولی موضوع کار «حکومت» یک موضوع واحد است و لذا کار او مبتلابه درست کردن و تصرف در اختیارات می‌باشد. به عبارتی «تکامل و سرپرستی جامعه» که اصولا کاری به احراز مصادیق جزئی ندارد.

ب : روش و ملاک بررسی

حالا کلام در این است که اگر بنا شد حکومت در تشخیص موضوعات به سه سطح بررسی (جزئی، کلی و تکامل) بپردازد آیا می‌تواند تمام ملاکهایش حسی باشد یا باید حتما تعریف تکامل و توسعه آن را از شرع بگیرد؟! قاعدتا حکومت اسلامی باید مطلوبها را از شرع بگیرد. مثلا مفهوم «تکامل» باید به شرع برگردد.

بنابراین موضوع شناسی نیز در سطوح خرد، کلان و توسعه منتهی به «شرع» می‌شود. چرا که معنا ندارد بگوئیم «کارشناسی» با شاخصهای حسی، بدنبال تحقق مقاصد «شرعی» باشد! لذا تبعا باید پیش فرضها هم «شرعی» باشد.

ج : اختلاف موضوعات حکومتی و فردی

باقی می‌ماند آن اشکالی که فرمودند، بنابراین عموم اطلاقات بلااستفاده می‌شود!

اما مطلب مهم همین است که اطلاعات قید می‌خورند. یعنی اگر فرضاً موضوع حکومت، «موضوعی» واحد است، پس عموم اطلاعات نمی‌توانند به یکدیگر قید نخورند. یعنی در مواردی که حکومت، تصمیم دارد در مورد آنها اقدام کند غالباً موضوع، دوجهات است.

اصولاً فرق بین احکام حکومتی و احکام فردی هم همین جاست که در احکام فردی، فرد در آن واحد ابتلاء به یک قضیه پیدا می‌کند و یک کار می‌تواند انجام بدهد. البته گاهی هم ممکن است کار او، جامع دو یا چند عنوان باشد ولی یک فرد در آن واحد نمی‌تواند (مثلاً) پانصد کار را با هم انجام دهد. اگر هم بخواهد این پانصد کار را انجام دهد باید در طول هم اقدام کند که در آن صورت اگر برای هر کاری مثلاً یک ساعت وقت در نظر بگیریم در طول ۵۰ روز با روزانه ۱۰ ساعت اشتغال به کار انجام می‌پذیرد. یعنی این فرد در ۵۰ روز ابتلاء به احکام مختلفی پیدا می‌کند و بعد احراز هم می‌کند و تکلیفش را انجام می‌دهد. ولی حکومت در آن واحد ابتلاء به پانصد کار دارد یعنی با تقسیماتی که انجام داده در آنجائی که مرکز تقسیم کردنشان هست تراحم این مطلقها با هم در نزد او حاضر است.

نکته دیگر آن که موضوعات حکومتی ترکیباتی اجتماعی هستند و مؤثر در توزیع قدرت، تخصیص اموال، اعتبارات فرهنگی و... و قطعاً این امور نمی‌تواند عاری از موضوع «عدل و ظلم» و «حقوق و حدود اجتماعی» باشد. یعنی گاهی با تعیین حدود و حقوق حکومتی و تصمیمات دولتی یک قشر فقیر و یا غنی می‌شوند یا قشری از کار بیکار و یا اشتغال به آن پیدا می‌کند. خلاصه تصرفات نظام حکومتی یک چنین وضعی دارد که مبتلا به‌ها را تغییر می‌دهد.

اینجا نکته مهمی است که در این صورت نمی‌توان گفت «نظام توزیع قدرت حکومت»، در شرع نسبی ندارد و باید کارشناس برود حد و حدود آن را معین کند! بفرض که ما حضور کارشناس را در این موارد بپذیریم بیشتر از امر «تطبیق» نیست نه اینکه کارشناس بتواند نسبت حدود و حقوق را هم معین کند. چرا که حدود حقوق باید به شرع برگردد. تعیین حدود حقوق در این موارد یعنی مشخص کردن پایگاه عدل و ظلم اجتماعی در (مثلاً) نظام اداری یا نظام اقتصادی و امثال آن.

البته طبیعی است که در این صورت یک توضیح المسائل جدیدی لازم داریم که البته به درد مردم هم نمی‌خورد و فقط برای دولت مناسب است. یعنی در آن توضیح المسائل که بخواهیم تراحم بین عمومات را ملاحظه کنیم و بر آن اساس فتوا دهیم، مسلماً این فتواها فقط برای تنظیم امور حکومتی و تطبیق کردن آنها در مسائل اجتماعی کارائی خواهد داشت. یعنی در واقع برنامه و سازمان حکومتی را درست می‌کنند. پس بنابراین مهمترین مطلبی که عرض می‌کنیم این است که همیشه مبتلابه حکومت یک امر واحد است نه امور متعدد. ولی آن امر واحد، یک مرکب بزرگ اجتماعی است نه یک امر بسیط و یا یک مبتلابه ساده. علاوه بر این، مبتلابه‌ساز هم هست یعنی ایجاد شرائط ابتلاء می‌کند و دخالت در اختیارات افراد آن جامعه دارد. یعنی فقط چنین نیست که پول ارزان یا گران شود، بلکه تمامی شرائط برای افراد توسعه یا تضعیف پیدا می‌کند و در نتیجه شرائط ابتلاء را تغییر می‌دهد. و این مسئله امری نیست که (موضوعاً) موضوع رساله‌های فردی قرار گیرد.

د : ضرورت دقت در احراز ملاک حجیت

بنابراین در امر «حجیت» هم می‌گوئیم باید موضوع را در سه سطح خرد، کلان و توسعه ملاحظه کرد و بعد باید تراحم آن را نیز به صورت مزاحمت اطلاقات با یکدیگر نسبت به مقاصدی که مشخص شده در نظر گرفت. قطعاً اگر در این موارد مسامحه شود اصلاً احتمال اینکه حکم درست بیان نشود زیاد است چرا که مسأله در موضع محرز نشدن قرار می‌گیرد. البته الان به عنوان اینکه اضطرار علمی و عینی داریم قضیه به گونه‌ای دیگری است ولی باید کاری کرد تا از این اضطرارها بیرون آمد، و اگر چه الحمدلله همه منقاد نسبت به شرع و مخلص‌اند ولی اخلاص بدون احراز ملاک حجیت مطلب را حل نمی‌کند و نسبت پیدا کردن هر امری به شرع، حتماً ملاک می‌خواهد که باید آن را بدست آورد.

حجة الاسلام امامی : این مطالبی که فرمودید هر فردی در کارهای جزئی خودش هم باید ملاحظه آنها را داشته باشد و در این صورت دو مسأله پیش می آید. اولاً اینکه معیار آنها چیست؟ و دوم اینکه به تدریج وسواسی می شویم!

الف : علم و قدرت از شرائط عامه تکلیف

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : اما در مورد اشکال دوم اینکه، بدون شک تکلیف براساس حدود قدرت انسان است یعنی خارج از «قدرت»، تکلیفی نیست ولو برای شما محرز هم باشد. یک طرف «علم» ولی طرف دیگر «قدرت» است. یعنی اگر الان تکالیفی علماً محرز شود ولی قدرت آن را نداشته باشید تکلیف هم نیست. مثلاً چنانچه بدانید اگر فلان کار را بکنید دولت کفر سقوط می کند ولیکن بالمره قدرت عمل آن را (ولو به تصمیم مقدمات عقلی) نداشته باشید تکلیفی هم بر شما نیست. مثل آن که بگوئید الان شروع کنم به تسبیب اسباب تا ۵۰ سال دیگر به آنجا برسیم که دستگاه کفر متلاشی شود! و البته یقین هم دارید که در این ۵۰ سال تغییراتی هم در وضعیت دنیا پیدا می شود که بعد تازه متوجه خواهید شد که اصلاً صدمه ای هم وارد نکرده اید!! در این صورت می گوئیم این مسأله، خارج از حدود قدرت است و اصلاً امر بر آن تعلق نمی گیرد. پس «علم» و «قدرت» از شرائط عام تکلیف است. اگر علم نداشته باشید و در غفلت باشید، تکلیف ندارید و اگر هم علم دارید ولی قدرت آن را ندارید، باز هم تکلیفی نیست.

ب : تفاوت موضوع قدرت حکومت و افراد جامعه

خلاصه در سطح «تخصیص» و «تکامل»، فعل یک نفر (از آحاد جامعه) نمی تواند ارزش سوقیه را تغییر دهد. بله، گاهی است که می گوئید یک تاجر بسیار ثروتمندی داریم که وقتی به شخصه وارد بازار خرید (مثلاً) روغن می شود می تواند بازار را تکان بدهد ولی مسلماً نمی توانید بگوئید یک تاجری داریم که قدرت دارد وارد بازار روغن و تاید و ماشین و برنج و... بشود و سطح «تولید ناخالص ملی» یک کشور را زیر و رو کند! این مسأله محال است چون چنین تاجری باید کل قدرت تولید در دست او باشد، حال آنکه کل قدرت، در دست «حکومت» است و اصولاً در یک جامعه دو حکومت نداریم. پس موضوع قدرت حکومت از قبیل موضوع قدرت

افراد نیست تا نسبت به موضوعات متعدد، متعدد شود بلکه نسبت به موضوعات متعدد، اراده واحد و نظام واحد معنا پیدا می‌کند. در مورد اول متکثر می‌شود به کثرت افراد و اراده‌ها ولی در مورد حکومت وحدت پیدا می‌کند به وحدت نظام. بنابراین موضوعا دو موضوعاند و لذا موضوعا اراده ما در خرید «ماست» با اراده دولت در تخصیص وضعیت لبنیات کل دآمداری کشور تفاوت دارد. این حکومت است که می‌تواند جایگاه کالائی مثل «ماست» را مشخص کند که در کجا قرار بگیرد. پس تفاوتها بین وحدت جامعه و وحدت نظام و کثرت اراده‌ها و کثرت افراد می‌باشد.

نکته دیگر اینکه «فرد» مرتکب یک کار می‌تواند بشود. یعنی درست است که شما در کار خودتان نیز مجموعه‌سازی می‌کنید ولی در یک مجموعه‌ای که بستر آن را مجموعه‌ای دیگر (حکومت) درست کرده است. البته شما یک حسابی برای خانه خود دارید که برای امور مختلف خود چه میزانی هزینه کنید و احیانا تقسیماتی هم می‌کنید ولیکن مسأله اینجا است که مبتلا به از کجا درست شده است؟! قطعا ایجاد مبتلا به‌ها در دست دولت است. موضوعا وضع دولت با افراد یک اختلاف موضوعی دارد به کثرت اراده‌ها و وحدت نظام اراده. در مورد دولت تعداد اراده‌ها زیاد است ولیکن هر اداره‌ای در محدوده حدود وظائف و اختیاراتی که برای او تعیین شده و کاری که به او سپرده‌اند، در نهایت به یک وحدت نظام، باز می‌گردد.

ج : معیار تشخیص و بررسی موضوعات

اما در مورد معیار سؤال این است که آیا دولت (در این مشکل) برای کار خود چیزی در دست دارد یا خیر؟! طبیعتا احکام ارزشی و احکام توصیفی شرع معیار اوست که مجموعه‌سازی ما را مشخص می‌کند. یعنی چگونه تنظیم نظام، شرعی می‌شود و پایه آن به کجا برمی‌گردد؟ جواب می‌دهیم براساس مطلوبهایی که شرع معین می‌کند. پس پایگاه نظام تکالیف حکومتی برمی‌گردد به توصیفهای شرعی و ارزشهای شرعی و در وسط آن، نظام دستورات شرعی قرار دارد. در این صورت وقتی دولت می‌خواهد مسأله‌ای را مشخص کند که آیا این تصمیم درست است یا خیر، می‌گوید بنا به توصیفها و مقاصد شرعی (مثلا) الان این برنامه مناسب است. بنابراین نخواهد گفت که مبتلا به را «کارشناس» مشخص کند و بعد هم بگوید: «تتقدر بقدرها!» خوب باید

سؤال کرد که از کجا معلوم شد این «ضرورت» شرعی است؟! باید در ریشه‌های این مسائل بیشتر دقت کرد. البته شکی نیست که تا وقتی ابزار فقهی و ابزار حکومتی آن درست نشده، ما در شرایط ابتلاء قرار داریم و مجبور به اضطرار هستیم ولیکن بدانیم که ریشه اساسی مشکلات کجاست. و اگر هم براساس وضعیت اضطرار حکم به جواز می‌دهیم اشکالی ندارد ولی در کنارش هم بگوئیم فعلا در اضطرار هستیم تا زمانی که از آن خارج شویم نه اینکه بگوئیم مسأله قطعی و تمام شده است! بگوئیم تا زمانیکه راه «اسلامی» آن را پیدا نکردیم چنین می‌کنیم تا در نتیجه یک عده‌ای وظیفه خودشان بدانند که بروند و راه حل اساسی آن را به دست بیاورند نه اینکه دل خوش باشند که دیگر چیزی لازم نیست. اصولا بنظر من معنای «انقلاب فرهنگی» هم همین است یعنی منقلب شدن مفاهیم اداره حکومت و این امر وقتی منقلب می‌شود که یک مفاهیم دیگری برای یک مقاصد دیگری تولید شود. یعنی مسائل استنباط شده و احکام جدیدی از شرع بدست آید.

د : تفاوت احکام حکومتی و فردی در مسأله تعیین اهداف

(س): به ما دستور داده‌اند که فقط شما به این احکام عمل کنید نه اینکه این دستورات را یک طرف بگذاریم و بعد ببینیم به آن اهداف می‌رسیم یا خیر. به عبارتی گفته‌اند آدم خوب این چنین است که با عمل به این دستورات به مقصد هم خواهد رسید!

(ج): این نکته بسیار لطیف است و یکی از فرقهای احکام حکومتی و احکام فردی هم همین است. یعنی اگر شما در احکام فردی عمل به تکلیف بکنید کافی است. در این موارد اگر شرایطی هم دارد (مثل خالص بودن نیت) باید انجام داد تا به مقاصد رسید. یعنی اصولا «تعیین اهداف» معنا ندارد. بلکه اگر تعیین هدف بکنید لایبعد که در نیت هم اخلاقی حاصل شود. یعنی شما باید نماز را «قربةً الی الله» بخوانید و مثلا اگر برای حصول اوصاف نماز آن را بجا آورید (خصوصا نماز واجب) درست نیست چرا که نمی‌توان اوصاف را پرستید (حتی وصفهائی که خیلی هم عالی است) همانگونه که خود نماز را هم نمی‌توان پرستید. پس نماز واجب را به غرض «تهذیب» هم نمی‌توان بجا آورد و احتمال هست که نماز مستحب هم چنین باشد و خلاصه در هر چیزی که قصد قربت تعبدی در آن شرط باشد نمی‌توان شریکی در آن قرارداد که مثلا به فلان چیز برسیم!

(البته این مسأله غیر از ادعیه هست که انسان دعا می‌خواند و در مقابلِ خدای متعال ابراز فقر می‌کند و در اظهار فقر کردن هم می‌تواند اموراتی را طلب کند. مثل این‌که اوصاف حمیده را بجای و صاف رذیله می‌خواهد).

به هر حال این مسأله غیر از «احکام حکومتی» است. اصولاً در احکام حکومتی شما نمی‌توانید برنامه‌ای بدون هدف بنویسید و اصلاً تخصیص هم نمی‌توانید بدهید. ترکیباتی که نظام حکومتی درست می‌کند برای مقاصدی است و موضوعاً تنظیمی که میکند برای رسیدن به یک اموری می‌باشد و هرگز نمی‌توانید این مسأله را از او سلب کنید.

ه': معنای جدید مفهوم حکومت در زمان عصر حاضر

به نظر می‌آید که این مسأله از نکته‌های خیلی مهمی است که باید در مورد آن توجه کرد و باید در نظر داشت که الان مفهوم حکومت (موضوعاً) با حکومت سابق فرق پیدا کرده یعنی یک موضوع جدیدی بوده و خودش یک موضوع محدثه‌ای شده است. حکومت در زمان سابق هیچگاه معنای نظام اراده‌ها را نداشت. اصولاً مسائلی چون توزیع قدرت، ثروت و امثال آن و یا ضرورت «برنامه» معنا نداشت. حکومت در معنای سابق آن فردی تعریف می‌شده یعنی مثلاً یک نفر را به جایی می‌فرستادید و یک شرایطی را هم به او دیکته می‌کردید تا برود و آن کارها را انجام دهد و البته اختیارات این فرد هم دست خودش بود و اصلاً وضع نظام اراده‌ها، نظام ارتباطات و نظام توزیع و تخصیص این چنینی نبود. از این گذشته حکومت در آن وقت فقط برای ایجاد نظم و پیاده کردن یک نحوه قانون بود. یعنی حکومت همیشه ناظم بوده تا یک حقوقی را پیاده کند. مثلاً اگر قاضی هم داشت برای آن بود که از یک نحوه حدود و حقوقی طرفداری کند. ولی این امر با حکومت به معنای فعلی خیلی فاصله دارد. حکومت بمعنای فعلی در صدد «سرپرستی پیدایش حوادث» است و نه فقط پاسخ گفتن به مسائل مستحدثه. الان دست بالا داشتن در تغییرات اجتماعی و پیدایش ترکیبات جدید اجتماعی مد نظر است.

البته این نکته‌ای است که به نظرم می‌آید (موضوعاً) کمتر به آن توجه شده است و باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد.

*** والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته ***

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۶

ویژگی های موضوعات فردی و حکومتی دیدگاهها و مبانی جمع و جامعه

۱۳۷۳/۰۷/۰۵

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- تبیین دیدگاه دوم (ارزیابی خصوصیات موضوعات اجتماعی)

برادر حسینی : بحث مقدماتی که در جلسه پیش داشتیم تحت عنوان «روش نظر به موضوعات اجتماعی» بود. اولین مسأله طرح دو دیدگاه یعنی «دیدگاه تفکیکی» و «دیدگاه ترکیبی» است. در واقع نظر اول، قول متعارف و دومی دیدگاه نظر به ترکیب موضوعات اجتماعی است.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : شاید این تعبیر بهتر باشد که بگوئیم در دید ترکیبی نظر به تراحم موضوعات است.

البته تراحم نیز دو سطح دارد: اول تراحم در خود موضوعات نسبت به یکدیگر و دیگری تراحم موضوعات با ثمرات و غایات. در تراحم موضوعات با ثمرات و غایات ملاحظه «توسعه» و در تراحم موضوعات به یکدیگر، ملاحظه «کل نگری» می شود. (البته در ملاحظه موضوعات به اطلاق و طبیعت خود مفهوم، ملاحظه «تجزیه» آنهاست).

الف - نظر به تراحم در امور فردی و حکومتی

به تعبیر دیگر گاهی می گوئید حکم بر طبیعت یک موضوع به نحو مطلق آمده و کاری به خصوصیات که در تراحم پیدا می شود ندارد و اگر قیدی هم دارد نسبت به همان موضوع است. حالا اینکه عام یا خاص، مطلق یا مقید، دارای خروج تخصصی یا تخصصی و یا هر امر دیگری باشد، به هر حال ما هستیم و همین مفهوم. البته این مفهوم نیز در لسان عرف محکی ای دارد و دارای انسباقی می باشد و حکم نیز یا باید یا نباید یا

مکروه یا مستحب و یا... می‌باشد و در هر صورت احکام خمسہ تکلیفیه بر موضوعی بار می‌شوند که انساب آن موضوع نیز (به اینکه دارای چه معنائی است) در عرف معلوم می‌شود. حالا گاهی یک خصوصیتی را شرط موضوع قرار می‌دهید و آن را قید زده و خارج می‌کنید و گاهی بگونه‌ای است که از اول، مراد را مقید می‌کند و گاهی بعدا و گاهی هم در بعض موارد مقیدش می‌کند.

به هر حال حتما در مباحث اصولی مستحضر هستید که این امور یک دسته از تکلیفهاست و مامور به مکلف نیز ابتلائی به یک موضوعی می‌شود که نسبت به آن علم و قدرت دارد و سپس برای او تکلیف منجر خواهد شد.

معلوم است که اگر قدرت نداشت تکلیف برای او بدلیل اینکه آگاه و عالم است، فعلیت پیدا نمی‌کند ولی قطعا تنجز نسبت به خود علم پیدا می‌شود چرا که او باید ملتزم شود و نمی‌تواند خلاف آن را به خدا و رسول نسبت دهد.

صورت دیگر مسأله این که گاهی تراحم دو عنوان نسبت به یک معنون خارجی است.

تراحم تنها در «موارد» (فعل مکلف) پیدا می‌شود و حتما در خاطر شریفتان هست که فرض «تعارض» برای «شرع» نیست و معنا ندارد که از جانب شارع دو امر متعارض در اصل صدور، جهت صدور و یا دلالت صدور از طرف حکیم بیاید. یعنی امر و نهی نسبت به یک موضوع ناظر نیست اما نسبت به یک مصداق می‌تواند ناظر باشد. (مصادق غیر از موضوع حکم است). محال بودن تعارض در آنجائی است که نسبت به «موضوع حکم» باشد نه «مصادق» یعنی نمی‌توان گفت دو دلیل به هیچ رقمی جمع عرفی نداشته باشند به صورتی که یکی اثبات کند و دیگری نفی یا در یکی جنبه مثبت آن شدیدتر از دیگری باشد. بنابراین کلا «متعارضین» ناظر بر «موضوع» کلی هستند، در حالیکه «متزاحمین» اصلا ناظر به موضوع کلی نیستند. در تراحم، هر دو موضوع کلی مستقل، مرتب و منظم است ولی مصداق و مورد خارجی به گونه‌ای شده که اکنون جامع هر دو عنوان قرار گرفته (این دو متزاحمین می‌شوند).

حالا در این امور متزاحم فردی کمتر می‌توان موردی پیدا کرد که جامع جهات متعدد باشد. مثل این که یک مصداقی پیدا کنیم که ۸ یا ۱۰ حکم بر آن بار شود. چنین موردی بسیار کم است. نوعا مثال برای دو حکم در یک مورد نیز زیاد نیست. یعنی طبیعت قضیه «تزاحم احکام» در این موارد، خلاف طبیعت آن است. یعنی اینکه هر وقت بخوایم نماز بخوانم در همان وقت بچه‌ای در حوض بیافتد! یا آخر وقت بخوایم در مسجد نماز بخوانم و در همان موقع نجاستی هم در آنجا ببینم، چنین چیزی نیست. بنابر این طبیعت قضیه این نیست و آنچه واقع می‌شود به صورت استثناء است.

حالا سؤال این است که آیا طبیعت مبتلا به حکومت هم چنین است؟! در مسائل حکومتی اصولا در آن واحد ارتکاب و ابتلا به موضوعات متعددی بوجود می‌آید. یعنی یک وقت می‌گوئیم صد نفر مکلف علیحده مبتلا به صد حکم مختلف شده‌اند که در این صورت خودشان مستقلا انجام می‌دهند ولی گاهی می‌گوئیم صد مکلفی که باید یک نفر به آنها دستور دهد و بعد هم وقتی به یک نفر دستور داد که تو اینگونه انجام بده، عمل این فرد (به عنوان یک فرد واحد) مزاحم با عملی است که به دیگری دستور می‌دهد! وضعیت «حکومت» چنین است. دقیقا مثل تضمین‌هایی که انجام می‌شود؛ تقسیم کردن پول یا تقسیم کردن قدرت و یا تقسیم کردن احترام و اعتبار اجتماعی نسبت به امور فرهنگی و غیره. خلاصه وضعیت چنین فردی که بخواید تکلیف افراد مختلفی را در نسبت بین موضوعات مشخص کند با آن فردی که ابتلاء به تک تک مصادیق داشت، خیلی فرق دارد. در کار حکومت موضوعا (نه مصداقا) اوامر و نواهی اجتماع پیدا می‌کنند و سنخ موضوع و اجتماع آن نیز از سنخ اجتماع موضوعات مبتلا به یک فرد نیست.

ب - خصوصیت تزاحم در امور حکومتی

حالا براساس چه چیزی جرأت می‌کنیم تا اینجا بگوئیم تزاحم در ابتلاء نیست بلکه تزاحم در موضوعات است؟ (این مسأله قابل توجه است).

قطعا نباید تراحم در موضوعات احکام باشد بلکه باید در مصادیق و موارد باشد ولی در اینجا به چه جرأتی می‌گوئیم که موضوعا (نه مصداقا) تراحم بین احکام است و لذا تاکید داریم که باید نظام طبقه‌بندی احکام نیز استنباط گردد تا این تراحم حل شود؟!

طبیعت موارد ابتلاء حکومت به موضوعات، طبیعت تخصیصی و تقسیمی است یعنی طبیعت آن، ابتلاء به موضوعات متعدد و در آن واحد است نه اینکه استثنائی باشد. این چنین نیست که گاهی در حال نماز خواندن بچه‌ای نیز در آب بیافتد و به اضطرار برای نجات بچه ناچار به قطع نماز باشیم. اصلا مدعی هستیم موضوعا (نه مصداقا) بین احکام حکومتی تراحم وجود دارد.

مهمترین مطلبی هم که می‌خواهم عرض کنم همین است که سنخ «تراحم احکام حکومتی»، موضوعا با سنخ «تراحم در احکام فردی» تفاوت دارد. احکام فردی «موضوعا» و «حکما» مزاحم یکدیگر نیستند لذا به صورت موردی مزاحم یکدیگر می‌شوند و آن مورد نیز استثنایی می‌شود. در آنجا شما دلیل «اهم را مقدم می‌دارید و براساس همان چیزی که عندالشارع اهم است، تکلیف شما نیز منجر می‌شود. مثل این که باید نماز را شکست و بچه را نجات داد. ولكن در باب مبتلا به حکومتی که طبیعت آن تراحم موارد با یکدیگر است و موارد متعدد در مجموعه واحدی قرار گرفته و کارهای مختلفی در آن واحد از یک نظام سر می‌زند، چنین نیست.

ج - ضرورت طبقه‌بندی و استنباط نظام تراحم

حالا چرا نظام باید «وحدت» پیدا کند؟! برای اینکه تحت یک فرماندهی هستند. اگر آن فرماندهی در قسمتی امری کند، زیر مجموعه‌ها باید اطاعت کنند و البته مقدرات فرمانده هم مطلق نیست که هر چه خواست انجام دهد، بلکه مقدرات او محدود است. و لذا وقتی محدود شد مجبور است تقسیم کند و اگر بخواهد تقسیم کند باید نسبت به موضوعات، طبقه‌بندی داشته باشد. پس حل تراحم در موضوعات امور حکومتی، منوط به طبقه‌بندی آنها است. البته طبقه‌بندی را حتما باید از لسان شرع بگیرد، یعنی ببیند چه چیزی در نزد شارع محترم‌تر است و قطعا نمی‌تواند از نزد خود کار را پیش ببرد. حالا اگر خواست «نظام تراحم» را

استنباط کند، طبیعتاً مکلف به آن، «فرد» نخواهد بود چرا که مبتلابه فرد (در آن واحد) چندین کار نمی‌تواند باشد. فرد باید تک تک اینها را به صورت جداگانه بداند که مثلاً یکی بر دیگری مقدم است و... این چنین طبقه‌بندی‌ای برای فرد مناسب است که بخواهد هر کدام را با دیگری تجزیه کند چرا که امکان ابتلاء در هر مورد برای او هست. ولی حکومت باید به عنوان یک مجموعه نظام تراحم ملاحظه کند.

در این صورت اگر بخواهیم چنین امری را ملاحظه کنیم باید بگوئیم هر مصداق مانند این مداد تراش دارای یک منفعت عقلایی و معمولی است و عنوانی هم که نزد مردم مرتکز است براساس کارائی خاص آن می‌باشد. مثلاً عنوان مداد تراش بر این شیء خارجی صادق است. در جامعه نیز نه آن نوع ۱۰ تومانی‌اش خیلی رواج دارد و نه آن نوع ۱۸۰۰ تومانی بلکه پر فروش‌ترین نوع آن فرضاً همین ۱۰۰ تومانی است. چون برای مردم از طرفی صرف نمی‌کند که روزی یا هفته‌ای یک مداد تراش عوض کنند و دور بریزند و نه برای آنها صرف می‌کند که تماماً مداد تراش ۱۸۰۰ تومانی یا ۲۵۰۰ تومانی بخرند. یعنی نوع غالب اینگونه است. ولی باید در نظر داشت که مصداق این عنوان مداد تراش در «خارج» با تمام خصوصیاتش حضور دارد. یعنی غیر از کار اصلی مداد تراشیدن، مسأله ۱۰۰ تومان بودن آن نیز مطرح است. (یعنی در واقع نسبتی که این شیء در الگوی تولید کشور تخصیص پیدا کرده).

(س): یعنی همان ارزش آن نسبت به سایر کالاها؟

(ج): نه فقط ارزش آن بلکه تولید آن نیز مطرح است. اصلاً ارزشش نسبت به کالاها مانند یک شیء‌ای که حجم مخصوص دارد معین می‌شود. یعنی در این مثال وزن مخصوص اجتماعی آن ۱۰۰ تومان است. اما باید توجه داشت که مجموعه خودکارها به مجموعه (مثلاً) دفترها تخصیص زده‌اند و وقتی می‌گوئید اینها یک قسم از انواع مختلف است، این «قسم» برای بقیه، «قسیم» قرار می‌گیرد. یعنی به همان نسبت از مقدار اموال، معادن و... را به خودش اختصاص داده است.

مثال دیگر آن که برای کودکی که فقط ۲۰ تومان به او داده‌اند وقتی می‌خواهد در مدرسه مداد تراش بخرد، بهترین مداد تراش همان مداد تراش ۱۰ تومانی است برای اینکه با ۱۰ تومان دیگر نیز یک خوراکی خریده و

می‌خورد! او اصلاً به فکر شکستن یا نشکستن مداد تراش (در آینده) نیست همین قدر که امروز مداد او تراشیده شود کافی است. اما برای پدر خانواده مداد تراش ۱۰۰ تومانی بهتر است!

حالا آیا برای دولت نیز همین ۱۰۰ تومانی بهتر است؟! آیا باید به ادبیات جامعه و انسباق عرفی نگاه کند تا بداند تمایل مردم به چه چیزی است؟ آیا باید ببیند بازار چه چیزی می‌خواهد یا باید بازار را جهت بدهد؟! بعنوان مثال ارزیابی می‌کنند (فعلاً به روش ارزیابی کاری نداریم) که اگر مردم از فرش خود کم بگذارند ولی به لوازم تحریر و ابزارهای علم آموزی بهاء بدهند بهتر است. مثلاً به لوازم آرایش منزل چندان بهاء ندهند ولی حتماً هر خانه‌ای یک مداد تراش میزی داشته باشد که با سریعترین و بهترین نحوه کار انجام شود. اصلاً اگر ما بخواهیم از «دانش» تجلیل کنیم، بهتر است کدامیک در جامعه مرسوم شود؟! ممکن است بگوئید که باید ۱۸۰۰ تومانی را بیشتر رسم کنید و تسهیلاتی نیز برای آن در نظر بگیرید مثل این که بگوئید به صورت قسطی می‌دهیم تا اینکه در جامعه رواج پیدا کند و...

د - بررسی تزامم امور با لحاظ مقاصد و غایات

حالا اگر چنین چیزی را بگوئیم خواهیم گفت موضوعات را در تزامم دیدن و آنها را طبقه‌بندی کردن باز دو مرحله دارد: یک مرحله ابتلاء موجود و مرحله دیگر تنظیم نظام برای رسیدن به غایات است. یعنی ملاحظه تزامم موضوعات نسبت به یکدیگر با لحاظ غایت. به عبارت دیگر فقط «وضع» را بررسی نمی‌کند تا اهم عندالشارع را مشخص کند بلکه «وضع و آثار» آن را ملاحظه کرده و می‌گوید اهم نزد شارع این است که به آن هدف یا غایت دیگری برسیم.

در این صورت دقیقاً سراغ این مطلب می‌آئیم که آیا «تکلیف اقامه» با «تکلیف قیام» یکی است؟! مثلاً آیا عبارت «قوموا لله» با عبارت «اقیموا الصلاة» یکسان‌اند؟!

اصولاً «بپا داشتن» به معنای آن است که مقدمات عقلیه آن را نیز رعایت کنید. البته «صل» هم مقدمات عقلیه دارد ولی «مقدمات فردی». یعنی در «صل» شما باید بدنبال تهیه آب رفته و مثلاً به اندازه چهار تیر انداختن (به چهار طرف) آب را بیابید تا اگر تهیه شد با طهارت نماز بخوانید. ولی اگر بنا شد از اول، موضوع

تکلیف «مجموعه» باشد و صحبت از نظام و با هم کارکردن بود طبیعی است در ملاحظه مقدمات عقلی آن نیز تخصیص نسبت به غایات، اولین بخش آن باشد. «تخصیص و غایات» نیز بحث «احکام ارزشی و توصیفی» را طرح می‌کند. یعنی بررسی اینکه چه غایتهایی در نظر شارع اهم از مقاصد دیگر است (نه فقط اینکه چه حکمی از حکم دیگر در نظر شارع اهم باشد). بنابراین باید مطلوب نزد شارع را استنباط کنید ولی مطلوب نزد شارع تنها منحصر به «احکام تکلیفی» نمی‌شود.

به عنوان مثال «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة» ترهون به عدو الله». ایجاد ترس برای دشمن خدا خود، یک غایت است. یعنی به گونه‌ای مقتدر باشید که دشمنان نسبت به شما طمع نکنند و به اصطلاح جلالی داشته باشید، آنهم نه جلال تشریفاتی، بلکه جلالی که به واقع قدرتی داشته باشد. خلاصه آبرومند بوده و یک هیمنه‌ای داشته باشید.

البته می‌توان در بین مردم هیمنه سیاسی یا فرهنگی و یا هیمنه اقتصادی هم وجود داشته باشد. مثلا همین فوتبالی که الان به صورت جهانی وجود دارد. (ابتداءً در شهرها یک تیمی از تیم دیگری می‌برد و بعد در استانها با یکدیگر بازی می‌کنند تا در نهایت کشورها با یکدیگر مسابقه می‌دهند). نظیر همین مسأله در یک سطح بسیار عمیق و دقیق (در دنیا) بین علوم وجود دارد. الان ادراک اینکه در مسابقات فوتبال برنده شویم (در جامعه) رواج پیدا کرده اما باید توجه کنیم که الان در دنیا مسابقه‌ای هم وجود دارد که متفکرهای بزرگ جامعه‌شناس براساس ترمینالهای فرهنگی مشغول به آن هستند. یعنی در اینجا یک تلویزیون یا یک کامپیوتر در جلوی شما گذاشته شده که از طریق یک خط تلفن معمولی به ماکرووی و سپس به ماهواره و در نهایت به خطوط بین‌المللی وصل می‌باشد و صبح که تشریف می‌آورید در اتاق می‌نشینید و آن را روشن می‌کنید چهار دانشمند دیگر را نیز در چهار گوشه دنیا (در تلویزیون) می‌بینید و سپس با آنها وارد مباحثه می‌شوید. حالا اگر «فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی» بتواند به مقابله با فرهنگستانهای علوم اقدام کند و تئورسینهای آنها را مبتلابه تردید کند، شما می‌دانید چه چیزی واقع می‌شود؟! قطعاً اگر آنها مبتلابه تردید

شوند نمی‌توانند در حل مشکلات آمریکا برنامه‌ریزی تحقیقاتی بکنند و اگر نتوانستند برنامه‌ریزی تحقیقاتی بکنند دیگر نمی‌توانند دانشگاهها و افکار دانشجویها را نیز به نفع خودشان جهت دهند و از آنها استفاده کنند. به‌هرحال این مسأله را می‌توان جزء «و اعدوالمهم ما استطعتم من قوه» دانست و اتفاقا خیلی هم قوی است! (البته در شرایطی که وسایل ارتباطی دنیا بوجود آمده باشد و مراکز تحقیق نیز به صورت یک هرم در پایین آن دانشجویان بوده و بالای سر دانشگاهها، پژوهشکده‌ها و مافوق آنها نیز آکادمی‌ها قرار داشته باشند که برنامه‌ریزی تحقیقی کنند). بله در گذشته هم (مثلا) یک نفر به مسجد الحرام خدمت حضرت صادق (علیه الصلاة والسلام) می‌رفت و اشکالی مطرح کرده و حضرت هم جواب می‌داده‌اند و آن فرد شکست می‌خورد. اما شعاع آن فقط یک عده بسیار کمی را دربر می‌گرفت که نهایتاً ناظرین و خود آن فرد بود. اما اینکه بتوانند بوسیله یک «نظام ارتباطی» وارد صحنه مبارزه فکری در جهان بشوند نبوده و اصلاً شرایط آن وجود نداشته است. مثلاً آقای خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در فرانسه با مصاحبه آن خبرنگار صحبتی کردند که در نتیجه شاه و آمریکا به بن‌بست افتادند! اما در زمانهای قدیم که صحبت از خبرنگاران و روزنامه‌ها و ارتباطات جمعی نبوده بلکه در یک سطح کوچکی یک مناظراتی برقرار شده و احیاناً دولتهای قوی نیز می‌توانسته‌اند آن مناظره‌ها را به یک صورتی محدود کنند. شبیه کاری که خلفای غاصب می‌کردند.

ه' - تأثیر مراحل «توسعه قدرت» در ملاحظه تزامم امور

خلاصه می‌خواهم عرض کنم الان وقتی می‌خواهند تزامم موضوعی را ملاحظه کنند باید با شرایط عینی‌ای که محقق شده نظر به آن داشته باشند.

پس نتیجه می‌گیریم که ملاحظه تزامم امور با یکدیگر نسبت به غایات مربوط به مراحل توسعه مقدرات می‌شود. به عبارتی اگر توسعه «قدرت ارتباط» پیدا شد به یک گونه نظر به غایات می‌توانید داشته باشید و اگر توسعه ارتباط نباشد به گونه‌ای دیگر است.

پس می‌توان یک مراحل رشدی را برای تکامل مقدرات فرض کرد شبیه تکامل قدرت فرد که مثلاً می‌گوید دیروز مستطیع نبودم و لذا حج بر من واجب نبود، ولی امروز که مستطیع شدم حج نیز بر من واجب است.

البته اینکه چه غایاتی را باید در تنظیم نظام مورد نظر داشت تا بتوان به ملاحظه تراحم پرداخت، مسأله‌ای است که به هر حال جزء امور حکومتی است.

بنابراین اولاً امور حکومتی موضوعاً در تراحم با یکدیگرند، ثانیاً نظام تراحم آنها نسبت به غایب باید متناسب با مراحل توسعه قدرت ملاحظه شود. اگر به این مطلب عنایت بفرمائید این مسأله هم روشن می‌شود که در محدوده قدرت فرد نه موضوعات (موضوعاً) با یکدیگر متراحم هستند. (چون یک فرد در آن واحد نمی‌تواند چند کار را انجام دهد) و نه غایات به حسب مراتب قدرت می‌تواند برای او مبتلابه بسازند، بلکه مبتلابه فرد همیشه براساس موضعگیری دولتها ساخته می‌شود. یعنی تخصیصی که دولتها معین می‌کنند، مصلحت و مفسده افراد را در کارهایشان مشخص می‌کند که مثلاً کاری که می‌خواهد انجام بدهد آیا عقلانی است یا خیر در واقع عقلایی شدن کار من بوسیله تنظیماتی است که در دستگاه دولت انجام می‌پذیرد و پس از این مبتلابه فرد معین می‌شود تا بتواند شرعاً به آن نظر کند و ببیند چه حکمی دارد. پس سهم اصلی تعیین مبتلابه افراد در دست دولت است.

۲- پرسش و پاسخ

الف - میزان نقش مردم در تصمیمات حکومتی

حجة الاسلام امامی: به همان نسبتی که «دولت» مبتلابه مردم را معین می‌کند، مردم هم مبتلابه دولت را تعیین می‌کنند. چرا که اگر فرضاً مردم این لیوان را نخرند، کار دولت به مشکل برمی‌خورد. از این گذشته دولتها و حکومت‌های دیگر هم مبتلابه یک دولت را تعیین می‌کنند. این چنین نیست که یک دولت در دنیا مستقلاً بتواند مبتلابه‌ها را تعیین بکند چرا که در دنیا تنها یک حکومت نیست بلکه حکومت‌های متفاوتی وجود دارند. از طرفی دیگر مردم یک جامعه هم به یک گونه فکر نمی‌کنند. بنابراین ممکن است تخصیص‌های دولت یک وقت مؤثر نباشد یعنی مثلاً مردم، حرف دولت را نپذیرند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله، «دولت» مجبور است وقتی به غایات می‌پردازد اول، برخورد خود را با دولتها و مقدوراتش معین کند. اما این سؤال که نقش مردم چقدر است؟ مسلماً مردم نقش دارند، نه اینکه

نقشی نداشته باشند ولی آیا نقش مردم، تبعی یا تصرفی و یا محوری است؟ این نکته مهم است. اگر سهم قائل بشویم مثل این که هفتاد تومان سرمایه داریم. حالا از این هفتاد تومان چقدر سهم مردم است؟ ده یا بیست و یا چهل تومان؟ سهم دولت، چهل تومان هست و سهم مردم به دو دسته تقسیم می‌شود که یک سهمش، بیست تومان و سهم دیگرش، ده تومان می‌باشد و این دو، مجموعاً سی تومان سهم می‌شود که البته از مجموعه سهم دولت هم کسر خواهد شد. اگر چه آن سی تومان نیز در این (سهم دولت) حضور داشته و اثر دارد ولی آیا به اندازه اثر سهم خالص دولت است؟!

(س): این بستگی به وضع مردم و مخصوصاً اوضاع فکری و فرهنگی افراد جامعه دارد. بدون شک در زمان طاغوت، دولت آن زمان طبق یک برنامه‌ریزی عمل می‌کرد ولیکن هیچ یک از آن برنامه‌ها موفقیت آمیز نبود و منجر به شکست او شد. یعنی دولت طاغوت هم برنامه‌ریزی داشت و تخصیص داده بود ولیکن منهدم شد. بنابراین بستگی دارد که در داخل جامعه چه برنامه‌ای و چه کسانی می‌خواهند حرف بزنند و تبلیغ کنند. همین الان هم وقتی به اموری تخصیص بدهند و عده دیگری تخصیص دیگری مد نظرشان باشد، کل جامعه دچار اشکال می‌شود. به هر حال اینطور نیست که دولت بتواند کاملاً مبتلا به مردم را تعیین کند.

البته درست است در صورتی که مردمی باشند که هیچ چیزی نگویند و آهسته بروند و آهسته برگردند و هر برنامه‌ریزی هم برای آنها شد بگویند عیبی ندارد، ولی آن یک حرف دیگری است! اما یقیناً مردم این دوره اینگونه نیستند و در تمام فعالیتها مشارکت دارند. امروزه دیگر دولتها ناچاراً از مردم تبعیت کنند و اگر دولت بخواهد موجودیت خود را حفظ نماید مجبور است از مردم دنباله روی بنماید و خلاصه اینکه باید تخصیصهایش براساس خواسته‌های عرف مردم باشد.

(ج): اگر سه رتبه قائل باشیم یعنی تخصیص «مصادقی، مجموعه‌ای» و مجموعه در ارتباط با «توسعه و هدف»، همچنانکه اشاره فرمودید ممکن است در مرتبه دوم ناهنجاری پیدا بشود که اگر ناهنجاری بین تخصیص دولت و مردم پیش بیاید، حتماً مردم پیروز می‌شوند. ولی در برنامه توسعه‌ای که مردم خود را مورد

ارزیابی قرار می‌دهد، اگر الگوی ارزیابی و دسته‌بندی و اطلاع‌گیری آن، الگوی درستی باشد باید نوعاً بتواند مردم را جلو ببرد.

(س): اگر چنین شد، پس تخصیص دولت نیز برمی‌گردد به اینکه مردم چه می‌خواهند. یعنی به عرف جامعه مراجعه می‌شود.

(ج): سؤال همین جاست! آیا «تخصیص» به عرف برمی‌گردد یا عرف را با یک مهارتی می‌تواند تغییر بدهد؟!

(س): اولاً از لحاظ زمانی خیلی طول می‌کشد و ثانياً به آدم‌های فهمیده و فرهنگی جامعه برمی‌گردد. یعنی بستگی به فهم و درک افراد جامعه دارد که اگر فهم و آگاهی نداشته باشند نمی‌توان کاری کرد.

(ج): سؤال مربوط به آنهایی است که می‌فهمند هر حرفی را که گفتند همان حرف را هم دولت به بهترین نحو عمل می‌کند. یعنی آیا جهت مردم اصل است یا مصداقی که انتخاب می‌کنند؟

ب - ضرورت سرپرستی تکامل اجتماعی

(س): سؤال من فقط در بخش مقدوراتش است. یعنی مقدورات هر حکومتی که مرتبط با مبتلابه آن می‌باشد، بستگی به خواست مردم دارد. بنابراین در حقیقت دو مبتلابه نیست بلکه یک مبتلابه است که به خود مردم هم برمی‌گردد. یعنی به عکس آن چیزی که می‌فرمائید، اصولاً تصرفات دولت «تصرف تبعی» می‌شود.

(ج): حالا نکته در همین جاست که اگر ما فرض کنیم تصرفات دولتها، تصرفات «تبعی» بوده ولی تصرفات متفکرین و علماء جامعه تصرفات «تصرفی» (رده دوم) و تصرفات مردم (عوام الناس) هم تصرفات «محموری» است، مسأله چگونه می‌شود؟ یعنی به مردم عامی ۴ و به متفکرین ۲ و به دولت ۱ سهم بدهیم (براساس آن مجموعه هفتاد تایی که قبلاً اشاره کردیم). در این صورت مهمترین سؤال در مورد «تکامل اجتماعی» است. به عبارتی آیا تکامل اجتماعی، سرپرست دارد یا خیر؟ این سؤال مهم است. یعنی شما در مورد یک فرد می‌گوئید، اگر بخواهد آدم خوبی بشود باید یک توضیح المسائل، یک مفاتیح و یک معراج السعاده داشته باشد و عمل به اینها بکند. یعنی اجتناب از محرمات و اتیان واجبات و بعد هم اجتناب از مکروهات و انجام دادن

مستحبات که نتیجه این اعمال، انسان را خوب می‌کند. یعنی در واقع برای خوب شدن فرد شما قائل به «سرپرستی» هستید. مثل «مرجع تقلید» که کتاب رساله از اوست و برای دعا و ادعیه و زیارات هم مثل مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) و برای آداب اخلاقی هم مثل مرحوم حاج مهدی نراقی (ره) را در نظر می‌گیرید. پس این نسخه‌ای است که برای هدایت و سعادت فرد داده می‌شود.

ولی آیا جامعه‌ای هم که می‌خواهد تکامل پیدا کند، سرپرست می‌خواهد یا خیر؟ و این امر یکی از سؤالات اساسی است.

(س): این سؤال برمی‌گردد به اینکه آیا «جامعه»، خودش یک امر واقعی است یا خیر؟!

*** والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته ***

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۷

بررسی پایگاه جامعه

«دیدگاهها و مبانی تحلیل "جمع" و "جامعه"»

۱۳۷۳/۰۷/۱۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱ - اشاره به تقسیم‌بندی کلی (فلسفه نظری، عملی و کاربردی)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : به عنوان مقدمه باید گفت، یک اصول اعتقادی داریم که بخش فلسفه نظری جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد. در این بخش، طیف وسیعی به ارائه اخبار و روایات می‌پردازند و قسمتی هم عقلی محض بوده و مربوط به کار فلاسفه است و عده‌ای هم به ترکیب روایات و امور عقلی (فلسفی) می‌پردازند و ادراکات عرفانی را تحویل می‌دهند. در نتیجه همه اینها را می‌توان «فلسفه نظری» (به شکل‌های مختلف) نامید. یعنی فلسفه نظری براساس «منقول» یا «معقول» و یا ترکیبی از این دو.

بخش دیگر «فلسفه عملی» است که در واقع همان «فلسفه اخلاق» و «حکمت عملی» می‌باشد. در این مورد نیز دسته‌ای مربوط به آیات و روایات است و قسمتی هم در باب مواعظ و تاریخ و قسمتی دسته‌بندی‌های خاص عقلی و تحلیلهای فلسفی و عده‌ای هم با ترکیبی از کار عقل و نقل، دستورات عرفان عملی را تنظیم می‌کنند.

بعد از این دو به نظر ما می‌آید که یک «فلسفه کاربردی» هم ضروری است. فلسفه کاربردی غیر از فلسفه عملی است. این امر یک «فلسفه معادله» است. یعنی قاعده‌مند کردن و به نوعی نسخه پیچیدن در واقع شبیه طب معالج است. حالا چه برای حل یک مشکل فردی نسخه بدهد یا برای جامعه ارائه راه حل کند. (به عبارت دیگر سرپرستی پرورش).

۲- دو نوع نگرش به «جامعه»

الف - جامعه به عنوان یک واحد اعتباری

اما در مورد «جامعه»، نوعاً برای آن هویت اضافی قائل نمی‌شوند و می‌گویند «تک تک افراد» و یا حداکثر قبول «گروه» است. مثلاً گفته می‌شود اکثر افراد تمایل به امری پیدا کرده‌اند و آن امر (به وسیله اعتبارات) زمینه محقق شدن پیدا کرده است. یعنی امکان دارد یک فردی که «اکثریت»، نفوذ او را می‌پذیرند چیزی را معتبر کند یا به دلایلی رأی اکثر بر امری قرار بگیرد که در این صورت اعتبار و ارزش پیدا می‌کند. البته این اعتبار، لوازم واقعی‌ای هم دارد که کار را جلو می‌برد.

ب - جامعه به عنوان یک مرکب حقیقی

نگرش دیگر هم به مسأله این است که «جامعه» را ملاحظه کرده و «گروه» را به عنوان یکی از عوامل جامعه بشناسد و نقش سازمان و وحدت یافتن کثرت با حفظ یک ترتیبی را در آن مورد نظر قرار دهد. یعنی در واقع یک نظام و طبقه‌بندی خاصی را در آن ببیند.

از این هم بالاتر این است که گفته شود، اصولاً «جامعه» تکامل دارد. نه تنها وجود دارد بلکه تکامل هم دارد و از این مرحله هم عالی‌تر آن که گفته شود تکامل آن اصل در تکامل افراد و اقشار است. یعنی تکامل گروهها به تکامل جامعه بستگی دارد.

در این دید ائمه طاهرين(سلام الله عليهم اجمعين) وجودهایی هستند که حاکم بر تاریخ‌اند. اگرچه ظهور فرامین آنها در یک زمان و مقطعی از تاریخ خواهد بود ولی وجودشان محدود به تاریخ نمی‌باشد. لذا دستوراتشان نیز مربوط به همان زمان خاص نیست. آنها از زمان گذشته و آینده (هر دو) خبر می‌دهند و دستوراتشان محدود به یک دوره خاص زمانی نبوده بلکه «ولایت» دارد. به تعبیر دیگر اگر بگوئیم «قانون» ابزار تنظیم است، اینها ابزار تنظیم برای تاریخ ارائه می‌دهند. البته ما که معتقدیم رسالت انبیاء سلف هم (از نظر ولایت تکوینی) به

ی تبع ولایت تکوینی نبی اکرم (صلوات الله علیه و آله) و ائمه

ی طاهرین (علیهم السلام) بوده است. اولین نوری که خلق شده پیامبر اکرم(ص) بوده و به برکت ایشان، حتی به برکت معرفت حضرت صدیقه طاهره(صلوات الله و سلامه علیها) «دارت القرون الاولى» و به سبب اینها احکام مخصوص انبیاء سابق نازل شده است.

حالا وارد آن بحثها نمی‌شوم ولی کلا ائمه طاهرین غیر از ولی فقیه هستند. یعنی ولایت اجتماعی، شأن نازل آنهاست. یعنی آنها ولایت خانوادگی هم دارند و یا ولایت بر بدنشان هم دارند، ولی قطعا به ولایت بر بدنشان تعریف نمی‌شوند!

همین جا یک اشاره کوچکی هم بکنم که شأن عصمتی آنها در تمام مراتب است نه اینکه وقتی می‌گوئیم شأن عصمتی دارند مثل یک انسان خیلی عادل باشد که اتیان واجبات و مستحبات و دوری از مکروهات و محرمات می‌کند. بلکه مسأله خیلی عظیم‌تر از این حرفهاست. در مورد آدمهای عادی نهایتا رعایت واجب و مستحب در حد فهم خودش (نسبت به بدن خودش یا خانواده و یا جامعه‌اش) می‌باشد یعنی دیگر صحبت از اینکه این فرد نسبت به آینده و گذشته هم عادل باشد معنا ندارد و اینکه ثمرات کاری که الان انجام می‌دهد در آینده (برای هدایت) بشر هم ببیند، مورد نظر او نیست. مسلما چنین چیزی اصلا ممکن نیست برای غیر معصوم حاصل شود.

مثل اینکه در هجومی که به خانه مولا امیر المؤمنین(ع) می‌شود، ایشان موضعی می‌گیرند که تا قیام قیامت منشأ هدایت بشر می‌شود! خلاصه معصومین هر لحظه تصمیم‌گیری‌شان را نسبت به باطل و ابطال آن در تاریخ، سبک و سنگین می‌کنند. و بدون شک چنین تکلیفی جز برای مثال علی‌ابیطالب(ع) وجود ندارد و عصمت آن هم جز برای خودشان و یا حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) و یا حسنین (علیهم السلام) و ائمه طاهرین نخواهد بود.

۳- تبیین ادعا و لوازم آن در نگرش دوم

به هر حال من می‌خواهم عرض کنم که آیا در مورد جامعه این تکامل از قبیل وضع تعیینی و تعیینی، خود به خود (در جامعه) پیدا می‌شود؟!

یک احتمال این است که بگوئیم تحت اشراف ولایت تکوینی (چه بوسیله شیاطین و یا ملائکه) فکر متفکرین الهام می‌شود و اینها کار و فعالیت می‌کنند. البته دارای یک فرایندهایی هم هستند که آن فرایندها بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در نهایت، کمال ادراکات را نتیجه می‌دهد. مثلاً یک احتمال بنده می‌دهم و صحبت می‌کنم، شما هم می‌آئید با ادراکات خودتان این احتمال را ارزیابی می‌کنید و یک پاسخی می‌دهید. بعد در این داد و ستدها کم کم مطلب قوام پیدا می‌کند.

این یک نظر است که بگوئیم رکن اصلی در کمال علم، تکامل احتمالات است. اما یک دید دیگر هم این است که رکن اصلی، ایجاد شرایط خاصی می‌باشد که در درگیری کل (نظام) با کل دیگری بوجود می‌آید. و در این درگیری کل، بیشترین سهم تأثیر را نظام ولایت و نظام جامعه خواهد داشت. یعنی به عبارتی حکومت بر زمان و مکان و محدث حوادث بودن، به وسیله قدرت تصمیم پیدا می‌شود. البته قدرت تصمیم «ولی» بر اساس ولایت او یا به اولیاء تاریخ و حکم فرمایان تاریخ (در جهت حق) یعنی ائمه می‌باشد و یا (در جهت باطل) بر اساس تولی به طاغوت و ابلیس. در نتیجه این اتصال ایشان در آن راه و ارتباطشان، یک نظام اراده‌ای را درست می‌کند و این دو نظام اراده‌های حق و باطل با هم برخورد پیدا کرده و محدث حادثه می‌شوند. وقتی محدث حادثه شدند، پاسخگویی به مسائل مستحدثه بوسیله «تفکر» و متفکرین انجام می‌شود. یعنی راه حل بوسیله «فکر» بدست می‌آید. در مرحله سابق «شرایط تمایلات» توسعه پیدا کرده، حساسیت‌ها افزایش می‌یابد و به عبارتی انگیزه‌ها ساخته می‌شود و در مرحله بعد «تفکر»، راه‌حل‌ها را می‌یابد. به تعبیری در آنجا «جنگ» می‌شود و بعد «فکر» برای یافتن «بزار جنگ» تلاش خود را آغاز می‌کند. در فرد هم چنین است که «فکر» پس از «انگیزه» قدم برمی‌دارد. خلاصه محدث در انگیزه و حساسیت‌ها، اراده است در اجتماع هم (به تناسب خودش) چنین است.

حالا اگر چنین چیزی بگوئیم باید قبل از آن نیز بحث کنیم که چگونه مجموعه انسانها می‌توانند یک واحد را تحویل دهند؟ و لذا مهمترین بحثی که بنظرم دقیق هم می‌باشد و در حوزه کمتر به آن توجه می‌شود این است که اصلا ترکیبها چند دسته هستند؟!

معروف است که می‌گویند ترکیبها، انضمامی و انحلالی و اعتباری‌اند. اما ما می‌گوئیم ترکیبات، «تعلقی» هستند. مثلا در ترکیبی که یک فلز پیدا می‌کند تا آلیاژی درست شود، نیروی جاذبه بین آنها وجود دارد ولی هرگاه این جاذبه همراه با «اراده» نیز شد، می‌گوئیم «تعلق و تولی» دارد. البته توجه دارید که بین تولی و تعلق و جاذبه انسان با جاذبه‌ای که در یک مولکول و یا در منظومه شمسی قرار دارد فرق است. یعنی نمی‌توان به منظومه شمسی گفت که مرکبی اعتباری و یا انضمامی است چون در حال حرکت است و نمی‌توان هم گفت مرکبی انحلالی است چون کره ماه، خورشید، زمین و یا مشتری جدا جدا قابل ملاحظه‌اند و در هم منحل نشده‌اند (مثل سرکه شیره نیستند که بگوئیم همه جای آن سرکه و شیره وجود دارد). بنابراین انضمامشان از قبیل انضمام اجزاء این ساختمان هم نیست بلکه «تعلق» دارند. یعنی دارای یک فشاری در جذب و دفع هستند که اینها را در یک مدارهایی حفظ می‌کند و این امر در کلیه مرکبهائی که با جاذبه انجام می‌گیرد وجود دارد یعنی از کیهکشان گرفته تا اتم، تعلق و جاذبه، رابطه‌ای ترکیبی است. ولی خلاصه اینها را نمی‌توانیم با جامعه مقایسه کنیم چرا؟ چون عناصر این نظام متصرف‌اند. انسان می‌تواند حق را اراده کرده و حتی تعلقش را شدیدتر کند اما بعد تعلق خود را به ولیّ دیگری که ضد آن هست منتقل کند. یعنی برای یک ملت، هم امکان ارتداد وجود دارد و هم امکان آن که تعلقش در «اسلام» قویتر شود. علاوه بر این، انسان متصرف در اشیاء نیز می‌باشد. مثلا از جایش بلند می‌شود و می‌رود چایی درست می‌کند یعنی تصرف در ارتباطات دارد. حالا این امر از چایی درست کردن گرفته تا حد عالی آن می‌باشد. بنابراین هم عضو یک نظام تعلقی و نظام جاذبه‌ای هست و هم اینکه آن نظام، در فاعلیتش مؤثر می‌باشد.

حالا اگر بخواهیم می‌توانیم برای این امر تعریف هم بدهیم یعنی آن را به آثارش اثبات کنیم به گونه‌ای که دیگر قابلیت انکار نداشته باشد. خلاصه این مساله را می‌توان به آثارش مورد ملاحظه قرار داد همانگونه که ما

مثلاً منظومه شمسی را به عنوان یک نظام می‌شناسیم. لذا می‌توانیم آثار این امر را بشماریم و بعد ببینیم آیا این آثار، آثاری‌اند که اثبات می‌کنند اینها جدا جدا بوده و ترکیبشان یک ترکیب اعتباری است یا ترکیب، ترکیبی حقیقی است؟! قطعاً با توجه به این آثار واقعی می‌توان گفت که این «میل» یک واقعیت است که بر حرکت فرد اثر دارد و لذا این میل واقعیت دارد. میل و اراده امری غیر واقعی نیستند. در واقع تعلق این فرد به اراده فرد دیگر، منشأً بالا رفتن قدرت آن دیگری می‌شود. بدون شک این فرد به نسبت، اراده‌اش تبعی می‌شود و آن دیگری متصرف در حرکات این و لذا دارای تصرفات واقعی است نه اعتباری.

البته در مورد این مسأله باید در جای خودش بیشتر توضیح داد ولی بر این اساس آن مطلبی که در هفته گذشته بیان شد روشن می‌شود که برپایه دو مبنا می‌توان در مورد «جامعه» نظر داد. مبنائی که برای جامعه هویت قائل نیست و مبنائی که جامعه را به عنوان یک واحد حقیقی و واقعی می‌داند.

۵- نتیجه بحث در تفاوت موضوعات حکومتی و فردی

براساس دیدگاه دوم مشخص می‌شود که تراحم در امر احکام حکومتی موضوعاً، غیر از تراحم در مصادیق و موارد خواهد بود که از امور مبتلا به فرد می‌باشد و نیز روشن می‌شود که محدث حادثه بودن و مبتلا به سازی مخصوص کار حکومت است.

حالا بر فرض که چنین امری در جای خودش اثبات شود، آنوقت سؤال می‌شود، خط حاکم بر فکر نظام ولایت چیست؟

طبیعتاً فرهنگ در اینجا رتبه‌بندی می‌شود. یک کار فکری است که مربوط به تعیین نفس استراتژی حرکت می‌باشد یعنی معین کردن احکام استراتژی حرکت و به عبارتی محوری که سیاستها را هماهنگ کرده و خط حاکم بر جهت حادثه‌ها را تضمین می‌کند و به حجیت می‌رساند.

البته ایجاد حادثه بدست ولی فقیه است ولیکن قواعد کلی که حجت آن به شرع برسد در فقه حکومتی مطرح می‌شود که علی‌القاعده باید به تفاهم برسد. حالا چه فقیه‌ای که متصدی امور است خودش مؤسس باشد و یا مؤسس نباشد، آن فقهی که بخواهد استراتژی را تمام کند (ولو چهار تا قاعده بیشتر نباشد) فقهی است که

در مورد امور «کلان» است. یک فقهی هم وجود دارد که برای امور «خرد» است که این فقه امور خرد، همین فقه متداول حوزه‌هاست و ابزارش هم همین فقه جواهری و علم اصول است.

بنابراین فرض تزام در امر فردی و اجتماعی با هم تفاوت دارند و تزام در امور حکومتی مخصوص تنظیم کلیات است. چرا که در امور فردی مکلف در آن واحد قدرت انجام بیش از یک فعل را ندارد و افعال او نیز می‌توانند در طول مرتبط با یکدیگر باشند، نه در عرض. لذا وقتی هم مواجه با مبتلابه می‌شود، حکم کلی‌اش را فقیه گفته است و او تطبیق به مصداق می‌کند.

اما نکته دیگری هم در جلسات قبل خدمت شما عرض شد که باید در مورد آن دقت کرد. یعنی آیا مأخذ این دسته‌بندی‌ای که فرد را اصل قرار می‌دهد، شرع است؟! آیا این دیدگاهی که ترکیبات را ترکیبات اعتباری و انضمامی و انحلالی می‌داند و بعد هم مکلف را فقط «فرد» می‌داند، مأخذش واقعا شرع است؟! آن هم با حفظ قید انحصار مع قید الوحدة یا اینکه لاقل انحصاری در کار نیست؟! مثلا هم فرد هست و هم سازمان و هم گروه و قشر! اگر مأخذ آن شرع نبوده و عقل است، آیا عقل هم به لحاظ آن آثار این تصدیق را کرده است یا این امر بازگشت به یک بداهت عقلی می‌کند؟! اگر با توجه به لوازم آن آثار است، آیا این لوازم و آثار را احصاء کرده یا خیر؟! خلاصه اگر بخواهیم دسته‌بندی کنیم، باید اول ببینیم اینکه ما فرد را در جامعه اصل بدانیم و جامعه را یا به تبع ذکر کنیم و یا بگوئیم اصلا (موضوعا) در قبال آحاد افراد چیزی نیست، آیا این امر شرعی است یا عقلی؟ و اگر عقلی است آیا با توجه به آثار است یا بداهت‌ها؟! bw!

{ P - به نظر ما علت این که آقایان علماء کار جمعی (به معنای واقعی خودش) نمی‌کنند این است که هنوز رابطه بین خداپرستی با تصمیم‌گیری در امور اجتماعی قاعده‌مند نشده است والا اگر این امر قاعده‌مند شده بود خیلی زود به تفاهم می‌رسیدند چرا که قابل انتقال بود. یعنی اگر قاعده‌مند شود هر فردی می‌تواند مورد نزاع خودش را با دیگری خیلی راحت حل کند. مثال ساده‌اش اینکه، اگر همین چهار عمل اصلی در دنیا نبود وقتی مردم پولهای خودشان را در بانکها قرار می‌دادند، موقع مطالبه آنها چون شمارش و جمع و تفریقی در کار نبود، بین آنها اختلاف می‌شد. اما وقتی قاعده پیدا می‌کند، قدرت تفاهم هم بوجود می‌آید.

در نتیجه سخن ما این است که بوجود آمدن این قدرت تفاهم (که قاعده‌مند شدن رابطه بین موضع‌گیری اجتماعی و مسأله تعبد است) پس از این امر حاصل می‌شود که مشخص شود جامعه اصل است یا فرد.

(س): به هر حال سیر بحث معلوم نشد!

(ج): می‌توانیم بگوئیم بحث قبلی مقدمه‌ای در باره نحوه نظر کردن به موضوعات اجتماعی بود و آن امر متوقف شد به اینکه اول باید «جامعه» مورد بررسی قرار بگیرد و هرگاه «جامعه» (موضوعاً) مورد بررسی قرار گرفت بعد باید ببینیم حکم «جامعه» از «شرع» چیست؟ و بعد از این «قاعده» درست کنیم و بگوئیم حکم موضوعات اجتماعی نزد «فرد» و تصمیم‌گیری «حکومت» چگونه خواهد بود.

۶- سه نظر در علت تجمع گروه‌های انسانی

(س): بسیار خوب، حالا در مورد تعریف «جامعه» بفرمائید.

(ج): قبل از تعریف «جامعه»، در این مقدمه عرض می‌کنیم که در مورد «جمع» از سه زاویه می‌توان نظر کرد: ۱- نژاد ۲- منطقه و ۳- اعتقاد.

یک نظر این است که بگوئیم «نژاد»، مبدأ تعلق و پیدایش است. یعنی مبنای اضافه شدن انسانی به انسان دیگر بر این اساس باشد. به عبارتی مبدأ تعلقشان به نیازمندیهای برمی‌گردد که از نیاز جنسی آغاز شده و بعد یک حمیت‌های دیگری پیدا می‌کند که از لوازم آن است. مثلاً از خانواده به فامیل و از فامیل به قبیله و از قبیله به نژاد توسعه پیدا می‌کند. یک قدم بالاتر این که مسئله «منطقه» مطرح شود. یعنی قبائل، نیازمندیهای طبیعی دیگری هم دارند (همانگونه که فرد چنین نیازهایی دارد) و از مناطق طبیعی برای ارضاء نیازمندیهایشان استفاده می‌شود. خلاصه در این دید اصل تقسیم بر مبنای «مناطق» خواهد بود.

بنابراین وقتی تقسیم می‌کنید یک نظر این است که بگوئید اضافه شدن و همراه شدن انسانها با یکدیگر براساس «نژاد» است و یا می‌توان گفت براساس «مناطق». مثل اینکه گفته شود جمعیتی که در منطقه‌ای هستند اگر چه از نژادهای مختلف هم باشند، ولی با یکدیگر به خاطر حفظ یک منفعت مشترکی همکاری

می‌کنند که ریشه آن در «منطقه طبیعی» است. بنابراین تعریف جمع در این دیدگاهها به تعلق نسبت به رفع نیازهای مادی بر می‌گردد.

اما یک قدم بالاتر هم می‌توان گفت که مبنای «جمع»، مسأله «تکامل» است. یعنی آن دو امر از نیازمندیهای انسان هست (نه اینکه نیاز نیست) ولی نیازمندیهایی که حیات و موت را رقم بزنند نیستند. یعنی درست نیست که انسان بر سر «نژاد» یا بخاطر «منطقه» کشته شود. و از این طرف خوب است که انسان بر سر نژاد و منطقه کشته شود ولی با یک اضافه‌ای! و آن اضافه، مسأله «تکامل» است. تکامل در چه جهتی؟ تکامل در جهت «پرستش». بنابراین تعلق به اعتقاد واحد، مبنای جمع شدن می‌شود. البته در این دید می‌گوئیم اصولا انسان بدون اعتقاد نمی‌تواند حیات داشته باشد یعنی نه فقط جزء حیات اوست بلکه محور تحرک او می‌باشد. البته امکان هم دارد که این اعتقاد «التقاطی» باشد، ولی به هر حال اعتقاد است که اینها را دور هم جمع می‌نماید.

همین جا یک نکته‌ای را در باب «جمعیت» (به عنوان مثال) عرض کنم. در یک دیدی که جمعیت را براساس اعتقاد به دنیا ملاحظه می‌کند گفته می‌شود این مسأله همانند استخراج معدن است! قطعا استخراج معدن بیشتر از میزانی که شما بتوانید آن را تبدیل کنید برابر هرز رفتن سرمایه‌هاست. مثلا کارخانه شما ظرفیت تولید ۲۰۰ میلیون خودکار را در سال دارد ولی شما مواد تولید ۵۰۰ میلیون خودکار را استخراج کنید! خوب این مواد روی هم انباشته شده و به مصرف نمی‌رسد و لذا می‌گویند ضرر دارد چرا که ضایعات اضافه‌ای خواهد داشت. بر این اساس می‌گویند ما در جامعه یک بازار کار، بازار سرمایه و بازار کالا و بازار پولی داریم و اگر تولید آدم هم متناسب با ظرفیت جذب این بازارها و ارتباطشان با یکدیگر نباشد، این یک تولید اضافی است. پس در صورتی که اعتقاد انسان چنین باشد که دنیا اصل است، بدون شک وسیله تحرک بهتر و بیشتر آن نیز، توسعه تنوع و طبقاتی کردن آن می‌شود. در نتیجه اگر چنین شد حتما «ایثار» بی‌معناست و اسراف به جای آن خواهد بود. یعنی انسان مسرف بیش از تولیدش تمنای مصرف دارد (هر چند شما آن را کنترل هم نکنید).

اما اگر گفتیم محور حرکت، «آخرت» است و انگیزه حرکت هم الهی است در آن صورت دیگر لازم نیست که انگیزه اسراف، علت تحرک شود بلکه در مقابل، انگیزه انجام وظیفه و میل به قرب علت حدوث خیرات شده و خیرات نیز اولین قدم ایثار خواهد بود. لذا «ایثار اجتماعی» حکم می‌کند که هر چه انسان بدست بیاورد راه بر دیگران هم تنگ نشود. یعنی بدلیل آنکه چیزهایی که افراد تولید می‌کنند بیش از مصرفشان است و تقاضایشان هم (در مصرف) متناسب با تولیدشان توسعه پیدا نمی‌کند، لذا همیشه جایی برای تازه واردها هست!

پس سیاست ما در «خانواد» (که مرکز تولید انسان است) نسبت به مسئله «جمعیت» متناسب با مبنائی است که «جمع» را تعریف کرده‌ایم. (یعنی «جمع» را در جهت «الهی» دیدن و آن را در توسعه و تکامل مورد نظر قرار دادن)

بعد از این مثال، حالا اگر تعلقات «جمع» را براساس «تعلقات تکاملی» دانستیم (یعنی مبنای طبقه‌بندی را امور اعتقادی قرار دادیم)، آیا نژاد یا منطقه اصلاً موضوعیت ندارند؟! باید گفت خیر، ولی نژاد و منطقه به آن امری تعریف می‌شوند که جامعه بر آن اساس تعریف شده است. یعنی ملاک و مقیاس تعریف آنها از مبنای تعریف جمع بدست می‌آید.

۷- اصل بودن تکامل الهی در تعریف جامعه

بعد از این قسمت عرض کردیم که از «جمع» تنها در واحد «تعلق» (که عامترین واحدهاست) تعریف نمی‌دهیم بلکه وقتی اولین رابطه‌اش (رابطه عمومی) را ارائه دادیم می‌گوئیم این رابطه (چه در نژاد و منطقه و اعتقاد الهی یا الحادی) تماماً «نظام» پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر اولین قسمت، تعریف «جمع» است و بعد از آن می‌خواهیم از «جامعه» تعریف بدهیم. یعنی اول از «ربط» سخن می‌گوئیم و بعد نظام یافتن این ارتباطها.

همانگونه که در مباحث منطقی بحث کلیت کبری و موجه بودن صغری مطرح می‌شود و بعد براساس این امر یک بنای بزرگ تأسیس می‌شود که در واقع حالات مختلف همین اصل را توضیح می‌دهند، در اینجا هم

عرض می‌کنیم که اول باید نحوه رابطه جمع را معنا کنیم و بعد بر پایه این تحلیل به یک نظام بزرگ که حالات مختلف جمع شدن می‌باشد بپردازیم. در واقع آن حالات و صورتهای مختلف، وضعیت‌های گوناگون همین جمع شدن را بیان می‌کنند که بیان «نظام جامعه» خواهد بود. به عبارت دیگر مجرای محبت به تکامل بیان شده و ارتباط انسانها و جایگاه و منزلتشان بر آن اساس تعریف می‌شود.

حالا در این قسمت، بحث «تولی و ولایت» را طرح می‌کنیم. «تولی» یعنی پذیرش غیر در تصمیم‌گیری خود. مثلاً شما به معصومین (علیهم السلام) تولی دارید یعنی می‌پذیرید که اراده کنید تا به تبع اراده آنها فعالیت را انجام دهید. از طرفی دیگر شما در تصرفاتتان نسبت به مادون خود هم «ولایت» دارید. در واقع دارای ولایت و سرپرستی‌ای هستید اما خود سرانه تصرف و سرپرستی نمی‌کنید بلکه به گونه‌ای که آنها (ائمه) می‌خواهند تصرف می‌کنید. به عبارتی مجرای ولایت آنها در مادون می‌شوید.

خوب حالا چرا آنها شما را سرپرستی می‌کنند؟ قطعاً آنها نیز کمال شما را اعطاء می‌کنند و خودشان هم به ولی بالاتری (که خدای متعال جل عظمته باشد) تولی دارند. یعنی مجرائی برای «مشیه الله» هستند و در واقع اراده خدا در آنها ظهور پیدا می‌کند. در نتیجه وقتی آنها دستور می‌دهند، شما هم اجراء می‌کنید.

حالا این «تولی و ولایت» را که ملاحظه کنید می‌بینید که در دستگاه طاغوتی هم همینگونه است. یعنی شیاطین فساد را در ذهن فلان فرد ایجاد می‌کنند و این فرد مظهر و مجرای کارهای شیطان می‌شود و در نتیجه فساد را در عالم ترویج می‌کند.

مثلاً ما یک آدمهائی را نجس می‌دانیم. یعنی نه تنها نسبت به آنها علاقه نداریم بلکه نفرت مقرراتی هم به آنها داریم بعد می‌گویند چنین آدمی کیست؟ می‌گوئیم هر که در «اعتقاد» اینگونه مقابل «دین» بایستد (اگر چه معاذالله فرزندان ما هم باشد). بنابراین می‌توان گفت که «نژاد» اصل نیست. بلکه احترام نژاد بوسیله دین تمام می‌شود و یا اصولاً گفته می‌شود ما در تولید انسان هر گونه رابطه‌ای را مشروع نمی‌دانیم بلکه رابطه‌ای که مشروط به دستورات شرع باشد و حدود احترام به اقربین مثل پدر، مادر، فرزند و غیره نیز در این دستگاه تعریف می‌شود. پس در این دیدگاه محبت و علاقه وجود دارد و لذا علاقه، علت جمع شدن هست، ولی علاقه

مشروط به تکامل. و نسبت به منطقه و محل هم همین حرف را می‌زنیم. مثلاً اگر یک کافری اهل شهر شما باشد یا با او دارای منفعت مشترک باشید ولی محارب با اسلام است، به هیچ وجه آن را نخواهید پذیرفت. لذا مبنای جمع شدن منافع مادی نیست. نه اینکه امور مادی هیچ اثری نداشته باشند، ولی تعریف منفعت یا مضرت به شرع برمی‌گردد نه به ملاک‌های مادی. بنابراین مبنای علاقه و ارتباط انسانها با یکدیگر را «واقعی» دانستیم و «تکاملی» هم تعریف کردیم و البته تکامل آن را نیز «الهی» می‌دانیم.

در این صورت ممکن است گفته شود جایگاه نظام ولایت (ولایت سیاسی) در نظام ولایت تاریخی چیست؟ قطعاً یک ولایت تاریخی برای ائمه معصومین (علیهم السلام) قائل هستیم و می‌گوئیم خط سیر کلی را باید آنها بدهند ولی جایگاه ولایت سیاسی یا ولایت فرهنگی یا ولایت اقتصادی و در نهایت ولایت در خانواده کجاست؟ بدون شک باید حدود این ولایت و تولی‌ها را نسبت به یکدیگر در نظام ولایت تاریخی تعریف کنیم تا بعد بتوانیم در مورد کنترل یا عدم کنترل جمعیت نظر دهیم.

پس تا اینجا پیش مقدمه بحث جامعه را در زیربنای آن یعنی مسئله «جمع» مطرح کردیم. یعنی بیان سازمان آن به «تولی و ولایت» و سپس تنوع تولی و ولایت (در دسته‌بندیهای بسیار کلی یعنی ولایت سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی در دستگاه ولایت تاریخی معصومین).

۸- پرسش و پاسخ

الف - واقعی بودن تولی و ولایت

(س): پس بحث اعتباری یا حقیقی بودن جامعه مطرح نشد؟!

(ج): یک اشاره‌ای به مبنای حقیقی بودن کردیم. یعنی مبنای آن تعلق به یک «هدف تکاملی» است که این امر هم «واقعی» می‌باشد. به عبارتی اگر ایمان به کمال، واقعی است تولی و ولایت هم (در مسیر کمال) امری واقعی است. وقتی شما دلائل خداشناسی را برای فردی بیان می‌کنید او می‌تواند قبول نکند و تولی نیابد و به عبارتی «برهان»، مسکت خصم هست و دهن او را بسته و قدرت تصرفات اجتماعی‌اش را تضعیف می‌کند ولیکن آیا برای همان فرد (که مقابل شما است) ایمان هم می‌آورد؟! آخرین حد و توان برهان، «تعجیز» است

(نه اولین آن) ولی معجزه انبیاء اولین چیزی که تحویل می‌دهد «تعجیز» است. یعنی قدرت معجزه از برهان اقوی است لذا نمی‌توان گفت که تولی و ولایت امر واقعی نیست.

ب - تبعیت تکامل مادی از تکامل معنوی

(س): شما تکامل را در مرحله سوم قرار دادید! آیا تکامل مادی را قبول ندارید؟!

(ج): وقتی محور تکامل را بیان کردیم، بعد کمال ارتباطات انسانی، کمال ارتباط با جهان، تولید صنعت و غیره، این کمالها هم پیدا خواهد شد ولی همه به تبع محور تکامل (در آن مسیری که قرار دارد) خواهند بود. (س): تکامل در هر دو بخش امور مادی و غیر مادی وجود دارد.

(ج): تکامل مادی جامعه تابع تکامل معنوی آن است نه اینکه عکس این باشد.

ج - تنوع تولی و ولایت در انسان و اشیاء

(س): آیا برای این «ولایت، تولی و تصرف» می‌توان یک مثال تکوینی زد؟

(ج): بله، کلیه تصرفات شما نسبت به اموری که مسخر شما هستند و کلیه اشیائی که تحت اراده شما شکل عوض می‌کنند مثال مسأله است. مثلاً من این کاغذ را به دست می‌گیرم و می‌توانم آن را پاره کنم. اما چون از موضع خودم تصرف می‌کنم توجه ندارم که این کاغذ هم به من تولی دارد. یعنی اگر موجد این کاغذ اذن بر مخالفت این شیء بدهد محال است که من بتوانم تصرف کنم. ولی چون این شیء در دوران عالم تکلیف، تولی تبعی نسبت به من دارد (بخواهد یا نخواهد) باید تسلیم من باشد ولی اگر من هم از آن سوءاستفاده کردم چون این شیء نمی‌خواهد لذا برای من نفرین هم می‌کند. البته خود اشیاء هم در سلسله مراتب خودشان نسبت به یکدیگر تولی و ولایت دارند. مثلاً می‌گویند با آهن چوب را بریدم. معنای این حرف آن است که چوب در برابر آهن تسلیم است و اگر همین مقدار تولی چوب نسبت به آهن برداشته شود، آهن هم نمی‌تواند چوب را دو نیم کند. از این بالاتر اگر همین تولی از شما نیز برداشته شود اگر چه ابراهیم خلیل (س) هم باشید، چاقو را فشار می‌دهید ولی اثری ندارد! گفتند هنر ابن سینا درست کردن دوی اسهال بود ولی بعد همین مرض به سراغ او آمد! به او گفتند زشت است که تو با اسهال بمیری. گفت اگر من مقداری از

این دوا را به دریا بزنم می‌بندد ولی اگر خودم بخورم حالم بدتر می‌شود! معنای این حرف آن است که هر چیزی «آمد» دارد. یعنی تا وقتی که اراده دیگری جلو نیامده کاربرد دارد.

بنابراین یک «ولی محوری» (تاریخی) و یک «ولی متصرف» داریم و یک «ولی تبعی» که ما انسانها باشیم. قطعاً ولایت وجود مبارک مولی الموحدين (ع) بر این شی در یک سعه عظیمی است و در مقابل، ولایت مثل من در یک سعه خیلی خیلی کوچکی می‌باشد و البته ولایت خدای متعال نیز ولایت اصلی و ولایت مطلقه ربوبی است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی

جلسه ۸

بررسی پایگاه جامعه

۱۳۷۳/۰۷/۲۰

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

۱- تولی و ولایت محور محبت و علاقه‌های واقعی در جامعه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث جلسه در مورد این است که اساس جامعه به چه امری برمی‌گردد. آیا ساس جامعه اعتباری است یا حقیقی؟

بر پایه بحث جلسه گذشته مساله، بازگشت به وجود «تولی و ولایت» کرد یعنی محبت یا علاقه‌ای که محقق شده و البته «اراده» هم در آن دخیل بوده و واقعی است (همانگونه که آثار امور اعتباری هم می‌تواند امور واقعی باشد). به عبارتی «اراده» در مرحله اول به طرف یک مولائی واقع شده ولیکن پس از آن، مولی این طلب استمداد را (چه در مسلم یا کافر) امداد کرده تا اینکه یک چیزی بوجود آمده و در نتیجه باعث ارتباط فردی به دیگری شده است. خلاصه مبنای ایجاد جامعه این محبت و علاقه است که موجد آن هم خدای متعال بوده و طبیعتاً مثل سایر امور، حقیقی می‌باشد.

۲- تفاوت جامعه الهی و الحادی

اما نکته دیگر آن که اگر این امداد موافق با تکاملی که خدای متعال برای بشر قرار داده نباشد، چنین فردی زیان کرده و لذا در بخش «اعتباریات» قرار گرفته و متزلزل می‌شود.

به این نکته عنایت بیشتری بفرمائید که در اینجا می‌خواهیم بین جامعه الهی و الحادی فرق بگذاریم به این معنا که جامعه الهی، «حقیقی» و جامعه کفار «اعتباری» است. مثلاً از بین رفتن دغدغه، اضطراب یا نبود یقین، هر چند مباحثی اخلاقی‌اند ولیکن شاخصه تحقق یک امر حقیقی از غیر حقیقی هم هستند.

یعنی تنها با «الله ولی الذین آمنوا» و «الا بذكر الله تطمئن القلوب» یقین حاصل شده و محبت راسخ می‌شود و البته با وجود چنین علاقه و اطمینانی اگر بدن فرد تکه تکه هم شده یا دست و جوارح دیگرش قطع شود، این محبت قطع نمی‌شود. مثلاً زبان، پا و یا دست را واقعا قطع می‌کنند (مانند جناب میثم) ولیکن اراده و محبت وی قطع نمی‌شود! واقعا این چه اراده و محبتی است که هرگز رها نمی‌شود؟! یعنی تا آخرین لحظه «زبان» کار می‌کند و مدح مولا را می‌گوید.

پس همانگونه که احدی نمی‌تواند منکر رابطه حقیقی بدن و دست شود و بگوید رابطه این دو اعتباری است، در اینجا هم نمی‌توان چنین محبتی را غیر واقعی دانست. بله، «مالها من قرار» و «اعتباری بودن» فقط مخصوص کفار است. ممکن است گفته شود که بین کفار هم، بعضی‌ها بخاطر کفرشان کشته می‌شوند! پس در مورد آنها چه باید گفت؟ می‌گوئیم اگر بعضی افراد کشته هم بشوند ولی باز جامعه آنها بقاء و تداوم ندارد در صورتی که جامعه الهی دارای بقاء و تداوم می‌باشد چرا که هرگز خط سیر انبیاء کور نشده است. به قول عوام این مساله به "مو" می‌رسد ولی قطع نمی‌شود! یقیناً آن چیزی که براساس «دین» بنا شده باشد توسعه یاب است. خلاصه (آخر الامر) امام حق و جامعه الهی برتر خواهند بود و آن چیزی هم که تا دامنه روز قیامت جریان دارد، همان خط سیر انبیاء است.

به عبارت دیگر این محبتی که خدای متعال خریدار آن است معنا ندارد که یک امر غیر واقعی باشد و از طرف دیگر در خریدار آن نیز فرض اعتباری بودن بی‌مورد است.

البته انسان متقاضی این امر است یعنی اراده، طلب و تولی می‌جوید و اینها همه امور واقعی‌اند و برحسب مراتب تکامل، تقاضا و ظرفیت اعطاء کمال هم پیدا می‌کند.

۳- حقیقی بودن اعتقادات دینی و لوازم آن

به‌هرحال سخن ما در باره «جمع و جامعه» این نیست که علاقه پدر به فرزند و یا علاقه غریزی‌ای که مبدأ جمع در مسأله نژاد شده، بی‌تأثیر است و یا حتی علاقه به رفع نیاز مادی که مبنای تعریف جمع براساس منطقه و مسائل جغرافیایی بود بی‌تأثیر باشد، لکن می‌گوئیم اولی «تبعی» و دومی «تصرفی» و خلاصه

هیچیک محور نیستند. چرا که محور «جمع» به «اعتقاد» بازگشت می‌کند. اگر آن اعتقاد، اعتقاد مادی شد جامعه هم اعتباری می‌شود یعنی نمی‌تواند تاریخ تکامل تاریخی تحویل بدهد و مرتبا مجبور به تغییر فرضیه‌هاست و باید مدام پایه‌ها و زیربناها را دگرگون کنند یعنی کلا نظامشان را به هم بریزند. مثلا یک روز (فرضا) می‌گویند اصل با «نژاد» است و براساس آن یک بنای فکری عظیم درست می‌کنند و بعد یک مرتبه آن نظام قبلی را بهم می‌زنند و می‌گویند اصل با «اقتصاد» است! مثل اینکه گفته می‌شود از هر نژادی باشید مهم نیست، تنها اگر از لحاظ اقتصادی به صرفه بود، همکاری ما با شما هم معنا دارد و حتی در این صورت، دیگران را مقدم بر نژاد خود می‌دانند!

مثلا الان آمریکا تخصص‌ها را به سوی خود جلب می‌کند و اصلا کاری هم به مسأله نژاد و اینکه نژاد پاکستانی، هندی، عربی یا ایرانی باشد ندارد همین اندازه که فردی بتواند مشکل آنها را خوب حل کند، کافی است و از هر نژادی باشد فرقی نمی‌کند. یعنی در چنین جوامعی (مثل آمریکا) رفع نیازمندیها در جریان توسعه نیازها مطرح می‌شود و در واقع رابطه با «عالم» اصل قرار می‌گیرد نه اینکه رابطه با نژاد خاص آمریکایی را مبنا قرار دهند. می‌گویند «نژاد» برای ما مهم نیست. یهودی، مسلمان، یا هر مذهبی که داشته باشید آزادید، تنها مشکلات ما را حل کنید چرا که ما در پی دنیا و توسعه رفاه مادی هستیم و فقط در همین زمینه هم آماده همکاری می‌باشیم.

پس مهمترین مطلبی که می‌خواهیم عرض کنیم عبارت است از آن که اعتقادات ما، اعتباری نیست. یعنی چنین نیست که یک «امور حقیقی» داشته باشیم که پایگاه مطالب را روشن کنند و یک اموری هم «اعتباری» باشند که مثلا منوط به جعل جاعل یا جعل اجتماعی‌اند و بعد هم گفته شود اعتقادات برآمده از جامعه است!

اعتقادات ما برپایه حقایق عالم است و اصولا امری حقیقی‌تر از آنها نمی‌تواند وجود یابد و از این گذشته وجود همه حقایق به آن امری است که برای ما از یقینیات حساب می‌شود و همانگونه که انبیاء یقین داشته‌اند، ما هم تولی به آنها داریم (یعنی هر چه را ندانیم احاله می‌کنیم به اعمالی که انبیاء انجام می‌دادند).

۴- ملاحظه «جامعه اسلامی» و تکامل آن (حول محور اعتقاد به خدا)

حالا اگر بنا شد مبنای جمع و ارتباط افراد و اراده‌ها به «اعتقادات» باز گردد، باید دید بر این اساس امور دیگر جامعه چگونه تحلیل و تفسیر می‌شوند. مسلما براساس این قاعده تمام امور جامعه تعریف پذیر خواهند بود. مثلا اگر امور عقلانی در جامعه وجود پیدا می‌کند، براساس و در چارچوب امور حقیقی (که همان اعتقادات است) تعریف می‌شوند یعنی هیچگاه در مقابل امور حقیقی قرار نمی‌گیرند. لذا برپایه این فرض، پایگاه جامعه پایگاهی حقیقی می‌شود و این پایگاه حقیقی، مبنای جمع شدن افراد قرار می‌گیرد.

همانگونه که قبلا هم گفته شد اگر اول توانستیم خود «جمع» را تعریف کنیم (یعنی ارتباط یک فرد با دیگری به صورت حقیقی تعریف شد) در آن صورت می‌توانیم یک جمع کثیر را نیز با خصوصیات مختلف و نیازمندیهای مختلف حول محور خاصی ملاحظه کنیم.

لذا براساس همین اصل می‌توان جامعه و امت اسلامی را حول محور اعتقاد به خدا ملاحظه کرد و تکامل اجتماعی آن را مورد بررسی قرار داد.

۵- تبیین ابعاد ارتباطات در جامعه

براساس این مبنا می‌توان گفت موضوعات متنوع و مختلفی در ارتباط افراد با یکدیگر (اعم از اوصاف و در سطوح مختلف جامعه) وجود می‌آید. $\{ P^{1/2} k d^{1/2} \mu B^{1/2} \} \gg BM^3 i M \Delta n^3 \square \Delta i$ - توجه داشته باشید که تدریجا از کلمه «ربط» و «جمع» به طرف تعریف «جامعه» می‌رویم. یکبار جمع کثیری را مورد نظر قرار دادیم یعنی یک وحدت و کثرت و بعد جامعه یعنی یک امت و اوصاف مختلف آن.

دارند که هر کدام از این روابط به نحو اشاعه می‌باشد. یعنی ابعاد و اوصاف یک ربط خاص است و این ابعاد هم دارای بعد «سیاسی»، «فرهنگی» و نیز بعد «اقتصادی» اند که در جایگاه خودشان تعریف می‌شوند.

الف - ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

بعد «سیاسی» یعنی یک ظرفیت از محبت و تعلق و تمایل خاصی؛ به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای وجود شدت جریان «محبت» را نمی‌توان نادیده گرفت. بعد «فرهنگ» دارای یک جهت و کیفیتی است که این

جهت، ارتقاء پذیر است همانگونه که آن شدت، اضافه شدنی می‌باشد. بنابراین هم شدت توان اضافه دارد و هم جهت می‌تواند ارتقاء پیدا کند و لذا تأثیرش (یعنی قرب و ثمره و کارایی) هم می‌تواند بیشتر شود.

ب - اختلاف و ارتباط ابعاد با یکدیگر

حالا آیا این سه بخش، سه بعد از یک امر می‌باشند؟ جواب مثبت است. اما چگونه؟! با مثالی ساده منظور را روشن می‌کنم مثلاً گفته می‌شود این قلم هم حجم و هم وزن دارد. اگر وزن کم بوده ولی حجمش خیلی بزرگ باشد، پوک و شکننده می‌شود. بنابراین وزن مخصوص آن در ارتباط خاص با حجم مخصوص آن است. البته در مورد جامعه، شدت محبت و علاقه می‌تواند در یک ارتقاء جهتی قرار بگیرد یعنی در یک افق بلندی از نیت و قصد باشد و همینطور می‌تواند در یک مرتبه پائینی بوده و افق بالائی نداشته باشد. عابدی خیلی عبادت می‌کرد و احیاناً برای غیر خدا هم نبود. در مورد او سؤال کردند «کیف عقله» (چون ارتقاء جهت عبادت و قصد و نیتش در افق بالائی نبود) گفتند می‌گوید خدا یک چهارپایی بفرستد تا این علف‌ها را بخورد! اصلاً به فکر نجات بشر نبود یعنی در حالیکه خودش نیز طالب نجات بود ولی نجات همان علف‌ها از خشک شدن را می‌خواست تا آن علف‌ها کمال پیدا کنند و مثلاً تبدیل به گوشت شوند! اما نبی اکرم(ص) هم خواستار نجات بود منتهی می‌خواهد بشریت را که به دام شیطان مبتلاء شده است به سمت «ارتقاء جهت» سوق دهد و همه با هم یا «الله» بگویند! یعنی همه به طرف «قرب ربوبی» و مقاصد عالی‌ه حرکت کنند و در نتیجه عالم (به تمامه) مانند عالم ملکوت تسبیح‌گوی خدای متعال باشد آنهم به فنون متعددی که در عالم ملکوت نبوده و برتر از عالم ملکوت است.

پس در مورد این که ارتقاء نیت در چه سطحی باشد، یک فردی خواستار توسعه نظام خلافت الهی است یعنی می‌خواهد زمین از عالم ملکوت هم برتر شده، انسان از عالم ملکوت هم بالاتر برود و در منزلت خلافت الهی تصرف در زمین کند (آن هم به گونه‌ای که خدا می‌خواهد تا جریان دهنده اراده خدا باشد) اما یک فردی هم در فکر این است که مثلاً چهار پائی سیر بشود! به هر حال یک نفر می‌خواهد واسطه تحقق اراده خدا (انی جاعل فی الارض خلیفه) شود و یک نفر هم اصولاً در فکر این مسائل نیست.

حالا تا جایی که ظرفیت جلسه اجازه دهد اشاره‌ای به این مساله می‌کنم.

با ارتقاء «جهت» کیفیات متناسب با «جهت» نیز توسعه پیدا می‌کند. (خالص شدن عمل). یعنی هر چه ظرفیت شدت بالاتر باشد، باعث توسعه در مقاومت و حرکت می‌شود و به عبارت دیگر مقیاس حرکت را افزایش می‌دهد. مثل اینکه قبلا با دوچرخه حرکت می‌کردند ولی حالا با ماشین و از این هم بالاتر، هواپیما و همینطور سفینه و غیره. اما باید توجه داشت که «دقت» متناسب با این «جهت‌گیری» بالا می‌رود. یعنی ارتقاء جهت، ارتقاء تفاهم را بدنبال دارد و ارتقاء تفاهم هم ارتقاء نسبت تأثیر و توسعه در آن را به همراه دارد. مسلما نتیجه و حاصل نسبت تأثیر، شدت و جهت‌گیری به سمت «قرب» است.

بنابراین اگر اقتصاد شما «الهی» باشد، معنایش این است که تصرفات و تأثیرات شما (در زمین) تصرفاتی الهی بوده و بستر قرب را توسعه می‌دهد. به تعبیری زمین را محل پرورش اهل توحید و فعالیت آنها قرار داده‌اید و بدنبال آن تمدن، «تمدنی الهی» می‌شود.

حاصل سخن اینکه اساس جامعه به «ارتباط» برمی‌گردد ولی ارتباط دارای سه بعد است. بعدی از آن در باب «شدت ارتباط» است، بعد دیگر آن در باب «کیفیت یا جهت آن ارتباط» است و بعد آخر آن نیز «کارایی ارتباط» خواهد بود.

قطعا این سه بعد در تمام ارتباطات اجتماعی وجود دارند. البته نه به نحو مساوی بلکه در یک جاهایی سهم شدت (محبت) بیشتر می‌شود و به عبارتی موضوعیت در بعد شدت و محبت دارای سهم بیشتری می‌گردد (که به این تناسبات «امور سیاسی» می‌گوئیم) و در یک جای دیگر سهم امور فرهنگی بیشتر می‌شود. اما در هر حال حتما در «فرهنگ» محبت هم وجود دارد. یعنی در بخش فرهنگ موضوع کار چیز دیگری است ولی این بخش (فرهنگ) جدای از آن بخش دیگر نمی‌باشد. به عنوان مثال حتما طلبه‌ای که مشغول کار فکری است (در همین حال) حالت محبت و عشق هم دارد. یعنی سهمی از حالات دیگر را نیز دارد ولی سلام و صلوات او یا لعن کردن بر دشمنان با یک زبان و رفتار خاصی و با یک کارهای دیگری به نمایش گذاشته می‌شود. نمونه این مساله اینکه گاهی انسان فردی را ملاقات می‌کند و به او می‌گوید «سلام علیکم و رحمه

الله و برکاته» و گاهی هم فقط دست خود را بالا می‌برد یا مثل اینکه گاهی خدای متعال را تعظیم کرده و تکبیر می‌گوئیم و گاهی هم رکوع و سجود می‌کنیم.

خلاصه چنین نیست که بگوئیم اعمال انسان معنای فرهنگی، سیاسی و یا اقتصادی ندارد. اعمال یک فرد و یک جامعه معنای همه اینها را با یکدیگر دارد منتهی نسبت بعضی بر بعض دیگر فرق می‌کند و البته تفاوت آنها هم متناسب با جایگاه هر کار در نظام و جایگاه هر ارتباط در نظام ارتباطات معین است.

ج - سطوح محوری، تصرفی و تبعی در ارتباطات جامعه

بنابراین ارتباطاتی که جامعه را تحویل می‌دهند، سطوح مختلفی دارند. بعضی از سطوح، «محوری‌اند» یعنی رکن و اساس هستند و بعضی «تصرفی یا فرعی» و بعضی از آنها هم «تبعی»‌اند. (یعنی لازمه آن دو بخش در این قسمت نمود پیدا می‌کند). به هر حال «جامعه» مجموعه‌ای است که وحدت و کثرت آن برپایه یک امر اعتقادی تعریف می‌شود و همان «اعتقاد» مبنای کلیه تعاریف و احکام آن قرار می‌گیرد.

به عنوان مثال براین اساس می‌توان نظام ارزشی (مانند اخلاق جامعه و اخلاق افراد) را تعریف کرد چرا که پایه و اساس وحدت و کثرت آنها در جای دیگر (در تعریف خود جامعه) مشخص شده‌اند.

در نظام ارزشی کفار توسعه قدرت مادی اصل قرار می‌گیرد و هیچ ارزشی را جز توسعه قدرت مادی نمی‌پذیرند. مثلاً آنها اخلاق را نسبی می‌دانند و برای توجیه تعریف نسبی اخلاق می‌گویند: «اخلاق یعنی حالات متناسب با تکامل مادی». لذا طبیعی است که وقتی به خانواده و ابزارهای اجتماعی (مانند حقوق سیاسی، حقوق فرهنگی و یا حقوق اقتصادی و نظایر اینها) هم برسند همین تعاریف را تکرار کنند.

خلاصه وحدت و کثرت در هر جامعه بر مبنای اعتقاد است $P \in \{b - *$ (س): پس در نظر حضرت‌عالی اعتقاد به معنای فرهنگ خالص نخواهد بود.

(ج): بلی، اعتقاد به معنای تولی و ولایت است یعنی جهت‌گیری اراده‌ها که حول یک محور قرار می‌گیرند و این محور، مبین اعتقاد است. به عبارت دیگر هر انسانی یک طلبی دارد که این طلب، علت پیدایش یک امدادی می‌شود و آن امر، معرف اعتقاد اوست.

اگر تا اینجا که بحث از جامعه الهی و کیفیت تکامل آن بود اشکالی نباشد به نظر می‌آید که بتوان از این پایگاه و براساس این دیدگاه مباحث دیگر را در جلسات آینده مطرح کنیم. انشاءالله مباحث آینده باید در این مورد باشد که برای به وحدت رساندن تمایلات سیاسی به چه ابزارهایی نیاز است و آیا در سطوح مختلف از ارتقاء، ابزارهای متناسب با آن ارتقاء را لازم داریم یا خیر؟ همچنین سطوح مختلف از اشتداد (شدت و بالا رفتن ظرفیت) و سطوح بالا رفتن تأثیر و...، دارای چه لوازمی هستند؟

در جلسه آینده لوازم و ابزار آنها را براساس پایگاه و مبنای جامعه الهی توضیح خواهیم داد.

۶- پرسش و پاسخ

- بقاء و عدم بقاء جوامع الهی و الحادی

(س): سه نکته به ذهنم رسید که انشاءالله در جلسه آینده در مورد آنها بحث می‌کنیم اما فعلا اشاره‌ای کنم که، بخشی از فرمایشات شما به سخنرانی نزدیکتر است تا یک مباحثه علمی! چرا که بالاخره از علاقه‌های دینی افراد از قبیل دعا و امثال آن استفاده فراوان می‌شود ولی این نوع سخن‌ها مربوط به محافل مذهبی و اعتقادی است اما یقینا در محافل علمی نمی‌توان به این آسانی استناد کرد. به هر حال این روش، استفاده از اعتقادات دینی و کشیدن آنها به سمت استدلال‌هاست که طبعا قابل قبول نمی‌باشد.

نکته دوم اینکه اگر حقیقی بودن جامعه به معنای نتایج واقعی داشتن و اعتباری بودن به معنای این باشد که اصلا حاصلی نداشته باشد (با این بیان) در هر دو صورت، جامعه، حقیقی می‌شود یعنی هم جامعه الهی و هم جامعه شیطانی هر دو حقیقی خواهند بود.

(ج): این مسأله بسیار مهم است که آیا برای برهان و حقیقت، صرف وقوع کافی است یا اینکه امکان استمرار هم شرط است؟

(س): علی کل حال یک محور، محور حب خدا و یک محور هم محور حب دنیا است و با این تفسیر، هر دو حقیقی می‌شوند و دیگر اصلا اعتباری نداریم. یعنی این حقیقی یک آثاری دارد و آن حقیقی هم یک آثار دیگری دارد.

(ج): آن امری که باقی نمی ماند چگونه تحلیل می شود؟!

(س): جوابش این است که راه انبیاء تا به حال بوده و راه شیطان هم بوده است و اتفاقاً راه شیطان قوی تر و

فعلاً پیشبرد آن هم بیشتر هست.

(ج): این یک فرض مسأله است!

(س): اگر شما فرض دیگری بیان کنید ما قبول می کنیم ولی به شرطی که از آن دعاها استفاده نکنید!

(ج): بسیار خوب، ما از آن چیزهایی استفاده می کنیم که شما هم قبول دارید!

*** والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته ***

بسم الله الرحمن الرحيم

«تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی»

۷۳/۷/۹

«مقاله اول»

روش نظر به موضوعات اجتماعی

فهرست:

۱ - مقدمه ص ۱

۱ - طرح دو دیدگاه ص ۱

۲ - بیان دیدگاه اول ص ۱

۳ - تحلیل دیدگاه دوم ص ۱

الف - خصوصیات و لوازم حقیقی واقعیت‌های عینی ص ۱

ب - سطوح سه گانه تحلیل و بررسی موضوعات ص ۲

ج - تفاوت موضوعات فردی و حکومتی ص ۲

د - اطلاعات شرعی و مرکبات اجتماعی ص ۴

هـ - روش و معیار سنجش موضوعات ص ۴

و - تبیین اهداف و مقاصد در موضوعات حکومتی ص ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

«تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی»

۷۳/۷/۹

«مقاله اول»

روش نظر به موضوعات اجتماعی

...مقدمه

۱- طرح دو دیدگاه

خاصی را بدنبال دارد. لذا تفکیک حیثیات و منفصل کردن جهات مصداقی از یکدیگر امری انتزاعی است حال آن که در ظرف تحقق یک شیء با تمام وجوه شخصیه خود وجود دارد. به عنوان مثال یک کالای ساده نوشت افزاری را در انواع و اقسام و مدلها و کاربرهای متنوع و مختلفی می توان لحاظ کرد. بی شک هر وجهی از این وجوه متأثر و مؤثر در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی و سیاسی یک جامعه است. از تولید، توزیع و مصرف گرفته تا میکانیسم عرضه، تقاضا، بازارکار و تخصیص نیروی انسانی یا تنظیم سرمایه های ملی و همچنین تبعات برنامه ریزی های سیاسی در وضعیت جنگ و یا صلح غیره.

بنابراین شناخت حقیقی یک موضوع بستگی به میزان دقت در شناسائی واقعیت های عینی محدود به آن موضوع دارد و چون این «شناخت»، مقدمه نظر شرعی به موضوعات قرار می گیرد لذا بدون توجه و کنکاشی تمام در جوانب یک موضوع، «حکم» نیز به نسبت کمبودهای احتمالی، غیر واقعی و غیر حقیقی خواهد بود.

اهمیت و حساسیت این امر بیشتر می شود آنگاه که مسائل مورد نظر، «موضوعات اجتماعی» باشند و این نحوه نگرش نیز

در تحلیل موضوعات اجتماعی جهت دستیابی به احکام شرعی از دو دیدگاه می توان یاد کرد. نظریه اول به نوعی «دیدگاهی تفکیکی» است و می توان ریشه های آن را در مبانی «تفکیک موضوعات اجتماعی» دنبال کرد، اما در نظریه دوم با توجه به اصل «ترکب موضوعات اجتماعی» سعی در بدست آوردن راهبردهائی برای ترسیم تصویری صحیح از واقعیت های اجتماعی می شود و لذا از آن با عنوان «دیدگاه ترکیبی» سخن می گوئیم.

۲- بیان دیدگاه اول

در این دیدگاه احکام کلی از «شرع» و تطبیق بر مصداق به «عرف» واگذار شده و نهایتاً تعیین مصداق موضوعات مستنبطه نیز به ادراک عرفی (از موضوع) باز می گردد لذا تشخیص قیود موضوع به این ترتیب بدست می آید.

۳- تحلیل دیدگاه دوم

الف - خصوصیات و لوازم حقیقی واقعیت های عینی

موضوعات در عالم واقع با تمام خصوصیاتشان تعین و حضور داشته و هر خصیصه ای نیز همراه با خود لوازم و آثار

دستمایه و مبنای تصمیم‌گیری‌های حکومتی قرار بگیرد.

ب - سطوح سه‌گانه تحلیل و بررسی موضوعات

بنابراین جهت شناسائی دقیق یک موضوع باید سه سطح مورد لحاظ قرار گیرد: ۱- سطح تحلیل خرد یا جزئی ۲- سطح تحلیل کلان یا کلی و ۳- سطح تحلیل در توسعه یا تکامل اجتماعی.

در سطح تحلیلی «خرد»، یک موضوع از جهت و حیثیت واحدی شناسائی می‌شود. در سطح تحلیلی «کلان»، نظر به تزامن و مناسبات یک موضوع در جامعه و بدست آوردن جایگاه آن در کل نظام اجتماعی خواهد شد و در سطح تحلیلی «توسعه»، موضوع را نسبت به ایجاد زمینه‌سازی و یا محدودیت در جهت توسعه تکامل (الهی) اجتماعی مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهیم.

بی‌شک بررسی و تحلیل یک موضوع در این سه سطح از عهده عموم مردم بر نیامده و اصولاً قابل انتظار هم نیست چون در این موارد تکلیف منجز نیست. نهائی‌ترین توان شناسائی عامه مردم در سطح خرد و جزئی محدود می‌شود، چرا که تصمیمات افراد عادی در محدوده مبتلا به‌های (اجتماعی) حکومت اتخاذ خواهد شد و لذا احراز شخصی افراد برای تطبیق موضوعات احکام بر مصادیق از سطح خرد و جزئی بیرون نیست.

بر این اساس پر واضح است که وظیفه دولت و نظام حکومتی در شناسائی و توصیف موضوعات اجتماعی با تشخیص موضوعات تکالیف شرعی نزد آحاد مردم کاملاً متفاوت بوده و اصولاً قابل قیاس نیست. علاوه بر این که (موضوعاً) اختلافها به قدر تفاوت حیطه و گستره عملیاتی دو

حوزه «عمل فردی» و «افعال اجتماعی» دارای وسعت می‌باشند.

بنابراین «حکومت» برای کسب احراز شرعی ناچار از بررسی هر موضوع اجتماعی در این سه سطح می‌باشد که بدون آن و یا با منحصر دانستن در یک وجه (بدون نظریه ابعاد دیگر موضوع) قطعاً در تبیین جوانب گوناگون دچار نقص و یا اشتباه شده و در نتیجه نه تنها به احراز حجت شرعی نخواهیم رسید که حوزه سیاست‌های حکومتی را نیز مشحون با سهل‌انگاری‌های غیر قابل جبران کرده‌ایم.

لذا اگر در مورد «جمعیت» و یا هر موضوع اجتماعی دیگری بخواهیم نظر دهیم باید آن را در تمامی سطوح مورد تحلیل و بررسی قرار داده تا به شناخت صحیحی از آن دست یابیم.

ج - تفاوت موضوعات حکومتی و فردی

تأکید بر این نکته ضروری است که موضوع کار حکومت با موضوع فعل یک فرد تفاوت‌های بنیادین دارند و دقت در این امر مؤید دیگری بر اصل مسأله (ضرورت تحلیل موضوعات در سه سطح توسط حکومت) و نیز روشن‌گر وجوه ممایز احکام حکومتی با احکام فردی خواهد بود.

موضوع تصمیمات حکومتی، یک «واحد حقیقی» و به تعبیری مبتلا به «حکومت»، امری واحد است.

در مسائل فردی، انسان در آن واحد قدرت به انجام رساندن چندین کار مختلف را ندارد و اگر چه امکان دارد یک فعل (انسانی) جامع عناوین گوناگونی قرار بگیرد ولی مسلماً اتیان کلیه عناوین در زمان متعین محال است، اما نظام حکومتی در آن واحد محتاج تصمیم‌گیری در مسائل اجتماعی است و لذا همیشه با موضوعات مختلفی روبروست و می‌توان گفت که

همواره در مقام و محل طرح تراحم و رفع آنها قرار دارد چرا که با ترجیح و یا تخصیص یک موضوع، مانعی بر سر دیگری ایجاد خواهد شد.

موضوع افعال یک انسان مقید به میزان توانائی‌های فردی اوست، اما موضوع نظام حکومتی به وسعت قدرت ساختارهای اجتماعی منشعب از آن خواهد بود.

نکته دیگر آنکه موضوع کار حکومت یک «مرکب بزرگ اجتماعی» است.

اگر از واحد بودن و شمولیت دامنه (نفوذ که اشاره‌ای به آن شد) بگذریم، وجه ممایز دیگر «ترکب اجتماعی» این موضوعات است. امور ساده و بسیط که در محدوده تکالیف فردی قرار دارد موضوعاً از دامنه دید حکومت خارج بوده و در افق مسائل کلان جامعه لحاظ می‌شوند.

حال با توجه به این دو نکته به خوبی می‌توان دریافت که موضوعات حکومتی «مبتلا به ساز» می‌باشند. یعنی در گستره جامعه (آن هم در سطوح مختلف) به ایجاد شرایط ابتلاء می‌پردازند و از این طریق، دخالت در اختیارات آحاد انسانی خواهند داشت.

به خصوص در نظامهای جهانی امروز تعریف مبانی و اهداف، تنظیم سیاست‌ها و برنامه‌ها و تخصیص قدرت و مناصب و یا اموال و منابع، بیشترین تأثیر را در تغییر و تحول شرایط ابتلاء افراد هر جامعه‌ای داراست.^۱

چه بسا با اعلام و اعمال سیاستی، قشر عظیمی از افراد جامعه غنی و یا فقیر شوند، بیکاری یا اشتغال به کار ایجاد شود، امکان تحصیل یا شرائط بی‌رغبتی به آن بدست آید، جنگ یا صلح میدان فعالیت و کارائی افراد را محدود و یا مضیق

سازد و غیره.

بنابراین دایره تأثیرات احکام حکومتی به مراتب بیشتر از تأثیر در اموری مثل گرانی یا ارزانی قدرت خرید افراد یک جامعه است. چرا که در محدوده تأثیر و نفوذ در اختیارات انسانها و همچنین توسعه یا تضعیف شرایط ابتلاء افراد قرار دارد و به تعبیر بهتر، مقید به تکامل و سرپرستی جامعه است و نه امر دیگری.

در تفاوت موضوعات فردی با حکومتی این نکته را نیز نباید از یاد برد که هیچگاه یک فرد توان مبتلاء سازی در سطح نظام اجتماعی را ندارد و این امر از مختصات دستگاه حکومتی است چرا که تغییر شرایط ابتلاء (با توجه به قیود اجتماعی اش) اصولاً موضوع فعل یک فرد قرار نمی‌گیرد.

بعنوان مثال با کسب و تجارت یک تاجر تمامی معادلات کشوری دستخوش تحول نمی‌شوند و حتی تعویض ارزش سوبیه و یا تغییر وضع بازار سهام و امثال آن نیز به سادگی ساختارهای خود را از دست نخواهند داد. به هر حال تجارت یک تاجر داخلی موفق از چنان قوه‌ای برخوردار نیست تا هم عرض با (مثلاً) شرکتهای تجاری جهان در سطح تولید ناخالص

۱ - با توجه به نقش مؤثر تصمیمات حکومتی در سرنوشت انسانها، هنوز عده‌ای چنین می‌پندارند که حکومت اسلامی احتیاجی به تعیین مطلوبیت‌های شرعی در مسائل کارشناسی ندارد!

آیا عقل سلیم می‌پذیرد که مبانی متقن دینی ما را در تعیین نصاب احکام خمس و زکات یاری رساند، اما در تعیین نصاب توزیع قدرت (در حکومت اسلامی) عاجز باشد؟ علاوه بر این که نیک می‌دانیم، دخالت تصرفات حکومتی در سرنوشت انسانها و مآلاً هدایت و ضلالت امت نقش بسزائی دارد. مسلماً تبیین و تعیین حدود حقوق اجتماعی باید به «شارع» بازگردد چرا که حقوق اجتماعی معبر تحقق عدل و ظلم اجتماعی است و سیاستهای حکومتی نیز در فضای حقوق حقه شکل می‌گیرند. (البته باید تلاش پی‌گیری در مسیر تبیین احکام و حقوق مرکبات اجتماعی انجام شود). لذا این تصور که معین کردن حدود حقوق نیز بر عهده «کارشناسان» می‌باشد، توهم باطلی بیش نیست و نهایت حکم به جواز حضور کارشناسان، بیشتر از امر تطبیق به مصادیق نمی‌توان تلقی کرد.

ملی یک کشور ایجاد نوسان کند. چرا که کل قدرت تولید را در اختیار نداشته و از جانب دیگر این محدوده زیر چتر «سرپرستی حکومت» قرار دارد.

بنابراین اراده افراد یک جامعه در خرید هر کالایی متأثر از اراده دولت در «تعریف، تنظیم و به ویژه تخصیص» وضعیت آن کالا در نظام برنامه‌ریزی جامعه قرار دارد و از این جهت موضوعات حکومتی دارای تأثیر اساسی در سرنوشت اجتماعی خواهند بود که ما از آن تعبیر به «ایجاد شرائط ابتلاء» کردیم.

البته افراد یک جامعه در اعمال فردی خود نیز به نوعی آینده‌نگری، مجموعه‌سازی و برنامه‌ریزی می‌کنند ولی نکته اینجاست که تمام این امور در بستر دیگری که مؤثر اصلی در آن، نظام حکومتی است واقع می‌شود. در واقع موضوعات فردی مقید به موضوعات حکومتی می‌شوند. یعنی اگر هر فردی برای امورات جاری خود تقسیمات و هزینه‌هایی را قرار دهد بدلیل آنکه موضوع ابتلاء او متأثر از تصمیمات دولت است، به ناچار تابع قرار می‌گیرد.

نتیجه آن که، موضوع فعل افراد و حکومت موضوعاً با یکدیگر تفاوت دارند و این اختلاف مبین وظیفه حکومت در شناسائی موضوعات اجتماعی در ابعاد «خرد کلان و توسعه» می‌باشد.

د - اطلاعات شرعی و مرکبات اجتماعی

از نکاتی که بیان شد این مسأله نیز روشن می‌شود که، اولاً نمی‌توان موضوعات اجتماعی را بدون احکام شرعی دانست و چنین تصور کرد که دین و شرع این موارد را رها کرده‌اند. ثانیاً نمی‌توان تشخیص حکم شرعی این قبیل موضوعات را به

عمومیت اطلاعات واگذار کرد چرا که مرکبات اجتماعی (با ویژگی‌هایی که از آنها برشمردیم) موضوعاً قابلیت تطبیق بر آن عمومات را ندارند.

ه - روش و معیار سنجش موضوعات

قطعاً حکومت اسلامی جهت تحلیل موضوعات اجتماعی در سطوح خرد، کلان و توسعه و به منظور احراز شرعی در سنجش و ارزیابی واقعی آنها نمی‌تواند با اصل قرار دادن مبانی و معیارهای حسی (مادی) عمل کند بلکه باید با تأکید ویژه‌ای در تعریف «توسعه و تکامل اجتماعی»، مطلوبیت‌ها را از شرع اتخاذ کند و در این صورت کارشناسی موضوع در هر سه سطح منتهی به مقاصد شرعی خواهد شد.

بنابراین معیار دولت اسلامی برای تشخیص و شناسائی موضوعات، «احکام ارزشی، توصیفی و تکلیفی» شرع خواهند بود که در نهایت مطلوبیت‌ها را در تنظیم امور نظام مشخص می‌کنند.

پس تنظیم برنامه‌های حکومتی براساس مقاصد شرعی صورت پذیرفته و در تعیین مبتلاء به‌ها نیز، کارشناسی موجود اصل قرار نمی‌گیرد تا در مقام عمل به دلیل ضرورت‌ها و اضطراهای ایجاد شده تنها به فکر تمهیداتی در مسیر سازگاری با وضعیت موجود برآئیم! البته شکی نیست تا زمانی که ابزار علمی و عینی (ابزارهای فقهی و حکومتی) تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی را بدست نیاورده‌ایم، بالضروره در شرائط اضطراب قرار خواهیم داشت و لکن مهم، توجه به ریشه‌ها و معضلات اساسی و سعی در برداشتن موانع موجود است.

اما در پایان این نکته را هم اضافه می‌کنیم که یکی از تفاوت‌های احکام حکومتی با احکام فردی در مسأله تعیین و عدم تعیین «اهداف» است. در احکام فردی مکلف (با حفظ شرائط) مأمور بر عمل به تکلیف است و به این طریق تعیین مقصد یا اهداف برای او بی‌معناست اما موضوعاً احکام حکومتی چنین نیستند. چرا که علی‌الاصول برنامه مجموعه‌سازی بدون اهداف محقق نمی‌شوند چه رسد به اینکه مبنای تخصیص‌های گوناگون حکومتی نیز قرار بگیرند. ترکیبات نظام حکومتی برای رسیدن به مقاصد خاصی متعین می‌گردد و الا نه نیازی به برنامه و برنامه‌ریزی داشتیم و نه تغییر و تحول سیاست‌ها ضروری می‌نمود.

پس این توهم که دین مبین مسلمین را مکلف به تکالیفی کرده است و پس از آن، تحقق یا عدم تحقق مقاصد و اهداف در حیطه فکر و فعل آنها نیست، پاسخی روشن دارد چرا که این مسأله را مختص به احکام فردی می‌دانیم حال آنکه سیاست‌گذاری و آرمان‌خواهی در ماهیت و حقیقت موضوع احکام حکومتی اخذ شده است.

علاوه بر این، توجهی دقیق به «مفهوم حکومت» در جهان امروز مؤید مناسبی بر کلام خواهد بود. چرا که مفهوم حکومت تنها از حیث موضوعی آن، با آنچه در سابق متعارف و معمول

بود اختلاف شدیدی پیدا کرده و اصلاً خود یک موضوع جدید و مستحدثی شده است. «حکومت» در تئوری و در میدان عملکردهای اجتماعی زمان حاضر، متکفل اعطای «وحدت» به نظام اراده‌های انسانی و به تعبیری «سرپرستی رشد» است. هم‌اکنون «حکومت» در قالب ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سعی در ایجاد یک مرکزیت منسجم برای تحرک جامعه به سمت ایده‌های خود دارد. اراده‌های اجتماعی و نظام دادن به آنها موضوعاً در ماهیت حکومت گنجانده شده است و — حمل آن نیز همین طرح برنامه و سیاست‌گذاری‌هاست. در حالی که مفهوم حکومت در زمان سابق یک معنای فردی بیشتر نبود. نهایت اینکه ساخت حکومت را تحلیل به یک ناظم بزرگ در جامعه کرده که وظیفه‌اش اعلام قانون، پیاده کردن آن و حفظ شرائط تضمین به آن بود!

بی‌شک باید در این امر دقت کرد که رتبه «سرپرستی پیدایش حوادث» اصولاً و موضوعاً با مرتبه «پاسخگویی مسائل» به مستحدثه تفاوت دارد و آنچه اکنون ما را به برداشت حقیقی از مفهوم حکومت رهنمون می‌کند توجه به مسأله سرپرستی تکامل اجتماعی و به عبارتی ایجاد و نظام دادن به ترکیبات جدید اجتماعی در جهت حصول به ارزش‌ها و آرمانهای مکتبی خواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

«تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی»

۷۳/۸/۱۰

«مقاله دوم»

خصوصیت و ویژگی‌های موضوعات اجتماعی

فهرست:

- خلاصه مباحث قبل
- مقدمه ص ۱
- ۱ - تراحم در امور حکومتی ص ۱
- الف - نظر به تراحم در امور فردی و حکومتی ص ۱
- ب - خصوصیت تراحم امور حکومتی ص ۲
- ۲ - ضرورت استنباط «نظام تراحم» ص ۳
- الف - طبقه‌بندی موضوعات ص ۳
- ب - سنجش مقاصد و غایات ص ۴
- ج - ملاحظه و سنجش توسعه قدرت ص ۶
- ۳ - تفاوت موضوعات فردی و حکومتی ص ۷
- الف - تبعیت مبتلا به‌های فردی از تصمیمات حکومتی ص ۷
- ب - میزان نقش مردم در تصمیمات حکومتی ص ۷

– خلاصهٔ مباحث قبل:

– روش نظر به موضوعات اجتماعی

۱ – طرح دو دیدگاه

۲ – بیان دیدگاه اول

۳ – تحلیل دیدگاه دوم

الف – خصوصیات و لوازم حقیقی واقعیت‌های عینی

ب – سطوح سه‌گانه تحلیل و بررسی موضوعات

ج – تفاوت موضوعات فردی و حکومتی

د – اطلاعات شرعی و مرکبات اجتماعی

هـ – روش و معیار سنجش موضوعات

و – تبیین اهداف و مقاصد در موضوعات حکومتی

بسم الله الرحمن الرحيم

«تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی»

۷۳/۸/۱۰

«مقاله دوم»

خصوصیت و ویژگی‌های موضوعات اجتماعی

— مقدمه

الف - نظر به تزامم در امور فردی و حکومتی

«تزامم» در چند سطح قابل طرح است: نخست در مرحله بررسی موضوعات نسبت به اطلاق و اقتضای (اولی) مفهوم که در واقع نوعی ملاحظه «تجزیه‌ای» می‌باشد. دوم در مرحله «کل نگری» یعنی بررسی نسبت موضوعات به یکدیگر و سوم تزامم موضوعات نسبت به ثمرات و غایات^۱ که همان ملاحظه «توسعه‌نگری» خواهد بود.

حال با توجه به این نکته می‌توان تفاوت تزامم در امور فردی و حکومتی را به خوبی دریافت:

«تزامم» در امور فردی به این معنا که موردی خاص از حیثیات مختلف جامع جهات متعددی قرار بگیرد، نمونه‌های خیلی دارد. یعنی در این موارد کمتر می‌توان مصداقی پیدا کرد که هشت یا ده حکم متعدد و متنوع (در جهات) بر آن بار شود. لذا می‌توان گفت تزامم احکام به این شکل خلاف طبیعت اولی و اقتضای خصوصیت امور فردی است.

به عنوان مثال این نمونه که هرگاه انسان بخواهد نماز

در بحث روش نظر به موضوعات اجتماعی از دو دیدگاه مختلف نام بردیم. در نگرشی، تفاوتی ماهوی و بنیادین بین موضوعات اجتماعی و سایر موضوعات گذاشته نمی‌شود و لذا برای تبیین و تحلیل چنین مسائلی (خصوصاً امور حکومتی) از همان روشی استفاده می‌گردد که در غیر آنها وجود دارد. اما در نگرش دوم سعی در ارزیابی شاخصه‌های موضوعات اجتماعی و ارائه تصویری حقیقی از آنهاست. بدون تردید قبول اختلاف صوری و غیر صوری مسائل فردی و اجتماعی از اصول مسلم در این دیدگاه شمرده می‌شود و در جهت توضیح این مسأله، طرح خصوصیات و ویژگی‌های آنها روشن‌تر خواهد بود.

قاعدتاً با بیان این ویژگی‌ها، چارچوب اصولی دیدگاه دوم نیز آشکار می‌شود.

۱ - تزامم در امور حکومتی

می‌توان ممیز مهم تفاوت این دو دیدگاه را مسأله نظر به

تزامم موضوعات (در نگرش دوم) دانست.

۱ - اهداف، مقاصد و استراتژی‌های کلان در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های حکومتی.

بخواند، در همان وقت نیز کودکی در چاه بیافتد و در نتیجه «امر به صلوٰه» با «امر به نجات نفس محترمه» در تزامم باشند، اصولاً کمتر مورد پیدا کرده و غالباً چنین مواردی جامع چندین حکم مختلف قرار نمی گیرند.

اما در مسائل اجتماعی (حکومتی) برخلاف مسائل فردی، در «آن واحد» ابتلاء به موضوعات متعدد و متنوعی بوجود می آید و لذا قطعاً طبیعت «مبتلا به» حکومت با مبتلا به های فردی تفاوت خواهد داشت. فرق است بین آن فرضی که صد «مکلف» به صورت جداگانه (هر یک) مبتلا به صد حکم مختلف شوند با آن صورتی که همین تعداد افراد تحت فرمان یک مقام واحد مأمور به انجام تکالیف گوناگونی باشند و آن هم دستوراتی که عمل به آنها از جانب هر کدام (به عنوان یک فرد واحد) ضرورتاً مزاحمت با تکلیف دیگری خواهد داشت. و البته مبتلا به های حکومتی عموماً در فرض دوم جریان می یابند. با تقسیمات و تخصیص هایی که در محدوده اختیارات حکومت انجام می شود مبتلا به های گوناگونی معین خواهد شد و با این گونه تصمیمات حکومتی، تکالیف افراد مختلفی در موضوعات متنوعی تحقق می یابد که یقیناً با تکالیف افراد در ابتلاء به مصادیق ساده و فردی تفاوت آشکار دارند. مسائلی چون تقسیم و یا تخصیص اعتبارات در زمینه های اقتصادی، مالی و یا حتی اعتبارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و غیره از این نمونه اند.

در هر حال نمی توان موضوع ابتلاء و بالتبع حکم تکلیفی

«مقامی» را که در صدد تعیین تکلیف افراد مختلفی نسبت به موضوعات متنوعی است با وضعیت «فرد واحدی» که ابتلاء به مصادیقی خاص و انفرادی دارد یکی دانست.

ب - خصوصیت تزامم امور حکومتی

بنابراین موضوعاً در کار حکومت اوامر و نواهی «شرع» اجتماعی پیدا می کنند و لذا مسئله تزامم امور اجتماعی یک امر طبیعی بوده و خلاف اقتضای نظام حکومتی نیست. از این گذشته، سنخ موضوعات و همچنین نحوه اجتماع و تزامم آنها با سنخ اجتماع و تزامم موضوعات مبتلا به های فردی، اختلافی بین دارند.

بر این اساس می توان چنین برداشت کرد که در مسائل حکومتی «تزامم در ابتلاء» مطرح نیست بلکه سخن از «تزامم در موضوعات حکومتی» می باشد. قطعاً طبق مباحث اصولی متعارف «متزاممین» بر خلاف «متعارضین» ناظر بر موضوع کلی نیستند یعنی در تزامم (همانگونه که متذکر شدیم) مصداق و مورد خارجی به گونه ای است که جامع چند عنوان قرار می گیرد و لذا علی القاعده نباید فرض تزامم را در موضوعات احکام جاری دانست (گرچه در مصادیق و موارد جریان دارد) اما آنچه سبب می شود تا بگوییم تزامم در امور حکومتی، موضوعاً و نه مصداقاً، تزامم در موضوع احکام حکومتی است خصوصیات و ویژگی های خاص این نوع موضوعات می باشد.

به تعبیری طبیعت موارد ابتلاء حکومت، طبیعت تخصیصی

و تقسیمی است یعنی اقتضای اولی آن ابتلاء به موضوعات متعدد و در آن واحد است بدون اینکه استثنائی در کار باشد. لذا موضوعاً بین احکام حکومتی تراحم وجود دارد و این تراحم نیز با سنخ تراحم در احکام فردی تفاوت خواهد داشت. احکام فردی به صورت عمومی موضوعاً و حکماً مزاحم یکدیگر نیستند بلکه در موارد و مصادیق خاص (آن هم غالباً در حالت‌های استثنائی) می‌توان به آنها اطلاق «متزاحمین» کرد و علاوه، در این نوع تکالیف (فردی) نیز با تقدم دلیل «اهم» تکلیف منجر می‌شود.^۱ اما در باب مبتلا به‌های حکومتی، موارد متعددی در یک مجموعه واحد قرار می‌گیرند چرا که یک نظام و سیستم حکومتی در آن واحد ناچار به تحقق و عینیت بخشیدن موضوعات گوناگونی است که تعیین تکلیف نسبت به هر یک، احکام حکومتی را در تراحم موضوعی قرار می‌دهد.

۲- ضرورت استنباط «نظام تراحم»

الف - طبقه‌بندی موضوعات

نکته دیگری که در همین راستا باید به آن توجه کرد مسأله طبقه‌بندی موضوعات حکومتی برای حل تراحم آنهاست. این امر خود بیانگر وجه دیگری از ویژگی‌های موضوعات اجتماعی خواهد بود.

ضرورتاً هر نظام حکومتی دارای سلسله مراتبی مخصوص خود می‌باشد و وجود امر و نهی‌های گوناگون از هر رتبه تا نهائی‌ترین مراتب آن ضروری است. بی‌شک تحقق دستورات

و فرامین در هر بخش براساس مقدورات و امکاناتی خاص صورت می‌پذیرد و به دلیل محدودیت آنها، لامحاله مسأله «تقسیم و تخصیص» پیش خواهد آمد. لازمه منطقی و ضروری این امر چیزی جز طبقه‌بندی موضوعات نخواهد بود تا بر آن اساس و بر مبنای اولویت‌بندی‌های مورد نظر، اعتبارات لازم معین گردد.

با طبقه‌بندی و اولویت‌بندی‌ها، حل تراحم امور حکومتی در مسیر صحیح و کارآمد خود قرار گرفته و به انجام خواهد رسید. البته باید مبنای طبقه‌بندی به «شرع مقدس» باز گردد تا در انتساب آن به «دین اسلام» یقین حاصل شود و لذا با رجوع به لسان شرع باید دید چه امری نزد شارع محترم و یا اهم و یا... می‌باشد.

بنابراین طبیعتاً استنباط نظام تراحم در امور حکومتی با تعیین احکام تراحم در امور فردی متفاوت خواهد بود. «مکلف به» در موضوعات حکومتی یک فرد واحد نیست که در مقام تراحم با تحلیل جداگانه و تجزیه و طبقه‌بندی موضوعات یکی را بر دیگری مقدم بداند و در نهایت تکلیف برای او منجز شود بلکه در مسائل حکومتی در هر مورد خاص، امکان ابتلاء نیست و از این جهت باید «نظام تراحم» را به عنوان یک «مجموعه» مورد نظر قرار داد.

بدین ترتیب در تحلیل موضوعات اجتماعی باید دقت‌های

۱ - فی الجمله «دلیل اهم» یعنی آن امری که عندالشارع اهم دانسته شده است. شبیه مثالی که پیشتر ذکر شد و آن تقدم نجات نفس متحرمة بر اقامه صلوٰة بود و هكذا امثله دیگر.

ویژه و مخصوص آنها را بکار برد.

به عنوان مثال برای سنجش، ارزیابی و طبقه‌بندی یک کالای ساده مانند مداد تراش تنها نباید به منفعت عمومی آن اکتفا کرد و در عوض باید از فایده عام آن به نسبت خاص این کالا در الگوی تولید کشور و میزان تخصیص‌اش دست یافت. اگر چنین کالائی در جامعه با قیمت‌های متفاوتی وجود دارد و از بین اقسام گوناگون آن تنها یک نوع خاص و با یک قیمت مخصوص از فروش بیشتری برخوردار است مسلماً این «قیمت»، معین‌کننده «وزن مخصوص اجتماعی» آن کالا خواهد بود.

توجه داشته باشیم که در این مثال مصداق عنوان مداد تراش در عینیت و در صحنه بازار کالا با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایش حضور دارد. یعنی غیر از غرض اصلی تولید این کالا (مثل تراشیدن مداد)، موضوع «قیمت» آن نیز مطرح است. لذا اگر از بین انواع و اقسام مداد تراش‌های ده تومانی تا هزار تومانی، تنها نوع صد تومانی آن در جامعه خریدار بیشتری دارد نمی‌توان در طبقه‌بندی این جنس (در مجموعه کالاهای نوشت افزار) مسئله «قیمت» آن را در نظر نگرفت و یا مجزای از سایر ابعاد آن دانست. در واقع رواج و تثبیت این کالا با قیمت خاص خودش به معنای معین شدن ارزش این کالا نسبت به سایر اقسام آن و اجناس دیگر است و این چیزی جز همان «وزن مخصوص اجتماعی» آن نیست. وزن مخصوصی که تبیین‌کننده جایگاه این قسم از اقسام کالاها و نهایتاً میزان تخصیص آن در

مجموعه نظام اقتصادی (از اموال و اعتبارات و... تا معادن و ذخائر ارزی و غیره) و آخر الامر نظام‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می‌باشد.

ب - سنجش مقاصد و غایات

اما نکته اصلی اینجاست که حکومت و دولت در ارزیابی امور اجتماعی چگونه باید عمل کند؟!

اولین مسأله این است که در بررسی تزامم موضوعات حکومتی نسبت به یکدیگر صرفاً نمی‌توان به تبیین «عناوین» و یا «مورد ابتلاء» پرداخت تا در نهایت مورد اهمّ عندالشارع را مشخص کرد. بلکه در اینجا تحلیل تزامم موضوعات نسبت به یکدیگر با لحاظ «غایات و مقاصد» مورد نظر است تا پس از آن معین گردد اهمّ نزد شارع مقدس جهت رسیدن به اهداف مورد نظر (غایات و مقاصد) چه خواهند بود.

به تعبیری دیگر همانگونه که «تکلیف بر قیام» با «تکلیف بر اقامه» مفهوماً و مصداقاً دارای تفاوت هستند، دستیابی به این دو امر نیز با یک روش و منهج ثابت ممکن نخواهد بود.^۱ برای روشن شدن این امر تفاوت‌ها را مد نظر قرار می‌دهیم.

بدون شک دایره شمول مفهوم «اقامه» گسترده‌تر از امر بر «قیام» است. لذا رعایت و تحصیل مقدمات (عقلیه) در تکلیف

۱ - در آیات قرآنی نیز می‌توان تفاوت‌هایی بین این دو مفهوم قایل شد. چرا که گاهی تعبیر به «اقیموا الصلوة» یا «لیقوم الناس بالقسط» می‌کند و گاهی «اذا قمتم الی الصلوة» و یا «قوموا لله» و در هر حال «قیام» به معنای پرخاستن و پیاختستن آمده است حال آنکه «اقامه» به معنای برپاداشتن و راست کردن. (برای توضیح بیشتر به مفردات راغب و سایر کتب لغت رجوع شود).

بر اقامه به مراتب وسیعتر از حکم بر «قیام» می باشد.^۱

موضوع تکلیف در امر اقامه یک «مجموعه و نظام» می باشد و بر این اساس بجای یک فرد واحد، افراد مختلفی آن هم در یک نظام خاصی قرار خواهند داشت. حاصل آن که در ملاحظه مقدمات عقلی تحصیل حکم (متناسب با موضوعات حکومتی) سنجش و ارزیابی آن نیز نسبت به «مقاصد و غایات» دارای موضوعیت خواهد بود و نه غیر آن.

در این صورت برای بدست آوردن اینکه کدام غایات و مقاصد نزد شارع مقدس، اهم از اهداف دیگر شمرده می شود باید به «احکام ارزشی و توصیفی» رجوع کرد. به عبارتی برای استنباط مطلوب عند الشارع نباید تنها به احکام تکلیفی (مکتوب در رساله ها) اکتفا کرد چرا که در این موارد به مانند موضوعات فردی صرفاً در صدد تعیین این امر نیستیم که چه حکمی در نظر شارع «اهم» و کدام حکم «مهم» می باشد. آنچه در مسائل حکومتی دارای موضوعیت است، طبقه بندی و سپس تعیین غایات و مقاصد می باشد که این امر نیز با ملاحظه مجموعه نظام احکام توصیفی، و ارزشی و تکلیفی میسور خواهد بود.

به عنوان مثال بنا بر آیه شریفه «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم...»^۲ ایجاد ترس برای دشمنان خدا یک غایت و هدف شمره می شود. با توجه به این کریمه، گاهی آن را تنها در ابعاد خاص نظامی محدود می کنیم ولی فرض دیگر هم این است که

ایجاد رعب و بدست آوردن «اقتدار اسلامی» را در تمامی ابعاد (سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی فرهنگی) و آن هم در سطوح جهانی و بین المللی مورد توجه قرار می دهیم!

یقیناً جامعه اسلامی باید دارای چنان هیمنه و توانی باشد که دشمنان در هیچیک از ابعاد جرأت و جسارت طمع به امت اسلام را نداشته و تمامی منفذهای نفوذ بر آنها مسدود باشد. نمونه بارز این مسأله آنکه، الان یکی از پدیده های تاریخی که در سطح جهانی مطرح است و دنیای ارتباطات نیز به آن شدت بخشیده، مبارزه های فکری و فرهنگی می باشد. اکنون ترمینالهای فرهنگی و خطوط ارتباطی بین المللی به سادگی صحنه مسابقه افراد، افکار و مکاتب فکری را فراهم کرده است و متفکرین و دانشمندان جهانی با یک تلویزیون یا کامپیوتر و به وسیله یک خط تلفن معمولی (از طریق ماهواره ها و سیستم های ارتباطاتی) در جریان اطلاعات جدید و علوم نوین قرار گرفته و به نبرد علمی تحقیقی با یکدیگر می پردازند.

بی شک امت اسلام و متفکرین اسلامی نیز در برابر این مبارزه فکری و آشکار جهانی نمی توانند بی حساسیت بوده و حکماً بدون مسئولیت نیستند.^۳ ضرورتاً ورود در این صحنه و

۱ - اگر چه مثلاً امر به پیاختستن (قیام) برای نماز نیز دارای مقدمات (عقلیه) مخصوص خود می باشد ولیکن این امور، متناسب با موضوع حکم از «مقدمات فردی» شمره می شوند مانند اینکه در رساله های عملیه می خوانیم یک «فرد» برای انجام طهارت شخصی باید بدنبال تهیه آب برود و به اندازه فاصله چهار تیر به چهار طرف در تحصیل آب بکوشد و غیره.

۲ - سورة انفال آیه ۶۰

۳ - متأسفانه اکنون در جامعه نست به مسابقات فوتبال و پیروزی در سطح جهانی حساسیت های زیادی نشان داده می شود اما توجه به اینکه شبیه این مسأله در سطحی بسیار عمیق و دقیق تر در امر فرهنگ، تئوری پردازی ها و علوم هم جریان یافته و وجود ندارد حال آنکه این نوع مبارزات فرهنگی دارای زمینه و وسعتی فوق العاده بوده و علاوه، سربلندی یا سرشکستگی در آنها به مراتب دارای تأثیرات بیشتری خواهد بود.

بدست آوردن پیروزی در آن، یکی از راههای ایجاد ترس در دل دشمنان خداست که به انتظار خاموش شدن نور معرفت الهی در قلوب مؤمنین نشسته‌اند و به آن امید بسته‌اند!

به هر حال تحصیل «قدرت» و تلاش برای کسب آن در میدان مبارزات فرهنگی بین المللی راهی است که جامعه اسلامی را به هدف و غرض تحصیل «قوه» برای ایجاد ترس در دل دشمنان رهنمون می‌کند.^۱

به این نکته نیز باید توجه داشت که نظام ارتباطات در جهان امروزی هرگز قابل قیاس با دورانهای پیش نمی‌باشد. اصولاً در زمانهای گذشته قدرت اینکه بتوانند به واسطه یک نظام ارتباطی هماهنگ و نیرومند وارد صحنه مقابله فکری جهانی بشوند نبوده و به بیانی موضوعاً شرائط آن وجود نداشته است. به عنوان مثال نمونه‌های زیادی داریم که افرادی در مسجد الحرام یا غیر آن، حضور یکی از امامان (علیهم السلام) می‌رسیدند و با طرح اشکالاتی در صدد مبارزه طلبی بودند و معصومین نیز در مقام جوابگوئی و دفاع، آن فرد را شکست می‌دادند اما تمام این مباحثات، احتجاجات و برخوردهای علمی دارای شعاع بسیار کمی بود و در محدوده قلیلی که نهایتاً شامل همان فرد و ناظرین حاضر در جلسه بود، برگزار می‌شد. در نتیجه شبیه چنین مناظراتی در سطح بسیار کوچکی برقرار می‌شد و احیاناً دولت‌ها و حکمرانان نیز مانند خلفای غاصب اموی و عباسی و غیر آنها در تاریخ اسلام، می‌توانستند در محدودتر کردن نفوذ آن تأثیر گذارند.

اما در زمان ما برای نمونه حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) با یک مصاحبه مطبوعاتی کوتاه در حضور خبرنگاران رسانه‌های ارتباط جمعی (در فرانسه) توانستند شاه و آمریکا را در بن بست سقوط و خطر حتمی قرار دهند و عین همین مسأله نسبت به توان تأثیر در مبارزات فکری و فرهنگی هم جریان دارد.

ج - ملاحظه و سنجش توسعه قدرت

مسأله مهم دیگری که در همین رابطه مطرح می‌شود و با توجه به بحثی که گذشت زمینه طرح آن بهتر فراهم است اینکه، اولاً در بررسی و تحلیل تزامم موضوعات حکومتی، ملاحظه شرایط عینی‌ای که هر موضوعی در محدوده آن محقق شده امری ضروری است.^۲

ثانیاً، ملاحظه تزامم امور اجتماعی با یکدیگر نسبت به «غایات و مقاصد» لامحاله مرتبط با مراحل «توسعه قدرت و مقدرات نظام اسلامی» است. یعنی به میزان پیدایش و توسعه قدرت ارتباط و نیز کیفیت آن، نظر به غایات و اهداف به یک گونه است و در صورتی که دارای چنین توسعه قدرتی نباشیم، مسأله به گونه دیگری خواهد بود.

بدین ترتیب می‌توان در «جامعه»، مراحل رشدی را برای

که هرگز قابل مقایسه با غلبه در میادین ورزشی جهان نیست.

۱ - یکی از هدفهایی که باید مد نظر باشد اینکه ارکان فرهنگی جامعه اسلامی مانند فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و حتی حوزه‌های علمی و غیره اقدام به مقابله با تئورهای موجود را سرلوحه استراتژی‌های محوری خود قرار دهند. مثلاً اگر «فرهنگستان علوم» قدرت مقابله با تئورسین‌های موجود عالم را داشت به این معنا که می‌توانست آنها را در «نظام فکری» خود دچار تردید سازد، قطعاً آنها قادر نخواهند بود در حل مشکلات جامعه‌شان برنامه‌ریزی تحقیقاتی منسجمی داشته باشند و در این صورت با هر قدم در برنامه‌ریزی‌های سیاسی و اجتماعی داخلی و یا خارجی خود دچار تزلزل و ناکامی‌های بیشتری می‌شدند.

۲ - در این باره نکاتی را در مقاله اول برشمردیم.

تکامل مقدورات در نظر گرفت همانگونه که در «فرد» متناسب با تکامل قدرتش تکالیف دینی او نیز فرق می‌کند. مثل اینکه فردی قبلاً مستطیع نبوده و لذا «حج» نیز بر او واجب نبود و اکنون که مستطیع شده حکم وجوب حج به او تعلق می‌گیرد. اما چنانچه گفته شد در «تنظیم نظام» (امور حکومتی) باید با اصل قرار دادن غایات و مقاصد خاصی به ملاحظه تزامم امور پرداخت.

پس اولاً امور حکومتی موضوعاً در تزامم با یکدیگرند و ثانیاً در بررسی نظام تزامم آنها نسبت به مقاصد و غایات، کیفیت مراحل توسعه قدرت نظام دارای نقش اصلی و محوری خواهند بود.

۳- تفاوت موضوعات فردی و حکومتی

الف - تبعیت مبتلا به‌های فردی از تصمیمات حکومتی

با عنایت به این امر مسأله‌ای که قبلاً هم به آن اشاره شد روشن می‌شود: یعنی در محدوده قدرت «فرد» نه موضوعات و مسائل فردی (موضوعاً) در تزامم با یکدیگرند چرا که یک فرد در آن واحد قادر به انجام چند کار مختلف و غیر قابل جمع نیست و نه اینکه مقاصد و غایات کلی (به حسب مراتب قدرت) مستقیماً برای او مبتلا به‌ساز خواهند بود، بلکه مبتلا به فرد همیشه براساس و به تبع موضعگیری‌های حکومتها و دولتها پدید می‌آید. به عبارتی تنظیم و تخصیصی که دولتها تعیین و معین می‌کنند باعث تشخیص مصلحت و مفسده افراد در امورات شخصی خودشان می‌شود که مثلاً آیا کارهایی که می‌خواهند انجام بدهند عقلانی است یا خیر؟ دارای منفعت

می‌باشد یا خیر؟ و غیره. در واقع عقلایی یا غیر عقلایی شدن، کارآمد یا غیر کارآمد بودن کار افراد بوسیله تنظیمات و متأثر از تصمیماتی است که در سیستم حکومتی (دولت) انجام می‌پذیرد و پس از آن مبتلا به‌های «فرد» معین شده و او نیز می‌تواند شرعاً به آن موضوع نظر کند و حکمش را اجتهاداً یا تقلیداً بدست آورد.

در نتیجه شکی نیست که سهم اصلی تعیین موارد ابتلاء افراد در دست دولتهاست و این نکته با توجه به مقدمات یاد شده غیر قابل انکار می‌باشد.

ب - میزان نقش مردم در تصمیمات حکومتی

در این راستا توضیح این مسأله خالی از لطف نبوده که قطعاً مردم در جامعه اسلامی و در تصمیمات حکومتی دارای نقش هستند، اما این نقش را نمی‌توان در سطح «محوری و اصلی» قرار داد. به عنوان مثال اگر در کل جامعه سه سهم ده، بیست و چهل تائی را در نظر بگیریم، از مجموع ۷۰ سهم، دو سهم ۱۰ و ۲۰ تائی آن متعلق به عموم مردم خواهد بود. مسلماً این مقدار سهم در جامعه دارای تأثیر بوده و طبیعتاً از سهم دولت نیز کسر می‌شود ولی قطعاً به مرز سهم خالص دولت در تصمیمات محوری و اساسی جامعه نخواهد رسید.

اگر چه این بحث^۱ را باید در جای خود دنبال کرد اما تنها اشاره‌ای می‌کنیم که ضرورتاً تکامل اجتماعی (جامعه) مانند تکامل فردی نمی‌تواند بدون امر «سرپرستی» تحقق یابد. یعنی چگونه می‌توان قبول کرد که دین اسلام در باب تکامل فردی و ضرورت رشد و تعالی آحاد انسانی دارای برنامه بوده و با

۱ - بحث مبانی منطقی و دینی تقسیم‌بندی سه گانه (۴، ۲ و ۱) و چرایی آن.

دستورات مختلف و متنوع در جهت سرپرستی هدایت افراد برنامه‌ریزی می‌کند، ولی تکامل جامعه و نظام اجتماعی را بدون والی و متولی رها شده می‌داند؟!

این مسأله قابل توجه است که در مورد «سعادت فردی» گفته می‌شود اگر انسان بخواهد در مسیر تکامل و تعالی قدم بردارد باید سه نوع کتاب همراه داشته باشد: کتاب احکام (مثل توضیح المسائل‌ها) کتاب ادعیه (مثل مفاتیح) و سوم کتب مربوط به دستورات اخلاقی (مانند معراج السعاده) تا با عمل به دستورات دینی و اخلاقی و عرفانی بتواند مسیر صحیح را طی کند. یعنی اجتناب از محرّمات و اتیان واجبات و سپس اجتناب از مکروهات و انجام دادن مستحبات که در نتیجه این اعمال، انسان توانائی سیر در راه صلح و صلاح را خواهد داشت.

حاصل چنین سختی این است که در واقع برای الهی شدن انسان به عنوان یک فرد واحد قایل به لزوم «سرپرستی» باشیم. یعنی به عنوان مثال برای یک فرد رجوع به سه نفر و راهنمایی و دستگیری آنها ضروری تلقی می‌شود: «در احکام مانند مراجع تقلید، برای ادعیه و زیارات مانند مرحوم حاج شیخ عباس قمی^(ره) و در آداب اخلاقی هم مثل مرحوم حاج مهدی نراقی^(ره)».

حال نکته اینجاست که چگونه برای تأمین و تعمیم هدایت و سعادت فردی چنین تضمین‌هایی داده شده، اما در مورد تکامل و سعادت جامعه که به مراتب دارای میزان تأثیر و شدت بیشتری است، مسأله را رها شده تلقی کنیم؟!

اگر در ضرورت «سرپرستی تکامل اجتماعی» (جامعه) دقت کنیم آنگاه مشخص می‌شود متولی این امر در رأس آن، مقام معظم «ولایت و رهبری» قرار داشته و سپس «دولت و نظام

حکومتی» دارای بیشترین و گسترده‌ترین نقش‌ها در جامعه خواهند بود.

بر این اساس نمی‌توان گفت نقش دولت در رده سوم (تصرفات تبعی) و نقش متفکرین، علماء و اندیشمندان جامعه در رده دوم (تصرفی) و نقش و تأثیر عامه مردم نیز در رده اول (تصرفات محوری) قرار دارد! چرا که در این الگوی تنظیمی «سرپرستی تکامل اجتماعی جامعه اسلامی» تنها بدست مردم سپرده شده حال آن‌که یقیناً مبانی فکری «دموکراسی» با اصول متقن دینی سازگاری ندارد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر بین مردم و دولت در پذیرش و یا عدم پذیرش سیاستها ناهنجاری بوجود آید، دست مردم در غلبه بازتر خواهد بود اما این امر نیز در جایی مصداق دارد که دولت در تعیین برنامه توسعه جامعه، مردم خود، حساسیت‌ها و انگیزه‌ها یا اعتقادات و نیازهایشان را مورد ارزیابی دقیق قرار نداده باشد و لکن اگر الگوی ارزیابی، دسته‌بندی و اطلاعات سنجی درست و صادق باشد نوعاً قادر خواهد بود مردم خود را به سمت آرمانها و ایده‌الهای مطلوب سوق دهد و در این سیر حرکت، دستورات حکومتی‌اند که دارای نقش محوری می‌باشند. در واقع دولت‌ها با تعاریف، تنظیم‌ها و تخصیص‌های مورد نظر به قدرت ساختارهای قوی حکومتی، عرف و عادات اجتماعی را نزد عامه مردم به سوی مقاصد و غایات منتخب به حرکت در می‌آورند.^۱

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱- در اینجا به بعضی از کلیات مباحث اشاره‌ای شد حال آن که بحث تفصیلی را در جای خود باید دنبال کرد.